

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عبدالله باقری
میرزا

معرفت امام عصر

گفتارهای موضوعی (۱۰)

مباحث مهدویت - جلد اول

سید محمد مهدی میر باقری

گفتارهای موضوعی (۱۰)

عنوان: معرفت امام عصر 

آیت الله سید محمد مهدی میر باقری

تعداد جلسات: ۴ گفتار

تدوین: کارگروه تدوین حکمت



فهرست

- گفتار ۱: معرفت امام عصر علیه السلام، مهم‌ترین شاخصه عصر ظهور ۶
۱. رابطه توحید و معرفت امام از منظر قرآن و روایات ۸
- تولی به امام، شرط ورود به وادی توحید (حدیث سلسله الذهب) ... ۸
- ولایت الله و ولایت اهل بیت، حقیقت دین حنیف (آیه فطرت) ۱۰
- درک مقام اعلای توحید، مختص صاحبان ولایت مطلقه ۱۵
- ولایت انبیاء علیهم السلام، شعاعی از ولایت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام ۲۰
- معرفت امام، تنها راه عبودیت و معرفت خدا ۳۶
- نور امام، تنها وسیله هدایت و معرفت (آیه نور) ۴۵
- بازگشت حقیقت حکمت به معرفت امام ۵۳
۲. عصر ظهور، عصر فراگیری ولایت و معرفت امام ۶۳
- سدّ ولایت امام، مهم‌ترین اقدام شیاطین ۶۵
- عصر ظهور، عصر شرح صدر در ایمان ۶۹
- عصر ظهور، عصر محوریت ولایت امام در همه شؤون جامعه ۷۴

گفتار ۲: معرفت امام عصر^{علیه السلام} و نسبت آن با جاهلیت کهن

۸۲ - جاهلیتِ مدرن (شرح حدیث مرگ جاهلی)

۸۹ ۱. نسبت معرفت و ولایت با حیات طیبه

۱۰۶ ۲. حقیقت «جاهلیت» و نسبت آن با اولیاء طاغوت

۱۰۷ - تفسیر جاهلیت به جدایی از امام.....

۱۱۲ - ضلال، کفر و نفاق، مراتب سه گانه جاهلیت.....

۱۲۰ - ضلال و حیرت، نتیجه تولی به اولیاء طاغوت.....

۱۲۵ - استکبار و خودپرستی، ریشه و مبدأ جاهلیت.....

۱۲۹ - ظهور جاهلیت مدرن در قالب اومانیزم و تمدن غرب.....

۱۳۴ ۳. ضرورت بسط ولایت حقه در حیات اجتماعی

۱۴۱ - صف بندی و درگیری همه جانبه برای تحقق ولایت اجتماعی.....

۱۴۸ - تمدن غرب، بزرگترین مانع تحقق دین و ولایت اجتماعی.....

۱۵۷ ۴. مراتب سه گانه وصول به معرفت امام (در حیات فردی و اجتماعی)

۱۶۹ گفتار ۳: امام عصر^{علیه السلام}، صاحب مقام ولایت الهیه

۱۷۶ ۱. ولایت و سرپرستی امام، مجرای ولایت خداوند بر عالم

۲۰۰ ۲. ولایت امام بر حیات انسانی، مُنجی جامعه از رنج های ولایت طاغوت

۲۰۵ ۳. تعطیل ناپذیری ولایت در عصر غیبت (بر اساس معانی سه گانه غیبت)

گفتار ۴: جلوه‌های ولایت امام زمان علیه السلام در عصر ظهور ۲۲۶

۱. ظهور کامل دین اسلام و تحقق حیات طیبه ۲۳۱

– ظهور دین با تجلی نور ولایت امام علیه السلام ۲۴۰

– نورانی شدن روابط اجتماعی بر محور امام ۲۴۵

– ارتقاء تمنیات و نیازهای انسانی با تجلی نور امام ۲۵۲

۲. عدالت فراگیر و تحقق کمال جمعی ۲۵۸

۳. بسط علم و تحقق عقلانیت ایمانی ۲۶۷

گفتار ۱



معرفت امام عصر

مهم ترین شاخصه عصر ظهور

مؤسسه فرهنگی موعود - ۱۳۸۵/۱/۳۱

خرسندم که این گونه محافل با همت عزیزان و سروران و با این موضوع بسیار جدی و اساسی برای همه به خصوص برای جامعه تشیع و نسل جوان ما، این طور پرشور، بانشاط و با استقبال خوب برگزار می شود. برای همه عزیزان توفیق روزافزون از خدای متعال درخواست می کنم! خدا را هم شاکر هستم که به من هم توفیق داد در این جمع نورانی، در محفل عزیزان و سرورانی که با نام امام زمان علیه السلام و با یاد حضرت دور هم جمع شده اند حضور پیدا کنم و گفتگو داشته باشم.

۱. رابطه توحید و معرفت امام از منظر قرآن و روایات

موضوعی را که امر فرمودند تقدیم کنم «معرفت وجود مقدس امام زمان (عج)» است. این بحث، از یک سو از گستردگی و از جانب دیگر از عمق برخوردار است، فرصت هم کوتاه است، لذا به بعضی از نکاتی که قابل طرح است به طور اختصار اشاره می‌کنم. اگر لازم بود، عزیزان بحث را در مجامع روایی و تفسیر قرآن تعقیب بفرمایند.

نکته اولی که قابل توجه هست این است که برخلاف تلقی عمومی، ولایت اولیاء معصوم (ع) از ارکان توحید است، نه اینکه انسان‌های موحد هستند که به ولایت معتقد می‌شوند؛ یعنی اعتقاد توحیدی، امری است و بعد اعتقاد به ولایت اولیاء معصوم (ع) چیزی زائد بر توحید؛ این طور نیست.

- تولی به امام، شرط ورود به وادی توحید (حدیث سلسله الذهب)

این مطلب، تقریباً از مسلمات معارف ماست: همه عزیزان با حدیث نورانی سلسله الذهب آشنا هستند که از نظر سند، بسیار سند خوبی دارد. وجود مقدس امام رضا (ع) در

نیشابور این کلام نورانی را بیان فرمودند. اهل سنت، این حدیث نورانی را مفصل نقل کرده‌اند، مجامع روایی ما مثل مرحوم صدوق و دیگران هم مکرر نقل کرده‌اند که وجود مقدس امام رضا^{علیه السلام} وقتی از نیشابور عبور می‌کردند، مردم نیشابور، به خصوص علمای آنها قلم‌به‌دست دور کجاوه حضرت را گرفتند و درخواست کردند که حدیثی نورانی از جد مطهرشان وجود مقدس رسول خاتم^{صلی الله علیه و آله} نقل کنند. حضرت سند را به نبی اکرم^{صلی الله علیه و آله} متصل کردند و ادامه دادند: «حَدَّثَنِي جَبْرِئِيلُ قَالَ سَمِعْتُ رَبَّ الْعِزَّةِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى يَقُولُ كَلِمَةً لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حِصْنِي وَ مَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»؛ کلمه «لا اله الا الله» حصن و وادی ایمنی است که اگر کسی وارد این حصن شود، هیچ رنج و عذابی به او نمی‌رسد. وقتی کجاوه حضرت حرکت کرد، حضرت دوباره پرده را کنار زدند و سر را از کجاوه بیرون آوردند و فرمودند: «بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا». توحید، شرایطی دارد که یکی از آنها من هستم.^۱

۱. «عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ رَاهَوِيَةَ قَالَ: لَمَّا وَافَى أَبُو الْحَسَنِ الرُّضَا^{علیه السلام} نَيْسَابُورَ

- ولایت الله و ولایت اهل بیت، حقیقت دین حنیف (آیه فطرت)

از این دست روایات، فراوان داریم. این روایات را به عنوان نمونه تقدیم می‌کنم. در این آیه شریفه معروف - که در سوره مبارکه «روم» است - خدای متعال می‌فرماید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ

←

وَأَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهَا إِلَى الْمَأْمُونِ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَصْحَابُ الْحَدِيثِ فَقَالُوا لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ تَرَحَّلْ عَنَّا وَ لَا تُحَدِّثْنَا بِحَدِيثٍ فَتَسْتَفِيدُهُ مِنْكَ؟ وَ كَانَ قَدْ قَعَدَ فِي الْعَمَارِيَّةِ فَأَطْلَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَقُولُ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله يَقُولُ سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حَصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي. قَالَ [الراوي]: فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا؛ عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۱۳۵. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۰، «باب ورود عليه السلام بنیسا بور و ما ظهر فيه من المعجزات».

لَخَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ الدِّينَ الْقَيِّمَ^۱، چهرهٔ جان‌تان را متوجه آن دین حنیف کنید و باتمام وجود به آن دینی رو بیاورید که به تعبیر روایات ما وجه‌الله است. روایات را ملاحظه کرده- اید که ذیل آیاتی مثل آیه ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۲ فرموده‌اند: دین، وجه‌الله است. در توحید صدوق و بصائر الدرجات، روایات متعددی ذیل این آیه هست که یکی از تفاسیرش همین است.^۳ حالا این دین که ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ

۱. سوره روم، آیه ۳۰.

۲. ﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾؛ سوره قصص، آیه ۸۸.

۳. برای نمونه: «عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ قَالَ يَا فُلَانُ يَهْلِكُ كُلُّ شَيْءٍ وَبَيَقَى الْوَجْهَ اللَّهُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ وَلَكِنْ مَعْنَاهَا كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا دِينَهُ وَنَحْنُ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي اللَّهُ مِنْهُ»؛ بصائر الدرجات، ص ۶۶. رجوع شود به: همان، ص ۶۴، «باب فی الأئمة من آل محمد علیهم السلام أنهم وجه الله الذي ذكره في الكتاب»؛ التوحيد، ص ۱۴۹، «باب تفسير قول الله عز و جل ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾».

لِلدِّينِ حَنِيفًا﴾ چیست؟ روایات زیادی در «کتاب الحجه» کافی داریم که اجمالش این است که این دین، ولایت وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام است.^۱ همه دین در این یک کلمه خلاصه می شود. باطن دین چیزی جز ولایت الله نیست که این ولایت، در ولایت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام تجلی کرده است.^۲ بعد می فرماید: ﴿فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾، این دین - که ما شما را به آن دعوت می کنیم و انبیا را برای دعوت به آن فرستادیم و حقیقتش توجه به

۱. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا﴾ قَالَ هِيَ الْوَلَايَةُ؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۱۸. رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۵۴، «باب تأويل المؤمنين و الإيمان و المسلمين و الإسلام بهم و بولائتهم علیهم السلام و...»؛ ج ۳۵، ص ۳۳۶، «باب أنه صلی الله علیه و آله المؤمن و الإيمان و الدين و الإسلام و السنة و السلام و خير البرية في القرآن و...».

۲. این مضمون با تعابیر و اسناد گوناگون در کتب معتبر کافی و بصائر الدرجات نقل شده است؛ برای نمونه: «وَلَايَتُنَا وَلَايَةُ اللَّهِ الَّتِي لَمْ يَبْعَثِ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا»؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۳۷؛ بصائر الدرجات، ص ۷۵، ح ۶-۹.

حضرت حق و توجه به وجه‌الله است - از یک سو در فطرت شما نهاده شده و از سوی دیگر راهی به بیرون دارد که ما شما را از آن راه دعوت می‌کنیم. دعوت، بدون فطرت و گرایش فطری اثری ندارد. هم باید خورشید بتابد، هم باید استعداد رویش در دانه گندم باشد. در روایات ما می‌فرماید: «این فطرت، چیزی جز توحید نیست».^۱ آن فطرتی که خدا انسان‌ها را بر آن فطرت آفریده، فطرت توحید است. توحید هم معنایش این است: میل به خضوع و سجود در مقابل خدای متعال. این میل به خشوع و عبودیت در باطن انسان قرار داده شده است. انسان، مفطور بر اینیت و خودمحوری و انانیت نیست. میل به خضوع و خشوع و میل به تذلل در مقابل خدای متعال،

۱. برای نمونه: «عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ قَالَ فَطَرَهُمْ جَمِيعاً عَلَى التَّوْحِيدِ؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۲. رجوع شود به: همان، «بَابُ فِطْرَةِ الْخَلْقِ عَلَى التَّوْحِيدِ»؛ بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۷۶، «بَابُ الدِّينِ الْحَنِيفِ وَ الْفِطْرَةِ وَ صِبْغَةُ اللَّهِ وَ التَّعْرِيفُ فِي الْمِيثَاقِ».

جزء فطرت انسان است. این توحید را در روایات تفسیر می‌کند. در تفسیر علی بن ابراهیم قمی است که حضرت فرمود: «این دینِ فطری در ﴿فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ این است: «هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ ﷺ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَلِيُّ اللَّهِ.» بعد فرمود: «إِلَى هَاهُنَا التَّوْحِيدُ»،^۱ توحید تا اینجا است. این‌طور نیست که توحید باشد و نبوت و ولایت هم باشد. قبول ولایت، از ارکان توحید است. به تعبیر دیگر آن توحیدی که ما باید داشته باشیم، معنایش این است که انسان رو به تذلل، خشوع و عبادت در مقابل خدای متعال بیاورد و ولایت حضرت حق را نسبت به اراده خودش بپذیرد؛ البته پذیرش ولایت خدای متعال بر اراده خود - که همین، مقام ولایت است - برای انسان‌ها متفاوت است.

۱. «الْهَيْئَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الرَّمَّانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا ﷺ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ﷺ فِي قَوْلِهِ ﴿فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ قَالَ هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيُّ اللَّهِ إِلَيْنَا هَاهُنَا التَّوْحِيدُ»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۵۵.

- درک مقام اعلای توحید، مختص صاحبان ولایت مطلقه (معصومین)

ملاحظه فرموده‌اید که بزرگانی مثل مرحوم طباطبایی (زاد الله فی علو درجاته) در تفسیر المیزان ذیل آیه ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ﴾^۱ می‌فرمایند: آن امانتی که انسان ظرفیت حملش را داشت و سماوات و ارض با همه گستردگی‌شان و جبال با همه استقامت‌شان ظرفیت تحمل او را نداشتند، درک مقام ولایت است.^۲

این مقام ولایت - که حقیقتاً وقتی انسان به آن رسید، ولی الله می‌شود، ﴿إِنَّا إِنَّا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ

۱. سوره احزاب، آیه ۷۲.

۲. «فالمراد بالأمانة الولاية الإلهية و بعرضها على هذه الأشياء اعتبارها مقيسة إليها و المراد بحملها و الإباء عنه وجود استعدادها و صلاحية التلبس بها و عدمه، و هذا المعنى هو القابل لأن ينطبق على الآية فالسماوات و الأرض و الجبال على ما فيها من العظمة و الشدة و القوة فاقدة لاستعداد حصولها فيها و هو المراد بإبائهن عن حملها و إشفاقهن منها»؛ الميزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۳۴۹.

يَخْزَنُونَ^۱ و تحت ولایت قرار می گیرد و به مقامی می رسد که «كُنْتُ سَمِعُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرُهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدُهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا»^۲ - این مقام ولایت یعنی چه؟ یعنی انسان باتمام وجود، قوای خود و حول و قوه اش را از سر خضوع و تذلل و انکسار و خشوع، به ولایت خدای متعال تسلیم کند؛ همه حول و قوه او مجرای مشیت و اراده خدا شود؛ این می شود مقام ولایت. کسی که به اینجا رسید، به مقام توحید رسیده است. موحد، آن کسی است که کاملاً در ولایت الله غرق است. این مقام توحید که مقام فناء در ولایت الهی است و مقامی است که حول و قوه انسان،

۱. سوره یونس، آیه ۶۲.

۲. «عَنْ حَمَّادِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرْصَدَ لِمُحَارَبَتِي وَ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أُحِبَّبْتُهُ كُنْتُ سَمِعُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرُهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدُهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أُجِبَّتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيتُهُ وَ مَا تَرَدَّدَتْ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي عَنْ مَوْتِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

دیگر تحت ارادهٔ خودش کار نمی‌کند - نه اینکه انسان، مجبور است بلکه انسان، صاحبِ حول و قوه است اما این حول و قوه را می‌سپارد و تسلیم می‌کند تا مقام رضا، یعنی راضی می‌شود به جریان مشیتِ خدای متعال - این مقام ولایت فقط برای نبی اکرم ﷺ و اهل بیتِ معصومِ ایشان^۱، این چهارده نور پاک، بدون حجاب حاصل است؛ و لاغیر؛ یعنی براساس روایات، این چهارده معصوم^۲ در منزلتی هستند که بین آنها و حضرت حق حجابی نیست. آنها مستقیم تحت ولایت خدای متعال هستند و آن ولایت را تحمل می‌کنند. منزلتی از این ولایت را احدی نمی‌تواند تحمل کند. این همین منزلت است که در بصائر الدرجات و «کتاب الحجه» کافی نقل شده است.^۱ در بعضی روایات آمده است که «إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ» ولایت ما سختِ دشوار است و تنها

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۰۱، «بَابُ فِيمَا جَاءَ أَنَّ حَدِيثَهُمْ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ»؛ بصائر الدرجات، ص ۲۱، «بَابُ فِي أئِمَّةِ آلِ مُحَمَّدٍ^۳ حَدِيثُهُمْ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ»؛ ص ۲۶، «بَابُ فِي أئِمَّةِ آلِ مُحَمَّدٍ^۴ أَنَّ أَمْرَهُمْ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ».

سه دسته می‌توانند تحمل کنند.^۱ ولی در بعضی روایات دیگر، آن قدر این امر ولایت الهی سنگین معرفی شده است که فرموده‌اند: «لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُّقْرَبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا عَبْدٌ أَمْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ».^۲ این سه دسته‌ای که انسان‌های

۱. برای نمونه: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: خَالَطُوا النَّاسَ مِمَّا يَعْرِفُونَ وَ دَعَوْهُمْ مِمَّا يُنْكِرُونَهُ وَ لَا تَحْمِلُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ عَلَيْنَا إِنْ أَمَرْنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُّقْرَبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛ بصائر الدرجات، ص ۲۶، «باب فی أئمة آل محمد عليهم السلام» أن أمرهم صعب مستصعب».

۲. برای نمونه: «قَالَ الْمُفَضَّلُ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ ذَكْوَانٌ أَجْرَدٌ لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُّقْرَبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا عَبْدٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ أَمَّا الصَّعْبُ فَهُوَ الَّذِي لَمْ يَرْكَبْ بَعْدُ وَ أَمَّا الْمُسْتَصْعَبُ فَهُوَ الَّذِي يَهْرُبُ مِنْهُ إِذَا رَأَى وَ أَمَّا الذَّكْوَانُ فَهُوَ ذَكَاءُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَمَّا الْأَجْرَدُ فَهُوَ الَّذِي لَا يَتَعَلَّقُ بِهِ شَيْءٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ ﴿اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ﴾ فَأَحْسَنُ الْحَدِيثِ حَدِيثُنَا لَا يَحْتَمِلُهُ أَحَدٌ مِنَ الْخَلَائِقِ أَمْرَهُ بِكَمَالِهِ حَتَّى يَحْدَهُ لَأَنَّهُ مِنْ حَدِّ شَيْئًا فَهُوَ أَكْبَرُ مِنْهُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى التَّوْفِيقِ وَ الْإِنْكَارُ هُوَ الْكُفْرُ»؛ بصائر الدرجات، ص ۲۴.

صاحبِ ظرفیت و حامل ولایت هستند، اینها هم، تحمل منزلتی از ولایت ما را ندارند.^۱ در روایت دیگری است که فرمود: «آن مقام، مقام و معرفتی است که خدا به ما داده و آن منزلت از عبادت را - که ناشی از این معرفت است - فقط از ما می‌خواهد».^۲ عنایت دارید که معرفت، همیشه مقدمه عبودیت است، روایاتش را تقدیم می‌کنم.

این منزلت از معرفت‌الله که معرفت بدون حجاب و رسیدن به مقام ولایت‌الله بدون حجاب است - یعنی بدون هیچ واسطه حتی حجاب نور، تحت ولایت‌الله قرار می‌گیرند

۱. برای مشاهده مجموعه این روایات، رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۸۲، «باب أن حدیثهم صعب مستصعب و أن کلامهم ذو وجوه کثیره».

۲. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْخَالِقِ وَ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ عِنْدَنَا وَاللَّهِ سِرًّا مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ عِلْمًا مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا مُؤْمِنٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ اللَّهُ مَا كَلَّفَ اللَّهُ ذَلِكَ أَحَدًا غَيْرَنَا وَ لَا اسْتَعْبَدَ بِذَلِكَ أَحَدًا غَيْرَنَا...»؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۰۲.

- می‌شود «مَوْضِعَ مَشِيَّةِ اللَّهِ»^۱. این مقام، مختص به این چهارده نور پاک^{علیه السلام} است. هیچ پیغمبر اولوالعزمی^{علیه السلام} به این مقام راه ندارد. هیچ ملک مقربی به این مقام راه ندارد. هیچ بنده مُمْتَحَنی به این مقام راه ندارد. این، فقط مقام این چهارده نور^{علیه السلام} است.

- ولایت انبیاء^{علیهم السلام}، شعاعی از ولایت نبی اکرم^{صلی الله علیه و آله} و ائمه معصومین^{علیهم السلام}

دیگران تحت ولایت آنها قرار می‌گیرند و شعبه‌ای از ولایت آنهاست که به سایرین داده می‌شود؛ یعنی حتی اگر انبیاء اولوالعزم^{علیهم السلام} به مقام ولایت می‌رسند، به واسطه اولیاء معصوم^{علیهم السلام} است؛ یعنی پیغمبر اولوالعزم بدون حجاب، تحت ولایت نبی اکرم^{صلی الله علیه و آله} و امیرالمؤمنین^{علیه السلام} قرار می‌گیرد؛ لذا

۱. عبارتی در زیارت امیر مؤمنان^{علیه السلام}: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَافِظَ سِرِّ اللَّهِ، وَ مُمَضِيَ حُكْمِ اللَّهِ، وَ مُجَلِّي إِرَادَةِ اللَّهِ، وَ مَوْضِعَ مَشِيَّةِ اللَّهِ»؛ المزار الکبیر، ص ۳۰۴. همچنین در روایت دیگر آمده است: «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالثِ^{علیه السلام} أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأَئِمَّةِ مَوْرَدًا لِإِرَادَتِهِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئًا شَاءُوهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ ﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾»؛ بصائر الدرجات، ص ۵۱۷.

ذیل آیه ﴿إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ﴾^۱ فرموده اند: «ابراهیم خلیل^۲ شیعه امیرالمؤمنین^۳ است». ۲. ابراهیم خلیل^۴ شعاع وجودی آنهاست.

۱. سوره صافات، آیه ۸۳.

۲. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ يَحْيَى بْنُ الْقَاسِمِ قَالَ: سَأَلَ جَابِرُ بْنُ زَيْدٍ الْجُعْفِيُّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ^۵ عَنْ تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ ﴿وَأَنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ﴾ فَقَالَ^۶ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمَّا خَلَقَ إِبْرَاهِيمَ كَشَفَ لَهُ عَنْ بَصَرِهِ فَنَظَرَ فَرَأَى نُورًا إِلَى جَنْبِ الْعَرْشِ فَقَالَ إِلَهِي مَا هَذَا النُّورُ فَقِيلَ لَهُ هَذَا نُورُ مُحَمَّدٍ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي وَرَأَى نُورًا إِلَى جَنْبِهِ فَقَالَ إِلَهِي وَمَا هَذَا النُّورُ فَقِيلَ لَهُ هَذَا نُورُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ^۷ نَاصِرِ دِينِي وَرَأَى إِلَى جَنْبِهِمْ ثَلَاثَةَ أَنْوَارٍ فَقَالَ إِلَهِي وَمَا هَذِهِ الْأَنْوَارُ فَقِيلَ لَهُ هَذَا نُورُ فَاطِمَةَ فَطَمَتُ مُحِبَّيْهَا مِنَ النَّارِ وَنُورٌ وَلَدَيْهَا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنِ فَقَالَ إِلَهِي وَارَى تِسْعَةَ أَنْوَارٍ قَدْ أَحْدَقُوا بِهِمْ قِيلَ يَا إِبْرَاهِيمُ هَؤُلَاءِ الْأَائِمَّةُ مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ إِلَهِي بِحَقِّ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ إِلَّا عَرَفْتَنِي مِنَ التَّسْعَةِ قِيلَ يَا إِبْرَاهِيمُ أُولَهُمْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَابْنُهُ مُحَمَّدٌ وَابْنُهُ جَعْفَرٌ وَابْنُهُ مُوسَى وَابْنُهُ عَلِيٌّ وَابْنُهُ مُحَمَّدٌ وَابْنُهُ عَلِيٌّ وَابْنُهُ الْحَسَنُ وَابْنُهُ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ ابْنُهُ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ إِلَهِي وَسَيِّدِي أَرَى أَنْوَارًا قَدْ أَحْدَقُوا بِهِمْ لَا يُحْصَى عَدَدُهُمْ إِلَّا أَنْتَ قِيلَ يَا إِبْرَاهِيمُ هَؤُلَاءِ شِيعَتُهُمْ شِيعَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ^۸ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ وَبِمَا تَعْرِفُ شِيعَتَهُ قَالَ

حالا بحث‌های پردامنه‌ای در این زمینه هست. اینها اسرار روایت است که خیلی هم نباید خوانده شود. چون محفل نورانی است، من می‌خوانم. طبق دستور خود معصومین^{علیهم‌السلام} هر جا روایتی برایتان سنگین بود، زود از آن عبور کنید، نایستید، وَاَلَا زمین گیر می‌شوید. علمش را به اهلش واگذار کنید. آنجا که انسان می‌فهمد و هضم می‌کند، خوب است. آنجا که نمی‌فهمد، عبور کند؛ چون این روایات، معارفی است که برای همه بشریت گفته‌اند؛ مثل غذاهایی که خدای متعال روی زمین خلق می‌کند؛ فقط برای ما که خلق نمی‌کند. اگر یک نفر بخواهد همه را میل کند، پیداست چه به سرش می‌آید. داروهایی که در داروخانه است، برای همه مریض‌هاست، برای یک مریض نیست. بنابراین اگر روایتی

←

بَصَلَاءُ إِحْدَى وَ خَمْسِينَ وَ الْجَهْرُ بِ ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ وَ
الْقُنُوتِ قَبْلَ الرُّكُوعِ وَ التَّخْتُمِ فِي الْيَمِينِ فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ إِبْرَاهِيمُ اللَّهُمَّ
اجْعَلْنِي مِنْ شِيعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ فَأَخْبَرَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ فَقَالَ
﴿وَ إِنْ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ﴾؛ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۸۵.

سنگین بود، فرمایش خودشان این است که زود عبور کنید تا به انکار نرسید.^۱ این، رزق ما نیست، عبور می‌کنیم و به اهلش واگذار می‌کنیم. وقتی خدا لطف کرد و روزی‌مان شد، می‌فهمیم.

علی‌ای‌حال در روایات ما می‌فرماید که مقام ولایتی که انبیا^{علیهم‌السلام} دارند، شعبه‌ای از ولایت نبی اکرم^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} و ائمه هدا^{علیهم‌السلام} معصومین^{علیهم‌السلام} است حتی انبیاء اولوالعزم^{علیهم‌السلام}. روایات فراوانی با

۱. برای نمونه: «عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ^{علیه‌السلام} قَالَ رَسُولُ اللَّهِ^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} إِنَّ حَدِيثَ آلِ مُحَمَّدٍ عَظِيمٌ صَغْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يُؤْمَنُ بِهِ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ فَمَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَدِيثِ آلِ مُحَمَّدٍ فَلَا تَنْتَ لَهُ قُلُوبُكُمْ وَ عَرَفْتُمُوهُ فَاقْبَلُوهُ وَ مَا أَشْمَازَتْ مِنْهُ قُلُوبُكُمْ وَ أَنْكَرْتُمُوهُ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى الْعَالَمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّمَا الْهَالِكُ مَنْ يُحَدِّثُ بِحَدِيثِ لَا يَحْتَمِلُهُ فَيَقُولُ وَ اللَّهُ مَا كَانَ هَذَا وَ اللَّهُ مَا كَانَ هَذَا وَ الْإِنْكَارُ هُوَ الْكُفْرُ»؛ الخرائج و الجرائع، ج ۲، ص ۷۹۳. رجوع شود به: بصائر الدرجات، ص ۵۲۰، «باب فی التسلیم لآل محمد^{علیهم‌السلام} فیما جاء عندهم»؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۶۴، «باب غرائب أفعالهم و أحوالهم و وجوب التسليم لهم فی جميع ذلك».

این مضمون در زمینه‌های مختلف داریم؛ مثلاً وقتی خلقت انبیاء را بیان می‌کنند، می‌فرمایند: «جسم ما از مرتبه علین است و روح ما بالاتر از علین. روح انبیاء و مؤمنین از منزله جسم ماست». ^۱ بقیه روایات را ذیل آیه شریفه ﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّينَ﴾ ^۲ ببینید. ^۳

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ عِلِّينَ وَ خَلَقَ أَرْوَاحَنَا مِنْ فَوْقِ ذَلِكَ وَ خَلَقَ أَرْوَاحَ شَيْعَتِنَا مِنْ عِلِّينَ وَ خَلَقَ أَجْسَادَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ الْقَرَابَةُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ تَحِنُّ إِلَيْنَا؛ الكافي، ج ۱، ص ۳۸۹.

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ النَّبِيِّينَ مِنْ طِينِهِ عِلِّينَ قُلُوبُهُمْ وَ أَبْدَانُهُمْ وَ خَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تِلْكَ الطِّينَةِ وَ جَعَلَ خَلْقَ أَبْدَانِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ وَ خَلَقَ الْكُفَّارَ مِنْ طِينِهِ سَجِّينَ قُلُوبُهُمْ وَ أَبْدَانَهُمْ فَخَلَطَ بَيْنَ الطَّيِّبَتَيْنِ فَمِنْ هَذَا يَلِدُ الْمُؤْمِنُ الْكَافِرَ وَ يَلِدُ الْكَافِرُ الْمُؤْمِنَ وَ مِنْ هَاهُنَا يُصِيبُ الْمُؤْمِنُ السَّيِّئَةَ وَ مِنْ هَاهُنَا يُصِيبُ الْكَافِرُ الْحَسَنَةَ فَقُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ تَحِنُّ إِلَى مَا خَلَقُوا مِنْهُ وَ قُلُوبُ الْكَافِرِينَ تَحِنُّ إِلَى مَا خَلَقُوا مِنْهُ؛ الكافي، ج ۲، ص ۲.

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ خَلَقَنَا اللَّهُ مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنَا مِنْ طِينِهِ مَخْزُونَةً مَكْنُونَةً مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ فَأَسْكَنَ ذَلِكَ النُّورَ فِيهِ فَكُنَّا نَحْنُ خَلْقُنَا نُورَانِيَيْنِ لَمْ يَجْعَلْ

دسته دیگری از روایات که فراوان هم هستند و به-
خصوص مرحوم صفار در بصائر الدرجات، مفصل این
روایات را آورده است دربارهٔ میثاقی است که نسبت به

←

لأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقْنَا مِنْهُ نَصِيْبًا وَ خَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ أَبْدَانِنَا وَ
أَبْدَانِهِمْ مِنْ طِينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ الطِّينَةِ وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ
لأَحَدٍ فِي مِثْلِ ذَلِكَ الَّذِي خَلَقَهُمْ مِنْهُ نَصِيْبًا إِلَّا الْإِنْبِيَاءَ وَ الْمُرْسَلِينَ
فَلِذَلِكَ صِرْنَا نَحْنُ وَ هُمُ النَّاسُ وَ صَارَ سَائِرُ النَّاسِ هَجْمًا [هَمْجًا] فِي
النَّارِ وَ إِلَى النَّارِ؛ بصائر الدرجات، ص ۲۰.

۲. سوره مطففين، آیه ۱۸.

۳. برای نمونه رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۳۸۹، «بَابُ خَلْقِ أَبْدَانِ
الْأَئِمَّةِ وَ أَرْوَاحِهِمْ وَ قُلُوبِهِمْ»؛ ج ۲، ص ۲، «بَابُ طِينَةِ الْمُؤْمِنِ وَ
الْكَافِرِ»؛ بصائر الدرجات، ص ۱۴، «بَابُ فِيهِ خَلْقِ أَبْدَانِ الْأَئِمَّةِ» و
قلوبهم و أبدان الشيعة و قلوبهم لثلا يدخل الناس الغلو في عجائب
علمهم؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱، «بَابُ بَدْوِ أَرْوَاحِهِمْ وَ أَنْوَارِهِمْ وَ
طِبَّتِهِمْ» و أنهم من نور واحد؛ البرهان في تفسير القرآن، ج ۵،
ص ۶۰۵.

ولایت معصومین^{علیهم السلام} از انبیا (عم) گرفته شده است.^۱ اگر انبیا^{علیهم السلام} به مقام نبوت رسیده‌اند به‌خاطر این است که درکنار میثاق توحید، میثاق ولایت را قبول کرده‌اند. حتی در بعضی روایات آمده است که هیچ پیغمبری نبوتش کامل نشد الا به میثاق ولایت ما.^۲ به‌خصوص در باب انبیاء اولوالعزم^{علیهم السلام} روایاتی است که می‌فرماید: «وقتی ولایت تکتک معصومین^{علیهم السلام} و به‌طور خاص وجود مقدس امام زمان^{علیه السلام} و سیره ایشان عرضه شد و آنها باتمام وجود اقرار کردند و عزم

-
۱. رجوع شود به: بصائر الدرجات، ص ۷۰، «باب ما خص الله به الأئمة من آل محمد^{علیهم السلام} من ولایة أولى العزم لهم فی الميثاق و غیره»؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۶۷، «باب تفضيلهم^{علیهم السلام} علی الأنبياء و علی جميع الخلق و أخذ ميثاقهم عنهم و عن الملائكة و عن سائر الخلق و أن أولى العزم إنما صاروا أولى العزم بحبهم صلوات الله عليهم».
 ۲. «عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ أَسِيدٍ الْعَقَّارِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ^{صلی الله علیه و آله} مَا تَكَامَلَتِ النَّبُوَّةُ لِنَبِيٍّ فِي الْأَظْلَةِ حَتَّى عُرِضَتْ عَلَيْهِ وَلَايَتِي وَ وَلَايَةُ أَهْلِ بَيْتِي وَ مَثَلُوا لَهُ فَأَقْرَأُوا بِطَاعَتِهِمْ وَ وَلَايَتِهِمْ»؛ بصائر الدرجات، ص ۷۳.

بر این امر داشتند، به مقام اولوالعزم رسیدند.^۱ اگر فرصت شد عرض می‌کنم که این عزم چیست. خدای متعال در باب جناب آدم* می‌فرماید: ﴿وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾.^۲ این آیه هم ناظر به همین معناست.^۳ حالا روایاتی که درباره این آیه است، دیگر خواندنی نیست.

باز به لسان دیگری در روایات ما آمده است که «إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ». خود این روایت که از مسلمات است،^۴ در

۱. «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ* فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ قَالَ: عَهِدْنَا إِلَيْهِ فِي مُحَمَّدٍ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَتَرَكَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَزْمٌ أَنَّهُمْ هَكَذَا وَ إِنَّمَا سُمِّيَ أَوْلُو الْعَزْمِ أَوْلَى الْعَزْمِ لَأَنَّهُ عَهِدَ إِلَيْهِمْ فِي مُحَمَّدٍ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ وَ الْمَهْدِيِّ وَ سِيرَتِهِ وَ أَجْمَعَ عَزْمُهُمْ عَلَى أَنَّ ذَلِكَ كَذَلِكَ وَ الْإِفْرَارِ بِهِ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۱۶.

۲. ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾؛ سوره طه، آیه ۱۱۵.

۳. الكافي، ج ۱، ص ۴۱۶؛ ج ۲، ص ۸.

۴. [برای ملاحظه اسناد و تعابیر متعدد روایات با این مضمون، رجوع شود به:] الكافي، ج ۱، ص ۴۰۱، «بَابُ فِيمَا جَاءَ أَنَّ حَدِيثَهُمْ صَعْبٌ

باب پذیرش ولایت گویاست. فرموده‌اند: «امر ما آن قدر سنگین است که جز سه دسته نمی‌توانند آن را تحمل کنند: از میان انبیا، مرسلین‌شان؛ از میان ملائکه، مقربین‌شان؛ از میان مؤمنین، مُمتحن‌شان. اینها هستند که حامل اسرار ولایت ما هستند و حمله ولایت‌اند،^۱ یعنی اراده خودشان را در ولایت

←

مُسْتَصْعَب؛ بصائر الدرجات، ص ۲۱، «باب فی أئمة آل محمد ﷺ»
 حدیثهم صعب مستصعب؛ ص ۲۶، «باب فی أئمة آل محمد ﷺ»
 أن أمرهم صعب مستصعب؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۸۲، «باب أن حدیثهم ﷺ صعب مستصعب و أن کلامهم ذو وجوه کثیرة».

۱. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: خَالَطُوا النَّاسَ مِمَّا يَعْرِفُونَ وَ دَعَوْهُمْ مِمَّا يُنْكِرُونَهُ وَ لَا تَحْمِلُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ عَلَيْنَا إِنْ أَمَرْنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ؛ بصائر الدرجات، ص ۲۶، «باب فی أئمة آل محمد ﷺ» أن أمرهم صعب مستصعب».

ما که همان ولایت‌الله است - «وَلَايَتُنَا وَلَايَةُ اللَّهِ الَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا»^۱ - فانی می‌کند.

بنابراین رسیدن به مقام ولایت برای دیگران که همان مقام توحید و موحد شدن است، جز از طریق اصغا به اولیاء معصوم^{علیه السلام} و چشیدن ولایت آنها متصور نیست. هیچ پیغمبر اولوالعزمی بدون این واسطه نمی‌تواند برسد. جندب از وجود مقدس امیرالمؤمنین^{علیه السلام} نقل می‌کند که فرمودند: «مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^۲، مقام معرفت‌الله،

۱. این تعبیر با اسناد گوناگون در کتب معتبر کافی و بصائر الدرجات نقل شده است، از جمله: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^{علیه السلام} قَالَ: وَلَايَتُنَا وَلَايَةُ اللَّهِ الَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا»؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۳۷. رجوع شود به: بصائر الدرجات، ص ۷۵، ح ۶-۹.

۲. حدیث معروف به حدیث نورانیت: «رَوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ أَنَّهُ قَالَ: سَأَلَ أَبُو ذَرٍّ الْغَفَارِيُّ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ^{علیه السلام} بِالنُّورَانِيَّةِ قَالَ يَا جُنْدَبُ فَاْمُضْ بِنَا حَتَّى نَسْأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ قَالَ فَاتَيْنَاهُ فَلَمْ نَجِدْهُ قَالَ فَانْتَظَرْنَاهُ حَتَّى جَاءَ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَا جَاءَ بِكُمْ قَالَا جِئْنَاكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَسْأَلُكَ عَنْ مَعْرِفَتِكَ بِالنُّورَانِيَّةِ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَرْحَبًا بِكُمْ مِنْ وَلِيِّينَ

همان مقام نورانیت ولی الله است. این جمله بسط می خواهد.
اگر کسی به این مقام برسد، به مقام عبد ممتحن رسیده

←

مُتَعَاهِدِينَ لِدِينِهِ لَسْتُ مَا بِمَقْصَرَيْنِ لَعَمْرِي إِنَّ ذَلِكَ الْوَاجِبُ [وَأَجِبُ]
عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ثُمَّ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَا سَلْمَانُ وَ يَا
جُنْدَبُ قَالَا لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ ﴿ إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدٌ الْإِيمَانَ
حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهَ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ فَإِذَا عَرَفَنِي بِهَذِهِ الْمَعْرِفَةِ فَقَدْ
امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلإِيمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلِاسْلَامِ وَ صَارَ عَارِفًا مُسْتَبْصِرًا
وَ مَنْ قَصَرَ عَنْ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ فَهُوَ شَاكٌ وَ مُرْتَابٌ يَا سَلْمَانُ وَ يَا جُنْدَبُ
قَالَا لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ ﴿ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ
وَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ وَ هُوَ الدِّينُ الْخَالِصُ الَّذِي
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿ وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَ
يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ ﴾ يَقُولُ مَا أُمِرُوا إِلَّا
بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ ﴿ وَ هُوَ الدِّينُ الْحَنِيفِيُّ الْمُحَمَّدِيُّ السَّمْحَةُ وَ قَوْلُهُ ﴿ يُقِيمُونَ
الصَّلَاةَ ﴾ فَمَنْ أَقَامَ وَلَايَتِي فَقَدْ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ إِقَامَةُ وَلَايَتِي صَعْبٌ
مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ
امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلإِيمَانِ فَالْمَلَكُ إِذَا لَمْ يَكُنْ مُقَرَّبًا لَمْ يَحْتَمِلْهُ وَ النَّبِيُّ
إِذَا لَمْ يَكُنْ مُرْسَلًا لَمْ يَحْتَمِلْهُ وَ الْمُؤْمِنُ إِذَا لَمْ يَكُنْ مُمْتَحَنًا لَمْ
يَحْتَمِلْهُ...؛ المناقب (للعلوی)، ص ۶۷؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱.

است. اینجاست که به او شرح صدر می دهند و او دیگر عارف مستبصر است؛ «إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهَ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ فَإِذَا عَرَفَنِي بِهَذِهِ الْمَعْرِفَةِ فَقَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ صَارَ عَارِفًا مُسْتَبْصِرًا».

پس معنای تحمل ولایت، مقام معرفت بالنورانیه است. مقام اقرار به ولایت، مقام معرفت بالنورانیه است. مقام عزم بر ولایت، مقام معرفت بالنورانیه است. مقام ذکر - در مقابل نسیان که حضرت آدم نسیان کرد ﴿فَنَسِيَ﴾^۱ (حالا عرض کردم که در باب ایشان من صحبتی ندارم) مقابله مقام ذکر است - با مقام معرفت بالنورانیه حاصل می شود. «فَقَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» این شرح صدر، همان مقام هدایت بالنورانیه است. مقام هدایت، مقام شرح صدر

۱. ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾؛ سوره طه، آیه ۱۱۵.

است، ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ﴾^۱ مقام شرح صدر، مقام «نورانیت به نورالله» است. قلب و قتی نورانی شد، باب هدایت به رویش باز می شود، ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ﴾^۲ مقام شرح صدر، مقام نورانیت رب است. این همان مقام معرفت بالنورانیه ولی الله است.

من حدس می زنم جناب ابراهیم خلیل * هم که دنبال نور رب می گشت و می فرمود: ﴿هَذَا رَبِّي﴾^۳ دنبال همین

۱. ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾؛ سوره انعام، آیه ۱۲۵.

۲. ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾؛ سوره زمر، آیه ۲۲.

۳. ﴿وَ كَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ * فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْآفَلِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً

می گشت، مقام معرفت بالنورانیه را می خواست، مقام هدایت را می خواست، مقام درک ولایت وجود مقدس امیرالمؤمنین^ع را می خواست. وقتی درک کرد، ﴿وَإِنْ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ﴾^۱، از شیعیان حضرت شد.^۲ البته عرض کردم ممکن است برای بعضی ها اینها قصه به نظر بیاید! اینها جزو اسرار عالم است.

علی ای حال مقام معرفت ائمه^ع از ارکان توحید است. هر کسی هم به مقام توحید رسیده، با این معرفت رسیده است. باز بعضی از روایات در این زمینه را تقدیم می کنم تا اهمیت معرفت امام معلوم شود. روایات، فراوان است. در اوایل «کتاب الحجّه» کافی، در باب «معرفة الامام»^۳ و باب «فرض

←

قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفْلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ؛
سوره انعام، آیات ۷۵ - ۷۸.

۱. سوره صافات، آیه ۸۳.

۲. تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۸۵.

۳. ج ۱، ص ۱۸۰، «بَابُ مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ وَالرَّدِّ إِلَيْهِ».

طاعة الامام^۱ روایات فراوانی است که معرفت امام را یکی از ارکان توحید معرفی می‌کند. فرمود: «اگر کسی به مقام معرفت امام^۲ نرسد، مثل این قوم - اشاره کردند به کسانی که معرفت به ائمه^۳ نداشتند - در تاریکی و سردرگمی عبادت می‌کند». این دیگر عبادت الله نیست، راه هم به جایی نمی‌برد؛ چون عبادت نیست. عبادت، معرفت می‌خواهد. «عبادت با جهل» که عبادت نیست. معرفت هم جز به معرفت ولی الله حاصل نمی‌شود.^۴ معرفت ولی الله یعنی همان مقام معرفت بالنورانیه، یعنی مقام عزم، یعنی مقام اقرار.

۱. ج ۱، ص ۱۸۵، «بَابُ فَرَضِ طَاعَةِ الْأَئِمَّةِ^۵».

۲. «عَنْ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ^۶ إِنَّمَا يَعْبُدُ اللَّهَ مَنْ يَعْرِفُ اللَّهَ فَأَمَّا مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ فَإِنَّمَا يَعْبُدُهُ هَكَذَا ضَلَالًا قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ قَالَ تَصْدِيقُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ تَصْدِيقُ رَسُولِهِ^۷ وَ مَوَالَاهُ عَلَى^۸ وَ الْإِئْتِمَامُ بِهِ وَ بِأَئِمَّةِ الْهُدَى^۹ وَ الْبِرَاءَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عَدُوِّهِمْ هَكَذَا يَعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۸۰.

۳. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۹۹، «باب أن الناس لا يهتدون إلا بهم و أنهم الوسائل بين الخلق و بين الله و أنه لا يدخل الجنة إلا من عرفهم».

بعضی روایات خیلی سنگین است. در بصائر الدرجات روایت است که حضرت فرمود: «خدا ولایت من را بر آسمانها و زمین عرضه کرد، جناب یونس اقرار نکرد. خدا او را به شکم ماهی برد تا اقرار کرد».^۱ پیداست معنای «ایشان اقرار نکرد» چیست. آیا یعنی از اساس قبول نکرد؟! اینکه با روایات دیگر نمی سازد. شرط نبوت، اقرار به ولایت بوده است.^۲ معنایش این است که قرار و ثبات در ولایت نداشت

۱. «عَنْ حَبَّةِ الْعُرْنِيِّ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِنَّ اللَّهَ عَرَضَ وَلَّائِي عَلَى أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَعَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ أَقَرَّ بِهَا مَنْ أَقَرَّ وَانْكَرَهَا مَنْ انْكَرَ انْكَرَهَا يُؤْنَسُ فَحَبَسَهُ اللَّهُ فِي بَطْنِ الْحَوْتِ حَتَّى أَقَرَّ بِهَا»؛ بصائر الدرجات، ص ۷۵.

۲. برای نمونه: «عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ أَسِيدٍ الْغَفَّارِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا تَكَامَلَتِ النُّبُوَّةُ لِنَبِيٍّ فِي الْأُظْلَمَةِ حَتَّى عُرِضَتْ عَلَيْهِ وَلَّائِي وَوَلَّايَةُ أَهْلِ بَيْتِي وَامْتَلَأُوا لَهُ فَاقْرَأُوا بِطَاعَتِهِمْ وَوَلَّائِهِمْ»؛ بصائر الدرجات، ص ۷۳. رجوع شود به: بصائر الدرجات، ص ۷۲، «باب ما خص الله به الأئمة من آل محمد ص من ولاية الأنبياء لهم في الميثاق وغيره و ما أعلموا من ذلك»؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۶۷، «باب تفضيلهم علیهم السلام على الأنبياء و على جميع الخلق و أخذ ميثاقهم عنهم و عن الملائكة و عن سائر

تا بتواند کاملاً تحمل کند، ولو به اندازه یک ترک‌اولی. ترک-اولای در پذیرش ولایت‌الله کرد، او را به شکم ماهی بردند تا برگردد؛ لذا می‌فرماید: ﴿فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلْبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾.^۱ نه اینکه جناب یونس اقرار نکرد؛ اقرار، شرط نبوت‌شان بود؛ یعنی استقرار بر این ولایت در همه مراحل نبوت؛ البته کار بسیار سختی است. همان «إِنَّ أَمْرًا صَغَبٌ مُسْتَصْعَبٌ» است که ممکن است یک جا ترک‌اولی اتفاق بیفتد.

- معرفت امام، تنها راه عبودیت و معرفت خدا

بنابراین می‌بینید مقام اقرار و معرفت به ولایت، از ارکان توحید است و معرفت‌الله جز از این طریق ممکن نیست؛ از طریق عهد امامت، اقرار به امامت، عزم بر امامت و ذکر نسبت به عهد امامت. نباید این عهد را فراموش کند و جزو



الخلق و أن أولى العزم إنما صاروا أولى العزم بحبهم صلوات الله عليهم».

کسانی که ﴿فَنَسِيَّ﴾ شود.^۱ این نسیان به معنای فراموشی نیست، نسیان در مقابل توجه است؛ یعنی چیزی کانون توجه انسان باشد و به لوازمش هم ملتزم باشد. همین قدر که انسان چیزی را از کانون توجه اش خارج کرد، از آن، به نسیان تعبیر می شود؛ لذا نسیانِ خدای متعال ﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ﴾^۲ در روایات این طور معنا می شود، نه اینکه خدای متعال فراموش می کند. در توحید صدوق از امام رضا^{*} نقل می کند که خدا فراموشی ندارد. ﴿فَنَسِيَهُمْ﴾ یعنی از کانون توجه خدا بیرون می روند و خدا رهایشان می کند.^۳ نسیان

۱. ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾؛ سوره طه، آیه ۱۱۵. روایت مربوط به آن پیشتر گذشت؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۱۶.

۲. ﴿الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾؛ سوره توبه، آیه ۶۷.

۳. «عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرُّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى^{*} عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ﴾ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يَنْسَى وَ لَا يَنْهَو وَ إِنَّمَا يَنْسَى وَ يَنْهَوُ الْمَخْلُوقُ الْمُحْدَثُ أَوْ لَا تَسْمَعُهُ

عهد امامت، مانع توحید است. اقرار، عزم و امثال اینها از شرایط توحید است.

این روایت نورانی از وجود مقدس امیرالمؤمنین^ع را در کافی شریف ببینید. در همان باب «معرفة الامام»^۱ این روایت نقل شده است. حضرت، ضمن تفسیر آیه اعراف، دو سه معنا برای آیه بیان می‌کند، یک معنایش این است: «نَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّذِي لَا يَعْرِفُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا»، ما اعراف هستیم که هیچ‌کس نمی‌تواند خدا را بشناسد الا از طریق معرفت ما. بعد حضرت جمله دیگری دارد که آن را حذف می‌کنم. بعد فرمودند: معنایش این نیست که خدای متعال دستش بسته است، نه! «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَوْ شَاءَ

←

عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾ وَإِنَّمَا يُجَازِي مَنْ نَسِيَهُ وَنَسِيَ لِقَاءَ يَوْمِهِ بَأَن يُنْسِيَهُمْ أَنْفُسَهُمْ كَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا﴾ أَيْ تَتْرَكُهُمْ كَمَا تَرَكُوا الْأَسْتَعْدَادَ لِلِقَاءِ يَوْمِهِمْ هَذَا؛ التوحيد، ص ۱۶۰.

۱. ج ۱، ص ۱۸۰، «بَابُ مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ وَالرَّدِّ إِلَيْهِ».

لَعَرَّفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ»، اگر خدای متعال می‌خواست، خودش را مستقیم معرفی می‌کرد «وَلَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَصِرَاطَهُ وَسَبِيلَهُ وَالْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ» ولی ما را در این چهار مقام قرار داد که هر کدامش یک کتاب بحث است؛ باب، صراط، سبیل، وجه. این در روایات دیگر توضیح داده شده است.^۲

۱. «عَنْ مُقَرَّنٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ جَاءَ ابْنُ الْكَوَّاءِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ﴾ فَقَالَ نَحْنُ عَلَى الْأَعْرَافِ نَعْرِفُ أَنْصَارَنَا بِسِيمَاهُمْ وَنَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّتِي لَا يُعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِسَبِيلٍ مَعْرِفَتَنَا وَنَحْنُ الْأَعْرَافُ يُعْرِفُنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَنَا وَعَرَفْنَاهُ وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَنَا وَأَنْكَرْنَاهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَّفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَلَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَصِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَالْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ فَمَنْ عَدَلَ عَنْ وَلَايَتِنَا أَوْ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَإِنَّهُمْ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ فَلَا سَوَاءَ مَنْ اعْتَصَمَ النَّاسُ بِهِ وَ لَا سَوَاءَ حَيْثُ ذَهَبَ النَّاسُ إِلَى عِيُونِ كَدَرِهِ يُفْرِغُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ وَ ذَهَبَ مَنْ ذَهَبَ إِلَيْنَا إِلَى عِيُونِ صَافِيَةٍ تَجْرِي بِأَمْرِ رَبِّهَا لَا نَفَادَ لَهَا وَ لَا انْقِطَاعَ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۱۸۴.

۲. رجوع شود به: الكافي، ج ۱، ص ۱۹۳، «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام خُلَفَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَرْضِهِ وَأَبْوَابُهُ الَّتِي مِنْهَا يُؤْتِي»؛ بصائر الدرجات،

این روایت را هم ضمیمه کنم؛ فکر می‌کنم کفایت می‌کند. این روایت در تفسیر صافی آمده است؛ مجامع روایی دیگر هم آن را نقل کرده‌اند.^۱ خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۲، «من جن و انس را نیافریدم مگر برای مقام عبودیت. ﴿إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾» معنایش این

←

ص ۶۱، «باب فی الأئمة أنهم حجة الله و باب الله و ولاء أمر الله و وجه الله الذی یؤتی منه و جنب الله و عین الله و خزنة علمه جل جلاله و عم نواله»؛ بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۹، «باب أنهم ﷺ السبیل و الصراط و هم و شیعته المستقیمون علیها»؛ ج ۲۴، ص ۱۹۱، «باب أنهم ﷺ جنب الله و وجه الله و ید الله و أمثالها».

۱. بندهای پیش رو، مروری بر این روایت شریف است: «عَنْ سَلَمَةَ بْنِ عَطَاءٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَعْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةٍ مِنْ سِوَاهُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ بِأَبَى أَنْتَ وَ أُمِّي فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ قَالَ مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ»؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۹؛ تفسیرالصافی، ج ۵، ص ۷۵.

۲. سوره ذاریات، آیه ۵۶.



است؛ نه اینکه عبادت کنند؛ یعنی عبد شوند و به مقام عبودیت و خشوع و تذلل، و به مقام توحید برسند. انسان برای شرک خلق نشده، برای توحید ناب خلق شده تا همه زندگی فردی و اجتماعی‌اش غرق در توحید باشد و انوار توحید در او جاری شود. مرحوم فیض در ذیل این آیه روایتی از وجود مقدس سیدالشهداء^{علیه السلام} نقل می‌کند. حضرت در جمع اصحاب‌شان فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ»، خدای متعال بندگان را نیافریده الا برای اینکه به مقام معرفت برسند؛ آن معرفتی که «فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ»، وقتی کسی به این مقام رسید، حتما سجد می‌کند، حتما عبادت می‌کند، حتما خضوع می‌کند. عدم خضوع و عدم عبادت، به‌خاطر عدم معرفت است. اگر کسی به معرفت رسید، به عبودیت می‌رسد.

استادی داشتیم، خدا رحمتش کند! می‌فرمود: «این که بعد از عرفات وارد مشعر می‌شوید به‌خاطر این است که وقتی انسان به معرفت رسید، به حرمت الهی راه پیدا می‌کند و حرمت نگه می‌دارد».

شخصی می گفت: «ما در کوچه الکلولک بازی می کردیم. وقتی می دیدیم کسی از آنجا می گذرد، محکم ضربه می زدیم تا به سر یا صورتش بخورد؛ ولی وقتی معلم مان می آمد، دست برمی داشتیم؛ چون می شناختیم و حرمت را نگه می داشتیم».

«فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ» عبودیت، حاصل معرفت است. معرفت، انسان را به مقام عبودیت می رساند. البته پیدا است که این کدام معرفت است، این، معرفت عادی نیست. مقام عبودیت، ناشی از معرفت است. بالاترین معرفت، همان معرفتی است که در کلام نورانی امیرالمؤمنین^ع است. «مَا عَبْدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا شَوْقًا إِلَى جَنَّتِكَ» کسی که جنت و نار در محضر اوست، می فرماید: من لحظه ای تو را برای نار و جهنم عبادت نکرده ام و برای بهشت هم تو را عبادت نمی کنم. «بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ»^۱ یعنی یافته ام که تو شایسته ای که من در مقابله خضوع و تذلل کنم. شایسته

۱. «قَالَ عَلِيُّ^ع مَا عَبْدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا شَوْقًا إِلَى جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ»؛ عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۱۱.



است که من بنده باشم و تو خدا. شایسته است من تذلل کنم و تو عزیز باشی. شایسته است که من تواضع کنم و تو صاحب کبریایی باشی. واقعا شایسته است که من تذلل و تحیر داشته باشم و نسبت به این مقام کبریایی و عزت تو متأله باشم؛ که توحید یعنی همین. این بالاترین مرتبه است. انسان به مقامی از معرفت می‌رسد که احساس می‌کند او باید معبود باشد و من عابد. شأن من عبادت است، شأن من تذلل است، شأن من خشوع است و شأن او بزرگی.

این همان چیزی است که حضرت در خطبه قاصعه فرمودند. «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَبَسَ الْعِزَّ وَالْكَبْرِيَاءَ» حمد مخصوص خدایی است که لباس عزت و کبریایی را پوشید. تا می‌رسد به این فراز: «وَجَعَلَهُمَا حِمًى وَحَرَمًا عَلَى غَيْرِهِ»، عزت و کبریایی را غرقگاه خودش قرار داد. «وَجَعَلَ اللَّعْنَةَ



عَلَى مَنْ نَازَعَهُ فِيهِمَا مِنْ عِبَادِهِ» و لعنت را بر بندهای قرار داد که در این دو مقام با او منازعه کند.^۱

مقام تذلل و مقام عبودیت، شأن انسان است و مقام معبودیت، شأن خدای متعال. «فَإِذَا عَرَفُوهُ، عَبْدُوهُ؛ فَإِذَا عَبْدُوهُ، اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ». انسانی که طعم توحید را چشید، مستغنی از شرک می‌شود و حتی از بهشت و جهنم هم بی‌نیاز می‌شود. اگر بهشت و جهنم را بخواهد، چون مهمان‌خانه خداست، می‌خواهد. بعد، از حضرت سوال شد: «فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! بَأَيِّ أَنْتَ وَ أُمِّي، فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟» این معرفت‌الله که انسان را به مقام عبودیت می‌رساند، چیست؟ فرمود: «مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ

۱. «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَبَسَ الْعِزَّ وَالْكَبْرِيَاءَ وَ اخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ وَ جَعَلَهُمَا حِمَى وَ حَرَمًا عَلَى غَيْرِهِ وَ اصْطَفَاهُمَا لِحَبْلِهِ وَ جَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَى مَنْ نَازَعَهُ فِيهِمَا مِنْ عِبَادِهِ...»؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

طَاعَتُهُ»^۱ معرفت الله، معرفت الامام است. «نَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّذِي لَا يُعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا»^۲.

- نور امام، تنها وسیله هدایت و معرفت (آیه نور)

معنای ساده این عبارت، همان است که در روایات دیگر آمده است. البته معنای این روایت، لطیف تر است. در بصائر الدرجات و کافی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمود: «مَا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي»^۳.

۱. [پایان روایت سید الشهداء علیه السلام که استاد آن را به روایت امیر مؤمنان علیه السلام

در تفسیر «اعراف» ضمیمه کردند.]

۲. [تعبیر امیر مؤمنان علیه السلام در تفسیر «اعراف» که روایتش پیشتر گذشت]

الکافی، ج ۱، ص ۱۸۴.

۳. «عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ الشَّيْعَةَ يَسْأَلُونَكَ عَنْ تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾ * عَنْ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ ﴿ قَالَ ذَلِكَ إِلَى إِنْ شِئْتُ أَخْبِرْتُهُمْ وَ إِنْ شِئْتُ لَمْ أَخْبِرْهُمْ ثُمَّ قَالَ لَكِنِّي أَخْبَرْتُكَ بِتَفْسِيرِهَا قُلْتُ ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾ قَالَ فَقَالَ هِيَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ مَا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي وَ لَا لِلَّهِ مِنْ نَبِيٍّ أَعْظَمُ مِنِّي»؛

امیرالمؤمنین علیه السلام اعظم آیات خداست؛ بنابراین اصل معرفتی که از طریق آیات بدست می‌آید، از طریق این انوار است.^۱ کسی که ماه و خورشید را بشناسد، این که معرفت‌الله نیست. معرفت‌الله این است که انسان، آن آیه اعظم خدا، آن نوری که در همه عالم جاری است ﴿مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾،^۲ آن مشکات انوار را که فروغ همه عوالم از اوست،^۳ آن را بشناسد؛ این می‌شود معرفت-الله. هدایت به سوی خدای متعال، از طریق این مشکات انوار واقع می‌شود.

←

الکافی، ج ۱، ص ۲۰۷. همین مضمون با اندکی تفاوت در الفاظ در بصائر الدرجات، ص ۷۶ نیز آمده است.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۰۷، بَابُ أَنَّ الْآيَاتِ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ هُمُ الْأُئِمَّةُ علیهم السلام؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۰۶، «بَابُ أَنَّهُمْ علیهم السلام آيَاتُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ وَكِتَابَتُهُ»؛ ج ۳۶، ص ۱، «بَابُ أَنَّهُ علیه السلام النَّبَأُ الْعَظِيمُ وَالْآيَةُ الْكُبْرَى».

۲. سوره نور، آیه ۳۵.

۳. [اشاره به تفسیر آیه نور در شأن رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام که در ادامه ذکر می‌شود].

این آیه را ملاحظه فرموده‌اید: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾^۱ از غرر آیات قرآن است. ﴿مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ﴾ روایات، متعددی در توحید صدوق و کتاب‌های دیگر، ذیل این آیه آمده است.^۲ «سَأَلْتُ الرُّضَا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ فَقَالَ: هُدَى مَنْ فِي السَّمَاءِ وَ هُدَى مَنْ فِي الْأَرْضِ». هدایت همه عوالم به وسیله نورالله است.^۳ مثل این نور، ﴿كَمِشْكَاةٍ﴾ است. فرمود: مثل

۱. آیه معروف به آیه نور: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يُضْرَبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾؛ سوره نور، آیه ۳۵.

۲. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۱۹۴، «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام نُورُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»؛ التوحید، ص ۱۵۵، «بَابُ تَفْسِيرِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ»؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۰۴، «بَابُ أَنَّهُمْ أَنْوَارُ اللَّهِ وَ تَأْوِيلُ آيَاتِ النُّورِ فِيهِمْ عليهم السلام».

۳. «عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ هِلَالٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرُّضَا عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ فَقَالَ: هَادٍ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَ هَادٍ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، وَ



نور، وجود مقدس رسول الله ﷺ است. مشکات صدر نبی اکرم ﷺ است. چراغی که در ایشان برافروخته شده، علم و مقام نبوت کلیه‌ای است که به ایشان داده‌اند.^۱

این روایت را که درباره علم پیامبر گرامی ﷺ است، سریع بخوانم و بگذریم. روایات ذیل این آیه شریفه ﴿وَكَذَلِكَ﴾

←

فِي رِوَايَةِ الْبَرْقِيِّ: هُدَى مَنْ فِي السَّمَاءِ وَ هُدَى مَنْ فِي الْأَرْضِ؛
الکافی، ج ۱، ص ۱۱۵.

۱. «عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ ﷺ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ قُلْتُ: ﴿مَثَلُ نُورِهِ﴾ قَالَ مُحَمَّدٌ ﷺ قُلْتُ ﴿كَمْشُكَاةٍ﴾ قَالَ صَدْرُ مُحَمَّدٍ ﷺ قَالَ قُلْتُ ﴿فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾ قَالَ فِيهِ نُورُ الْعِلْمِ يَعْنِي النَّبُوَّةَ قُلْتُ ﴿الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ﴾ قَالَ عَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَدَرَ إِلَى قَلْبِ عَلِيٍّ ﷺ قُلْتُ ﴿كَانَهَا﴾ قَالَ لَأَى شَيْءٍ تَقْرَأُ كَانَهَا فَقُلْتُ فَكَيْفَ جُعِلَتْ فِدَاكَ قَالَ كَانَهُ ﴿كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾ قُلْتُ ﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾ قَالَ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ لَا يَهُودِيٌّ وَلَا نَصْرَانِيٌّ قُلْتُ ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ﴾ قَالَ يَكَادُ الْعِلْمُ يَخْرُجُ مِنْ قَمِ الْعَالَمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَنْطِقَ بِهِ قُلْتُ ﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾ قَالَ الْإِمَامُ فِي إِثْرِ الْإِمَامِ ﷺ؛ التوحيد، ص ۱۵۷ - ۱۵۸.

أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا
 الْإِيمَانُ^۱، علم امام^ع را توضیح داده‌اند. خدای متعال در این
 آیه می‌فرماید: «ما از امر خودمان روحی را بر تو
 فروفرستادیم. تو بدون این روح نمی‌دانستی کتاب و ایمان
 چیست». از امام صادق^ع سؤال شد: «آقا! علم امام^ع از
 کجاست؟ از کتابی می‌خواند یا از معلمی یاد می‌گیرد؟»
 حضرت فرمود: «الْأَمْرُ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ وَ أَجَلٌ». حقیقت امر،
 خیلی رفیع‌تر از این حرف‌هاست. مگر قرآن نخوانده‌اید: ﴿وَ
 كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِّنْ أَمْرِنَا﴾؟ این روح هست که وقتی بر
 کسی نازل شد، به او علم و معرفت داده می‌شود^۲. بعد

۱. ﴿وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ
 لَا الْإِيمَانُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَ إِنَّكَ
 لَنَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛ سوره شوری، آیه ۵۲.

۲. «عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ^ع عَنِ الْعِلْمِ أَوْ هُوَ عِلْمٌ يَتَعَلَّمُهُ
 الْعَالَمُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ أَمْ فِي الْكِتَابِ عِنْدَكُمْ تَقْرَؤْنَهُ فَتَعْلَمُونَ مِنْهُ قَالَ
 الْأَمْرُ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ وَ أَوْجَبُ أَوْ مَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ
 كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا
 الْإِيمَانُ﴾ ثُمَّ قَالَ أَيُّ شَيْءٍ يَقُولُ أَصْحَابُكُمْ فِي هَذِهِ الْآيَةِ أَوْ يَقْرُونَ أَنَّهُ

فرمود: «این روح، اعظم از ملائکه است».^۱ خدای متعال این را بر پیامبر ﷺ نازل کرده است. درواقع این روح از جنود نبی اکرم ﷺ است. علم از این طریق به امام ﷺ داده می‌شود. علمی که داده شده، نزول این روح است.^۲

←

كَانَ فِي حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ فَقُلْتُ لَا أُدْرِي جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا يَقُولُونَ فَقَالَ لِي بَلَى قَدْ كَانَ فِي حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى الرُّوحَ الَّتِي ذَكَرَ فِي الْكِتَابِ فَلَمَّا أُوحَاها إِلَيْهِ عَلَّمَ بِهَا الْعِلْمَ وَافْهَمَ وَهِيَ الرُّوحُ الَّتِي يُعْطِيهَا اللَّهُ تَعَالَى مَنْ شَاءَ فَإِذَا أَعْطَاهَا عَبْدًا عَلَّمَهُ الْفَهْمَ؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۷۳ - ۲۷۴.

۱. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾ قَالَ خَلَقَ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَعْظَمَ مِنْ جِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُخْبِرُهُ وَيُسَدِّدُهُ وَهُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۷۳.

۲. رجوع شود به: الكافي، ج ۱، ص ۲۷۳، «بَابُ الرُّوحِ الَّتِي يُسَدِّدُ اللَّهُ بِهَا الْأَئِمَّةَ ﷺ»؛ بصائر الدرجات، ص ۴۵۵، «بَابُ الرُّوحِ الَّتِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا أَنَّهَا فِي رَسُولِ

امام رضا علیه السلام فرمود: «مصبح، آن چراغی است که خدا در قلب نبی اکرم صلی الله علیه و آله روشن کرده است». ﴿الْمُصْبِحُ فِي زُجَاةٍ﴾، فرمود: «زجاجه، وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام است که مثل شیشه بلورین چراغ، هم حافظ این نور است و هم باعث درخشش آن». ^۱ بقیه روایت را هم خودتان ملاحظه بفرمایید؛ فرمود: «صدر امیرالمؤمنین علیه السلام است که این علم به قلب ایشان منتقل شده است». ^۲

←

الله تعالی و فی الأئمة یخبرهم و یسددهم و یوفقهم؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۴۷، «باب الأرواح التي فیهم و أنهم مؤیدون بروح القدس».

۱. «عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ﴾ فَأَلْمَشْكَاةُ صَدْرُ نَبِيِّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِيهِ الْمُصْبِحُ وَ الْمُصْبَحُ هُوَ الْعِلْمُ فِي الزُّجَاةِ وَ الزُّجَاةُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ عِلْمُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله عِنْدَهُ؛ التوحيد، ص ۱۵۹.

۲. [روایت فضیل بن یسار مراد است که پیشتر گذشت] «...﴾ الْمُصْبِحُ فِي زُجَاةٍ ﴿ قَالَ عِلْمُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله صَدَرَ إِلَى قَلْبِ عَلِيٍّ علیه السلام...؛ التوحيد، ص ۱۵۷.



پس معرفت الله، هدایت بالله و هدایت به وسیله نورالله است. این نورالله، همان مشکات وجود نبی اکرم^ص و امیرالمؤمنین^ص است. این چراغ هدایت، در قلب نبی اکرم^ص روشن شده است و از آنجا به امیرالمؤمنین^ص منتقل شده است. لذا در یکی از روایات ذیل این آیه، جمله لطیفی آمده است. خدای متعال می فرماید: ﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ﴾^۱. اگر چراغدان های قدیم را دیده باشید، در آنها روغن زیتون می ریختند. فتیله ای هم داشت که آن را روشن می کردند. خدای متعال می فرماید: «این مصباح از یک درخت زیتون نور می گیرد». حضرت فرمودند: «این درخت زیتون، امیرالمؤمنین^ص است»^۲. باید این درخت زیتون و

۱. سوره نور، آیه ۳۵.

۲. این تعبیر در همان روایت فضیل و در روایت دیگری از امام رضا^ص آمده است: «قُلْتُ ﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾ قَالَ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ^ص كَأَنَّ يَهُودِيًّا وَكَأَنَّ نَصْرَانِيًّا؛ التوحيد، ص ۱۵۸. «عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: حَدَّثَ أَصْحَابُنَا أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ^ص كَتَبَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ قَالَ قَالَ [لِي] عَلَى بْنُ الْحُسَيْنِ^ص أَنَّ مَثَلَنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ كَمَثَلِ الْمِسْكَاهِ وَالْمِسْكَاهِ فِي

روغن آن باشد تا این چراغ روشن بماند. این نور را که نمی‌شود به هرکسی داد. اگر شما شعله را به چراغدانی بدهید که روغن ندارد، روشن نمی‌ماند.

در هر صورت غرضم این است آن «معرفت بالله» جز از طریق معرفت به این مشکات انوار و چراغ هدایت و نور خدا واقع نمی‌شود. این، طریق معرفت بالله است.

- بازگشت حقیقت حکمت به معرفت امام

به این روایت نورانی عنایت بکنید، ختام مقدمه بحثم باشد، مثلاً اینکه ذی‌المقدمه را دیگر نمی‌شود بیان کنیم. روایت در «کتاب حجت» کافی است. کسی از وجود مقدس امام صادق^ع سوال کرد: «آیه ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ

←

الْقَنَدِيلَ فَنَحْنُ الْمَشْكَاةُ فِيهَا مَصْبَاحٌ وَالْمَصْبَاحُ مُحَمَّدٌ^ع ﴿الْمَصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ﴾ نَحْنُ الزُّجَاجَةُ ﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ﴾ عَلَيَّ ﴿زَيْتُونَةٍ﴾ مَعْرُوفَةٍ ﴿لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾ لَا مُنْكَرَةَ وَلَا دَعِيَّةَ ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ﴾ الْقُرْآنُ ﴿عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ بِأَنْ يَهْدِيَ مَنْ أَحَبَّ إِلَى وَلَايَتِنَا؛ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۵۷.

أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا^۱ کسی که به او حکمت داده شود، خیر
 کثیر به او داده شده است، یعنی چه؟ توجه داشته باشید
 که این خیر کثیر، بیان خدای متعال است! همان خدایی که
 می‌فرماید: ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۲، می‌فرماید: «اگر
 به کسی حکمت بدهند، خیر کثیر دادند». از حضرت
 پرسید: «خیر کثیر چیست؟» فرمودند: «طَاعَةُ اللَّهِ وَ مَعْرِفَةُ
 الْإِمَامِ»^۳.

این همان روایت سیدالشهدا^{علیه السلام} است. «طَاعَةُ اللَّهِ» یعنی
 مقام عبودیت. این مقام عبودیت، با معرفت^۱ الله حاصل
 می‌شود و معرفت^۲ الله هم از طریق معرفت^۳ الامام حاصل
 می‌شود. لذا مقام حکمت، مقام عبودیت است که جز از

۱. ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا
 وَ مَا يَذْكُرُ إِلَّا أَوْلُوا الْأَلْبَابِ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۶۹.

۲. ﴿وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ
 الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾؛ سوره اسراء، آیه ۸۵.

۳. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^{علیه السلام} فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ مَنْ
 يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ فَقَالَ: طَاعَةُ اللَّهِ وَ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ؛



طریق معرفت‌الامام - که منتهی به طاعت‌الله می‌شود - حاصل نمی‌شود. «مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ»^۱ مقام عبودیت، حاصل معرفت است. مقام طاعت، همین مقام عبودیت است. طاعت یعنی عبد شدن، طوع بندگی را به - گردن‌انداختن، طائع شدن، خاشع شدن، یعنی مقام عبودیت. حکمت یعنی مقام عبودیت و معرفت‌الامام که معرفت‌الامام، قائمه مقام عبودیت است.^۲

کسی به مقام عبودیت نمی‌رسد الا از طریق معرفت امام^{علیه السلام} و معرفت حجت خدا^{علیه السلام}. توجه به وجه‌الله، جز از طریق امام^{علیه السلام} ممکن نیست.^۳ اینکه فرمود: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ

۱. [تعبیری در روایت سید الشهداء^{علیه السلام} که پیشتر گذشت؛] علل الشرائع، ج ۱، ص ۹.

۲. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۸۶، «باب أن الحكمة معرفة الإمام».

۳. رجوع شود به: بصائر الدرجات، ص ۶۴، «باب فی الأئمة من آل محمد^{علیهم السلام} أنهم وجه الله الذي ذكره في الكتاب»؛ التوحيد، ص ۱۴۹، «باب تفسیر قول الله عز و جل ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾».



تُعَرِّفَنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»^۱ دین، همان وجه الله است.^۲
باطن دین، وجود مقدس امام^۳ و ولایت امام^۴ است.^۳ جز از

۱. [دعای معروفی که امام صادق^۴ برای عصر غیبت تعلیم فرمودند:]
«عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ^۴ يَقُولُ إِنَّ لِلْعُلَامِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ
قَالَ قُلْتُ وَلَمْ قَالَ يَخَافُ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ ثُمَّ قَالَ يَا زُرَّارَةُ وَهُوَ
الْمُتَنَظِّرُ وَهُوَ الَّذِي يُشَكُّ فِي وَلَادَتِهِ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَاتَ أَبُوهُ بَلَا
خَلَفَ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ حَمَلٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ إِنَّهُ وَلَدَ قَبْلَ مَوْتِ أَبِيهِ
بَسْتَيْنَ وَ هُوَ الْمُتَنَظِّرُ غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُحِبُّ أَنْ يَمْتَحِنَ الشَّيْعَةَ
فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْتَابُ الْمُبْطِلُونَ يَا زُرَّارَةُ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ أَدْرَكْتُ
ذَلِكَ الزَّمَانَ أَى شَيْءٍ أَعْمَلُ قَالَ يَا زُرَّارَةُ إِذَا أَدْرَكْتَ هَذَا الزَّمَانَ فَادْعُ
بِهَذَا الدُّعَاءِ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ
نَبِيِّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ
حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ
دِينِي ثُمَّ قَالَ يَا زُرَّارَةُ لَا بُدَّ مِنْ قَتْلِ عُلَامٍ بِالْمَدِينَةِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أ
لَيْسَ يَقْتُلُهُ جَيْشُ السُّفْيَانِيِّ قَالَ لَا وَ لَكِنْ يَقْتُلُهُ جَيْشُ آلِ بَنِي فُلَّانٍ
يَجِيءُ حَتَّى يَدْخُلَ الْمَدِينَةَ فَيَأْخُذُ الْعُلَامَ فَيَقْتُلُهُ فَإِذَا قَتَلَهُ بَغِيًّا وَ عُدَوَانًا
وَ ظُلْمًا لَا يُمَهِّلُونَ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَقَّعِ الْفَرَجَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ»؛ الكافي، ج ۱،

طریق معرفت امام علیه السلام، توجه به وجهه الله و توجه به خدای متعال حاصل نمی شود. لذا همه انبیا علیهم السلام، اولیا و مقربان این طور سیر کرده اند؛ «مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بَدَأَ بِكُمْ وَمَنْ وَحَدَهُ قَبْلَ عَنْكُمْ وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ»^۱ یا «إِلَيْكُمْ»^۲. «مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بَدَأَ بِكُمْ»، هر کسی

←

۲. «عَنْ خَيْثَمَةَ قَالَتْ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ قَالَ دِينُهُ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام دِينَ اللَّهِ وَ وَجْهَهُ وَ عَيْنُهُ فِي عِبَادِهِ وَ لِسَانُهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ لَنْ نَزَالَ فِي عِبَادِهِ مَا دَامَتْ لِلَّهِ فِيهِمْ رَوِيَّةٌ قُلْتُ وَ مَا الرَوِيَّةُ قَالَ الْحَاجَةُ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ فِيهِمْ حَاجَةٌ رَفَعْنَا إِلَيْهِ وَ صَنَعَ مَا أَحَبَّ»؛ التوحيد، ص ۱۵۱.

۳. [در روایت خثیمه که پیشتر گذشت، امام صادق علیه السلام پس از معنا کردن «وجه الله» به «دین»، آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام معنا می فرمایند؛ همچنین] رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۵۴، «باب تأویل المؤمنین و الإیمان و المسلمین و الإسلام بهم و بولایتهم علیهم السلام و...»؛ ج ۳۵، ص ۳۳۶، «باب أنه علیه السلام المؤمن و الإیمان و الدین و الإسلام و السنه و السلام و خیر البریه فی القرآن و...».

۱. تعبیری در زیارت جامعہ کبیره.



می‌خواهد رو به خدا بیاورد و قصد خدا را می‌کند، باید از اینجا شروع کند. چرا؟ چون «جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ»^۱ حرکت به سمت خدا، از طریق وجه - الله، از طریق «سبیل و صراط و باب» ممکن است. باید از اینجا وارد شد و فقط همین مسیر را طی کرد. همه درجات سالکین الی الله، سیر در درجات ولایت، سیر در سبیل و صراط ولایت، و سیر در درجات وجه است؛ یعنی در وجه - الله سائر می‌شوند و متوجه به وجه الله می‌شوند.

شما مومنین غذا را تناول می‌فرمایید، این غذا از جهاز هاضمه شما عبور می‌کند، لطیف می‌شود، به اراده شما ملحق می‌شود، انرژی این غذا تحت اراده شما قرار می‌گیرد و شما با این انرژی، عبادت می‌کنید؛ مثلاً نافله شب می‌خوانید. پس

←

۲. [در تصحیح موجود از عیون اخبار الرضا^{علیه السلام} این لفظ آمده است؛ عیون اخبار الرضا^{علیه السلام}، ج ۲، ص ۲۷۶.

۱. [تعبیر امیر مؤمنان^{علیه السلام} در روایت تفسیر اعراف که پیشتر گذشت؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۸۴.

همین غذایی که خوردید وقتی لطیف شد و به اراده شما ملحق شد، آن قسمتش که از اراده شما عبور می کند (وقتی نماز شب می خوانید)، وارد عالم ملکوت و انوار می شود و به شجره بهشتی و نور عالم بهشت تبدیل می شود.^۱ اراده شما به اندازه ای باقی می ماند که به وجه الله رسیده باشد. این، همان نکته ای است که حضرت در ذیل آیه ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۲ فرمود: وجه الله، دین است؛ وجه الله، ما هستیم؛^۳

۱. [اشاره به روایاتی که پاداش اذکار را درختی در بهشت و امثال آن معرفی می کنند؛] برای نمونه: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ غُرِسَتْ لَهُ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ مَنبُتِهَا فِي مِسْكِ أَبِيضٍ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ وَأَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ الثَّلْجِ وَأَطْيَبَ رِيحاً مِنَ الْمِسْكِ فِيهَا أَمْثَالُ ثُدَيِّ الْأَبْكَارِ تَعْلُو عَنْ سَبْعِينَ حُلَّةً»؛ الکافی، ج ۲، ص ۵۱۷.

۲. ﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾؛ سوره قصص، آیه ۸۸.

۳. «عَنْ خَيْثَمَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ قَالَ دِينُهُ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ دِينَ اللَّهِ وَ وَجْهَهُ وَ عَيْنُهُ فِي عِبَادِهِ وَ لِسَانُهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ لَنْ نَزَالَ فِي عِبَادِهِ مَا دَامَتْ لِلَّهِ



یعنی آن بخشی از حول و قوه انسان که جذب اراده ولی خدا می شود و از بستر اراده او به شفاعت ولی خدا[✱] عبور می کند، آن مقدار به عالم انوار و عالم ملکوت می رسد، مابقی، فانی است. آن مقدار باقی می ماند که جزو عالم بهشت می شود، و الا آن قسمتی از اراده انسان که توجه به وجه الله ندارد و در مسیر ولایت ولی الله[✱] حرکت نمی کند، فانی می شود.

نکاتی که عرض کردیم: اینکه انسان باید به مقام معرفت امام[✱] برسد، به مقام عزم در ولایت برسد، مصمم باشد و امر ولایت و عهدا را نسیان نکند، اینها آسان نیست. خواندن بعضی روایات سخت است و الا روایت جناب آدم[✱] را می خواندم که حضرت فرمود: «جناب آدم[✱] عزم بر «أَنَّهُمْ هَكَذَا»^۱ نداشت». وقتی میثاق را عرضه کردند، عزم نداشت.



فِيهِمْ رَوِيَّةٌ قُلْتُ وَمَا الرَوِيَّةُ قَالَ الْحَاجَّةُ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ فِيهِمْ حَاجَةٌ رَفَعْنَا إِلَيْهِ وَصَنَعَ مَا أَحَبَّ؛ التوحيد، ص ۱۵۱.

۱. «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ[✱] فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَفْسِي وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ قَالَ: عَاهَدْنَا إِلَيْهِ فِي مُحَمَّدٍ وَالأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَتَرَكَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ عَزْمٌ أَنَّهُمْ هَكَذَا وَ إِنَّمَا سُمِّيَ أَوَّلُو

خیلی سخت است. انسان خیال می‌کند آسان است. وقتی امام زمان علیه السلام تشریف می‌آورند و برنامه خودشان را عرضه می‌کنند، آن ۳۱۳ نفری که جزو نخبگان‌اند و خودشان را طوری آماده کرده‌اند که وقتی صدای حضرت از کنار کعبه بلند می‌شود، خودشان را می‌رسانند^۱ و هیچ انتظاری هم ندارند و حتی صاحب طی الارض و مقامات معنوی هم هستند، اینها وقتی برنامه حضرت را می‌شنوند، جز دوازه نفر، بقیه پراکنده می‌شوند و می‌گویند: «شاید کسی دیگری

←

الْعَزْمُ أَوْلَى الْعَزْمِ لَأَنَّهُ عَهْدَ إِلَيْهِمْ فِي مُحَمَّدٍ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ وَ الْمَهْدِيُّ وَ سِيرَتِهِ وَ أَجْمَعَ عَزْمُهُمْ عَلَى أَنَّ ذَلِكَ كَذَلِكَ وَ الْإِقْرَارُ بِهِ؛
الکافی، ج ۱، ص ۴۱۶.

۱. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لَقَدْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي الْمُفْتَقِدِينَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ علیه السلام قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا﴾ إِنَّهُمْ لَيَفْتَقِدُونَ عَنْ فُرُشِهِمْ لَيْلًا فَيُصْبِحُونَ بِمَكَةَ وَ بَعْضُهُمْ يَسِيرُ فِي السَّحَابِ يُعْرِفُ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ وَ حَلِيتِهِ وَ نَسَبِهِ قَالَ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ أَيُّهُمْ أَعْظَمُ إِيْمَانًا قَالَ الَّذِي يَسِيرُ فِي السَّحَابِ نَهَارًا»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۷۲.



حجت خدا باشد». همه عالم را می‌گردند و می‌بینند نه، اگر کسی حجت خدا باشد، همین آقا است. دوباره برمی‌گردند.^۱ آسان نیست. ساده نیست که انسان خیال کند تحمل ولایت، تحمل مقام توحید، آسان است. این طور نیست. منزلتی از آن

۱. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى الْقَائِمِ علیه السلام عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ وَ حَوْلَهُ أَصْحَابُهُ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةُ عَشَرَ رَجُلًا عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ وَ هُمْ أَصْحَابُ الْأَلْوِيَةِ وَ هُمْ حُكَّامُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ عَلَى خَلْقِهِ حَتَّى يَسْتَخْرِجَ مِنْ قَبَائِهِ كِتَابًا مَخْتُومًا بِخَاتَمٍ مِنْ ذَهَبٍ عَهْدٌ مَعَهُودٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَيُجْفَلُونَ عَنْهُ إِجْفَالُ الْغَنَمِ الْبُكْمُ فَلَا يَبْقَى مِنْهُمْ إِلَّا الْوَزِيرُ وَ أَحَدُ عَشَرَ نَقِيبًا كَمَا بَقُوا مَعَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فَيَجُولُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يَجِدُونَ عَنْهُ مَذْهَبًا فَيَرْجِعُونَ إِلَيْهِ وَ اللَّهُ إِنِّي لَأَعْرِفُ الْكَلَامَ الَّذِي يَقُولُهُ لَهُمْ فَيَكْفُرُونَ بِهِ»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۲. همین مضمون را شیخ کلینی نیز نقل می‌کند: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: كَأَنِّي بِالْقَائِمِ علیه السلام عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ عَلَيْهِ قَبَاءٌ فَيُخْرِجُ مِنْ وَرْيَانِ قَبَائِهِ كِتَابًا مَخْتُومًا بِخَاتَمٍ مِنْ ذَهَبٍ فَيَفْكُهُ فَيَقْرُوهُ عَلَى النَّاسِ فَيُجْفَلُونَ عَنْهُ إِجْفَالُ الْغَنَمِ فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا النُّقَبَاءُ فَيَتَكَلَّمُ بِكَلَامٍ فَلَا يَلْحَقُونَ مَلْجَأَ حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَيْهِ وَ إِنِّي لَأَعْرِفُ الْكَلَامَ الَّذِي يَتَكَلَّمُ بِهِ»؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۶۷.

مخصوص چهارده معصوم^ع است.^۱ بقیه مراتب توحید که دیگران به آن می‌رسند، از این طریق واقع می‌شود.

۲. عصر ظهور، عصر فراگیری ولایت و معرفت امام در مقیاس فردی و اجتماعی

حالا عنایت کنید به خصوص ما وقتی به سمت عصر ظهور حرکت می‌کنیم، مهم‌ترین شاخصه عصر ظهور این است: معرفت امام عصر^ع. اگر به من بگویند عصر ظهور را تعریف کنید، می‌گویم عصری است که مردم به مقام حکمت می‌رسند، ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾.^۲ خدا درهای حکمت را به رویشان باز می‌کند.

۱. برای نمونه: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْخَالِقِ وَ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ^ع يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ عِنْدَنَا وَاللَّهِ سِرًّا مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ عَلِمًا مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا مُؤْمِنٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ اللَّهُ مَا كَلَّفَ اللَّهُ ذَلِكَ أَحَدًا غَيْرَنَا وَ لَا اسْتَعْبَدَ بِذَلِكَ أَحَدًا غَيْرَنَا...»؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۰۲.

۲. ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَذَكِّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۶۹.

حکمت چیست؟ معرفتُ‌الامام[✱] ۱. انوار معرفت امام[✱] نازل می‌شود، قلوب کامل می‌شوند،^۲ عقول کامل می‌شوند،^۳ جسم‌ها کامل می‌شوند^۴ و همه لذات، لذت از توحید و

۱. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ[✱] فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ فَقَالَ: طَاعَةُ اللَّهِ وَ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ؛ الكافي، ج ۱، ص ۱۸۵. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۸۶، «باب أن الحكمة معرفة الإمام».

۲. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ[✱] قَالَ: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَذْهَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ شِيعَتِنَا الْعَاهَةَ وَ جَعَلَ قُلُوبَهُمْ كَزُبْرِ الْحَدِيدِ وَ جَعَلَ قُوَّةَ الرَّجُلِ مِنْهُمْ قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا وَ يَكُونُونَ حُكَّامَ الْأَرْضِ وَ سَنَامَهَا؛ الخصال، ج ۲، ص ۵۴۱.

۳. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ[✱] قَالَ: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامَهُمْ؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۵.

۴. «وَ جَعَلَ قُوَّةَ الرَّجُلِ مِنْهُمْ قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا وَ يَكُونُونَ حُكَّامَ الْأَرْضِ وَ سَنَامَهَا؛ الخصال، ج ۲، ص ۵۴۱.

ولایت می‌شود.^۱ ما وقتی به این عصر نزدیک می‌شویم بیشترین چیزی که نیاز داریم، معرفت‌الامام علیه السلام است.

- سدّ ولایت امام، مهمترین اقدام شیاطین

شما این ایادی و روبناها را کنار بگذارید. باینکه ریگان و بوش و امثال اینها عمّد نارند ولی اینها جنود ابلیس هستند. مهم‌ترین جایی که ابلیس بشریت را متوقف می‌کند، همین - جاست. آیه مبارکه قرآن را خوانده‌اید: ﴿لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾.^۲ روایات متعددی داریم که صراط مستقیم را به امیرالمؤمنین علیه السلام تفسیر می‌کند؛^۳ یعنی ولایت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹، «باب سیره و أخلاقه و عدد أصحابه و خصائص زمانه و أحوال أصحابه صلوات الله علیه و علی آبائه».

۲. ﴿قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۱۶.

۳. برای نمونه: «عَنِ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ نَبِيَّهُ صلی الله علیه و آله ﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أَوْحَى إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ قَالَ إِنَّكَ عَلَى وَلَايَةِ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۱۷. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۳۶۳، «باب أنه صلی الله علیه و آله السبيل و



ولایت‌الله. اینجا شیطان دارد رجزخوانی می‌کند و به خدای متعال می‌گوید: «راه امیرالمؤمنین^{علیه السلام} را به رویشان می‌بندم و نمی‌گذارم به راه ولی تو بیایند».^۱ لذا این راه که بسته شد، دیگر راهی نیست. بقیه راه‌ها بن بست است، نه‌اینکه راه دیگری هست. یک راه است که آن را هم می‌بندم. یک راه است که مستقیم هم است، بقیه هم که اصلاً راه نیست. آن را



الصراط و المیزان فی القرآن؛ ج ۲۴، ص ۹، «باب أنهم^{علیهم السلام} السبیل و الصراط و هم و شیعتهم المستقیمون علیها».

۱. برای نمونه: «عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ * ثُمَّ لَأَتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾ قَالَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ^{علیه السلام} يَا زُرَّارَةُ إِنَّهُ إِنَّمَا صَمَدَ لَكَ وَ لِأَصْحَابِكَ فَأَمَّا الْآخَرُونَ فَقَدْ فَرَّغَ مِنْهُمْ»؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۴۵. همچنین در روایت مفصلی از امام باقر^{علیه السلام}

در ماجرای شیعه شدن یکی از مخالفین آمده است که حضرت به او فرمود: «أَمَا إِنْ عِبَادَتَكَ يَوْمَئِذٍ كَانَتْ أَخْفَ عَلَىكَ مِنْ عِبَادَتِكَ الْيَوْمَ لَأَنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ وَ الشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِشِيعَتِنَا لِأَنَّ سَائِرَ النَّاسِ قَدْ كَفَّوهُ أَنْفُسَهُمْ»؛ الکافی، ج ۳، ص ۱۶۲.



می‌بندم. کسی هم که در غیر راه حرکت می‌کند، هرچه تندتر برود بیشتر دور می‌شود.^۱ بایستد، بهتر است تا راه برود. لذا ابلیس شش هزار سال که عبادت کرده،^۲ نزدیک که نشده، شش هزار سال نوری هم دور شده است، چون حرکتش در غیر طریق است. هرچه سرعت بالاتر، بُعد بیشتر. حرکت باید در طریق و صراط باشد و شیطان، این راه را سد می‌کند؛ یعنی نمی‌گذارد مردم رو به معرفت ولی‌الله بیاورند، رو به معرفت به ولایت بیاورند. برای این کار بت‌های مختلفی می‌تراشد.

۱. [اشاره به مضمونی که در روایات متعدد آمده است؛ برای نمونه:] «عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۳.

۲. «فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِيدَ وَ كَانَ قَدْ عَبْدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرَى أَمْ مِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ عَنْ كَبْرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، «طلب العبرة».



این یک جمله را از ما نشنیده بگیرید، به نظر من آخرین
بتش دموکراسی است؛ یعنی دموکراسی غربی که مبتنی بر
اصالت انسان و اومانیزم است! مردم سالاری دینی سخن
دیگری است. دموکراسی که این قدر از آن، دفاع می کنند،
آخرین بت ابلیس است. بت نفس را تراشیده برای اینکه
انسان به مقام ولایت الهی نرسد.

اشکال هم ندارد! به خدا و به ساحت قدس ربوبی که
بر نمی خورد. ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾^۱، راه،
روشن شده، باطل هم روشن شده است. اگر می خواهید،
دین بیاورید و متوجه به وجه الله بشوید. دین، وجه الله یعنی
وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام است.^۲ اگر خواستید دین

۱. [عبارات پیش رو، مروری بر آیات پس از آیه الكرسي است:] ﴿لَا
إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ
بِاللهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَ اللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ *
اللهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا
أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ
النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۵۶ - ۲۵۷.

۲. [روایات و ابوابش پیشتر گذشت]

بیاورید، ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ
الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا﴾ بعد هم ﴿وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ آن نجواها را
خدا می شنود و حقایق را می داند. اگر خواستید دین بیاورید،
﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾. اگر
نخواستید هم خب نخواهید، ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِئَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ
يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾. هیچ اشکالی ندارد. چه
اشکالی دارد؟! نخواهید. راه هست، معرفی هم شده، شیطان
هم گفته من این راه را می بندم، شما هم خودتان می دانید:
می خواهید بروید تحت ولایت ابلیس، می خواهید هم بیاید
در راه حق.

- عصر ظهور، عصر شرح صدر در ایمان

هرچه ما به عصر ظهور نزدیک می شویم، باید درکمان از
ولایت گسترده شود و به خصوص صبغه اجتماعی پیدا
کند. عصر ظهور، عصری است که در آن، جامعه بر محور
ولایت ولی الله شکل می گیرد و مؤمنین به «شرح صدر» در
ایمان می رسند.

عنایت دارید شرح صدر در ایمان، معنایش این است: بعضی از حساسیت‌های انسان بر محور بندگی خداست ولی نمی‌تواند همه حساسیت‌هایش را بر این محور تنظیم کند. کفر هم همین‌طور است،^۱ گاهی شرح صدر ندارد و نمی‌تواند همه امورش را بر محور دنیا پرستی تنظیم کند؛ ولی وقتی شرح صدرش پیچیده می‌شود و ترازویش کامل می‌شود، همه چیز را در این ترازو می‌گذارد؛ طرح «توسعه جامع پایدار» بر محور لیبرال دموکراسی می‌دهد، یعنی لوازم تحقق انانیت نفس را در همه جا ملاحظه می‌کند. اگر دویست هزار نفر در عراق کشته شوند، می‌گویند بشوند، اصلاً افسوس نمی‌خورند. وقتی شرح صدر در کفر ندارد، دلش می‌خواهد

۱. [شرح صدر در قرآن کریم، هم به ایمان نسبت داده شده است و هم به کفر:] ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأْتُمَا بِصَعْدٍ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾؛ سوره انعام، آیه ۱۲۵. ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾؛ سوره نحل، آیه ۱۰۶.

دنیاپرستی کند ولی جایی فطرتش سر برمی دارد؛ مثلاً در مقابل کشته شدن مظلوم‌ها متألم می‌شود. ولی اگر شرح صدر در کفر پیدا کرد، مظلومین را می‌کشد و اصلاً هم متألم نمی‌شود. شرح صدر در ایمان هم همین‌طور است؛ یعنی همه حساسیت‌های انسان بر محور ایمان تنظیم می‌شود. همان آقایی که می‌فرماید: «وَاللّٰهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِیْمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَکِهَا عَلٰی أَنْ أُعْصِيَ اللّٰهَ فِی نَمْلَةٍ أُسْلِبَهَا جُلْبَ شَعِیْرَةٍ مَا فَعَلَتْهُ»^۱، اگر هفت اقلیم را به من بدهند تا یک پوسته جو از دهان یک مورچه به ناحق بگیرم، این کار را نمی‌کنم، همان آقا در لیلۃ‌الهریر جنگ صفین طوری حمله می‌کند که از صدای تکبیرش، نه از ضربت شمشیرش، عده‌ای قالب تهی می‌کنند؛ این، همان آدم است. این همان کسی است که در خیبر، قلعه خیبر را فتح می‌کند.^۲ معنایش این است که این آقا شرح صدر در ایمان دارد و همه چیزش بر محور

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

۲. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۷، «باب ما ظهر من فضله صلوات الله علیه فی غزوة خیبر».

خداست. حسن بصری - این کسی که معروف به زهد و عبادت بود، از همین عباد ساختگی که معنای توحید را نفهمیده است - در جنگ‌های امیرالمؤمنین علیه السلام شرکت نکرد. روایات سفینه‌البحار را ذیل ماده حسن ببینید.^۱ بحث‌هایی با حضرت دارد. یکی از آنها این است که به حضرت عرض کرد: «چرا این قدر مسلمان‌ها را کشتی؟» حضرت فرمود: «پس چرا نرفتی از آنها دفاع کنی؟! تو هم می‌آمدی و در صف‌شان می‌ایستادی. اگر اینها را قبول داشتی، چرا از آنها دفاع نکردی؟! اگر هم قبول‌شان نداری چرا به من اعتراض می‌کنی؟!» گفت: «من داشتم می‌آمدم که صدایی شنیدم می - گفت هر دو باطل‌اند». حضرت فرمود: «می‌دانی صدای چه کسی بود؟» **«ذَٰكَ أَخُوكَ إِبْلِيسُ»**؛ او برادرت ابلیس بود.^۲ او

۱. ج ۲، ص ۲۰۷، «الحسن البصری و ما يتعلق به».

۲. «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا فَرَّغَ عَلِيٌّ عليه السلام مِنْ قِتَالِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ وَضَعَ قَتَبًا عَلَى قَتَبٍ ثُمَّ صَعَدَ عَلَيْهِ فَخَطَبَ فَحَمَدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ فَقَالَ يَا أَهْلَ الْبَصْرَةِ يَا أَهْلَ الْمُؤْتَفَكَةِ يَا أَهْلَ الدَّاءِ الْعُضَالِ أَتَبَاعَ الْبَهِيمَةِ يَا جُنْدَ الْمَرَأَةِ رَغَا فَأَجَبْتُمْ وَ عَقَرْتُمْ فَهَرَبْتُمْ مَاؤُكُمْ زُعَاقٌ وَ دِينَكُمْ



مُلْهِمٌ مستقیم از طرف ابلیس بوده است. این قدر نزدیک بوده

←

نَفَاقٌ وَ اخْلَاقُكُمْ دَفَاقٌ ثُمَّ نَزَلَ يَمْشِي بَعْدَ فَرَاعِهِ مِنْ خُطْبَتِهِ فَمَشَيْنَا مَعَهُ
فَمَرَّ بِالْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ وَ هُوَ يَتَوَضَّأُ فَقَالَ يَا حَسَنُ اسْبِغِ الْوُضُوءَ فَقَالَ يَا
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَقَدْ قَتَلْتَ بِالْأُمْسِ أَنْاسًا يَشْهَدُونَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ
لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ يُصَلُّونَ الْخُمْسَ وَ يُسَبِّحُونَ
الْوُضُوءَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿ فَقَدْ كَانَ مَا رَأَيْتَ فَمَا مَنَعَكَ أَنْ تُعِينَ
عَلَيْنَا عَدُوَّنَا؟ فَقَالَ وَ اللَّهُ لَأُصَدِّقَنَّكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَقَدْ خَرَجْتُ فِي
أَوَّلِ يَوْمٍ فَاغْتَسَلْتُ وَ تَحَنَّنْتُ وَ صَبَبْتُ عَلَى سِلَاحِي وَ أَنَا لَا أَشْكُ فِي
أَنَّ التَّخَلُّفَ عَنْ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَةَ هُوَ الْكُفْرُ فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى مَوْضِعٍ
مِنَ الْخُرَيْبَةِ نَادَانِي مُنَادٍ يَا حَسَنُ إِلَى أَيْنَ؟ أَرْجِعْ فَإِنَّ الْقَاتِلَ وَ الْمَقْتُولَ
فِي النَّارِ فَارْجِعْتُ دَعْرًا وَ جَلَسْتُ فِي بَيْتِي فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي لَمْ
أَشْكُ أَنَّ التَّخَلُّفَ عَنْ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَةَ هُوَ الْكُفْرُ فَتَحَنَّنْتُ وَ صَبَبْتُ
عَلَى سِلَاحِي وَ خَرَجْتُ أُرِيدُ الْقِتَالَ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى مَوْضِعٍ مِنْ
الْخُرَيْبَةِ فَنَادَانِي مُنَادٍ مِنْ خَلْفِي يَا حَسَنُ إِلَى أَيْنَ؟ أَرْجِعْ مَرَّةً بَعْدَ
أُخْرَى فَإِنَّ الْقَاتِلَ وَ الْمَقْتُولَ فِي النَّارِ قَالَ عَلِيٌّ ﴿ صَدَّقَكَ أَفْتَدِرِي مَنْ
ذَلِكَ الْمُنَادِي؟ قَالَ لَا قَالَ ﴿ ذَاكَ أَخُوكَ إِبْلِيسُ وَ صَدَّقَكَ أَنَّ الْقَاتِلَ وَ
الْمَقْتُولَ مِنْهُمْ فِي النَّارِ فَقَالَ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ الْآنَ عَرَفْتُ يَا أَمِيرَ
الْمُؤْمِنِينَ أَنَّ الْقَوْمَ هَلَكُوا ۝﴾؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۷۱.



است. حالا به عنوان حسن بصری زاهد و عابد شناخته می شود. وقتی وضو می گرفت زیادی آب می ریخت، حضرت فرمودند: «چرا اسراف می کنی؟» گفت: «تو خون مسلمان ها را ریختی اسراف نبود». شرح صدر در ایمان یعنی همین؛ یعنی حاضر نیست یک استکان آب نابجا ریخته شود ولی یک بیابان خون، بجا ریخته شود، چه اشکالی دارد؟ این می شود مقام توحید، این می شود شرح صدر در ایمان؛ یعنی آنجا که خدا می خواهد، بحق، خون ریخته بشود و آنجا که نمی خواهد، نابحق، یک قطره آب هم ریخته نشود، یک پوست جو از دهان یک مورچه هم گرفته نشود. شرح صدر یعنی این؛ یعنی انسان، همه حساسیت هایش بر محور ولی الله باشد، نه اینکه بگوید نماز امیرالمؤمنین علیه السلام خیلی خوب است ولی سفره معاویه هم بد نیست. در ذائقه ابوذر، عسل معاویه از تلخ ترین زهرها تلخ تر است، لذت نمی برد.

- عصر ظهور، عصر محوریت ولایت امام در همه شؤون جامعه
جامعه عصر ظهور، جامعه ای است که همه شؤون جامعه بر محور ولی الله شکل می گیرد؛ یعنی همه روابط از بستر



تولی به ولایت الله عبور می کند. گاهی من این مثال را زده -
ام: وقتی ما با اتاق کناری هم که تماس می گیریم، از طریق
سیستم مرکزی مخابرات است. در اینترنت و شبکه
الکترونیکی هم کاملاً روشن است. شما اگر پیامی برای
کسی هم که کنارتان نشسته، می فرستید، از شبکه
مرکزی اش در امریکا عبور می کند. اگر همه ارتباطات ما بر
محور ارتباط ولی بود، جامعه ما می شود جامعه توحیدی؛
یعنی اگر می خواستید دوست بگیرید یا بغض بورزید یا
همکاری اقتصادی کنید یا همکاری سیاسی کنید یا
همکاری فرهنگی کنید یا همدلی کنید یا همفکری کنید،
همه ارتباطات روحی، فکری، رفتاری را از محور ارتباط با
ولی الله و سرچشمه حیات عبور دهید. این می شود
جامعه ای که جامعه توحیدی است؛ یعنی همه شئونش بر
محور ولی الله است، همه حساسیت ها و اخلاق جامعه،
اخلاقی است بر محور تعلق به ولی الله؛ یعنی تعلق به
ولی خدا، تولی به او و تبری از دشمن، محور جامعه عصر
ظهور است. همه شئون این جامعه بر محور معرفتُالامام

است. هرچه به عصر ظهور نزدیک می‌شویم، باید به این منزلت نزدیک‌تر شویم. عزم بر پذیرش ولایت است که بشریت را آماده ظهور می‌کند. روایات را دیده‌اید، فرمود: یکی از نکات طول غیبت این است که خدای متعال مثل حضرت نوح علیه السلام انتظار فرج را طولانی می‌کند.^۱ خدای متعال به حضرت نوح علیه السلام وعده پیروزی داد، اما تحققش خیلی طولانی شد. مدت‌ها مرتباً می‌آمدند می‌گفتند: «این وعده پیروزی تو چه زمانی می‌رسد؟» یک عده محدود، در جامعه‌ای مشرک، تحت فشار بودند. وحی آمد که این خرماها را بکارید وقتی درخت نخل شد، آن وقت پیروزی می‌رسد. وقتی نخل شد و بار داد، بنا بود حالا فرج شود. دوباره دستور آمد هسته‌های این خرماها را بکارید. یک بار

۱. [این تشبیه و تفصیلی که در ادامه می‌آید، در روایت مفصلی از امام صادق علیه السلام به نقل از سدید صیرفی آمده است:] «...إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَدَارَ لِلْقَائِمِ مِثْلَ ثَلَاثَةِ أَدَارِهَا فِي ثَلَاثَةِ مِنَ الرُّسُلِ علیهم السلام قَدَرَ مَوْلِدَهُ تَقْدِيرَ مَوْلِدِ مُوسَى علیه السلام وَ قَدَرَ غَيْبَتَهُ تَقْدِيرَ غَيْبَةِ عِيسَى علیه السلام وَ قَدَرَ إِبْطَاءَهُ تَقْدِيرَ إِبْطَاءِ نُوحٍ علیه السلام...»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۴.

دیگر باید این کار تکرار شود! برخی صف‌ها جدا شد. وقتی هسته‌ها خرما شد، بار سوم هم دستور آمد هسته‌ها را بکارید. آنهایی که مؤمن نبودند گفتند ما را به تعبیر ما سرگردان کردی، سر کار گذاشتی! هسته خرما را بکار، دوباره هسته خرما را بکار! تازه به ذهنم می‌آید وقتی هسته‌های خرماها کاشته شد و درخت‌ها آماده شد، ظاهراً این طور یادم است، بنا شد حضرت یک کشتی‌ای وسط بیابان کویر بسازند.^۱ گفتند بگذارید این کشتی تمام شود. می‌آمدند می‌خدیدند به این پیغمبر خدا که در خشکی، آمده کشتی به این عظمت می‌سازد، می‌گوید [؟] فرج و پیروزی است.^۲ حضرت می‌فرماید از شباهت‌های وجود

۱. «إِلَى أَنْ غَرَسَهَا سَبْعَ مَرَّاتٍ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ الطَّوَائِفُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ تَرْتَدُّ مِنْهُ طَائِفَةٌ بَعْدَ طَائِفَةٍ إِلَى أَنْ عَادَ إِلَى نَيْفٍ وَ سَبْعِينَ رَجُلًا... كَلَّا ﴿وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحِينَا﴾»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۵ - ۳۵۶.
۲. «عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ نُوحًا علیه السلام لَمَّا غَرَسَ النَّوَى مَرَّةً عَلَيْهِ قَوْمُهُ فَجَعَلُوا يَضْحَكُونَ وَ يَسْخَرُونَ وَ يَقُولُونَ قَدْ قَعَدَ غَرَاسًا حَتَّى إِذَا طَالَ النَّخْلُ وَ كَانَ جَبَّارًا طَوَالًا قَطَعَهُ ثُمَّ نَحْتَهُ فَقَالُوا قَدْ قَعَدَ نَجَارًا ثُمَّ أَلْفَهُ فَجَعَلَهُ سَفِينَةً فَمَرُّوا عَلَيْهِ فَجَعَلُوا يَضْحَكُونَ وَ

مقدس امام زمان، همین است. غیبت‌شان طولانی می‌شود، نکته‌اش هم این است: خدای متعال بهش وعده داده بود ﴿وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾^۱ اخلاص محض باید در جامعه حضرت نوح بود. این - در باب... - به امام زمان هم آیه تفسیر شده (اروحانا فداه).^۲ فرمود چون این

←

يَسْخَرُونَ وَيَقُولُونَ قَدْ قَعَدَ مَلَأَ فِي فَلَاءٍ مِنَ الْأَرْضِ حَتَّىٰ فَرَغَ مِنْهَا؛
الکافی، ج ۸، ص ۲۸۳.

۱. ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾؛ سوره نور، آیه ۵۵.

۲. [این تفسیر، علاوه بر روایت سدیر از امام صادق علیه السلام، در موارد دیگر نیز آمده است؛ برای نمونه:] «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي مَعْنَى قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا

وعدۀ را داده بود، دیگر باید صاف می شدند. و الا همین هایی که کنار حضرت نوح بودند، فردا اینهایی که جدا شدند، از درون جامعۀ حضرت سر برمی داشتند.^۱

←

يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا ﴿ قَالَ نَزَلْتُ فِي الْقَائِمِ وَأَصْحَابِهِ؛ الْغَيْبَةُ لِلنَّعْمَانِي، ص ۲۴۰.

۱. «فَاَوْحَىٰ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَيْهِ وَقَالَ يَا نُوحُ الْآنَ اسْفِرْ الصُّبْحُ عَنِ اللَّيْلِ لَعَيْنِكَ حِينَ صَرَحَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَصَفَا الْأَمْرُ وَالْإِيمَانُ مِنَ الْكَدَرِ بَارْتِدَادَ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طَبِئَتُهُ خَبِيثَةً فَلَوْ أَنِّي أَهْلَكْتُ الْكَفَّارَ وَأَبْقَيْتُ مَنْ قَدْ ارْتَدَّ مِنَ الطَّوَائِفِ الَّتِي كَانَتْ آمَنَتْ بِكَ لَمَا كُنْتُ صَدَقْتُ وَعَدَى السَّابِقِ لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ أَخْلَصُوا التَّوْحِيدَ مِنْ قَوْمِكَ وَاعْتَصَمُوا بِحَبْلِ نُبُوَّتِكَ بَأَن أَسْتَخْلِفَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَأُمْكِّنَ لَهُمْ دِينَهُمْ وَأَبْدِلَ خَوْفَهُمْ بِالْأَمْنِ لِكَي تَخْلُصَ الْعِبَادَةُ لِي بِذَهَابِ الشَّكِّ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَكَيْفَ يَكُونُ الْأَسْتَخْلَافُ وَالتَّمَكُّنُ وَبَدَلُ الْخَوْفِ بِالْأَمْنِ مِنِّي لَهُمْ مَعَ مَا كُنْتُ أَعْلَمُ مِنْ ضَعْفِ يَقِينِ الَّذِينَ ارْتَدُّوا وَخُبْتُ طَبِئَتَهُمْ [طَبِئَتَهُمْ] وَسُوءِ سَرَائِرِهِمُ الَّتِي كَانَتْ تَتَأَنَّى النَّفَاقَ وَسُنُوحَ الضَّلَالَةِ فَلَوْ أَنَّهُمْ تَسَنَّمُوا مِنِّي الْمُلْكَ الَّذِي أُوتِيَ الْمُؤْمِنِينَ وَقَتَ الْأَسْتَخْلَافِ إِذَا أَهْلَكْتُ أَعْدَاءَهُمْ لَنَشَقُّوا رَوَائِحَ صِفَاتِهِ وَلَأَسْتَحْكَمْتُ سَرَائِرُ نِفَاقِهِمْ [و] تَأَبَّدَتْ حِبَالُ ضَلَالَةِ قُلُوبِهِمْ وَلَكَاشَفُوا إِخْوَانَهُمْ بِالْعَدَاوَةِ وَحَارَبُوهُمْ



بنابراین طول غیبت وقتی برداشته می شود که مقام معرفت حاصل بشود، تحمل ولایت پیدا بشود، دیگر انشعاب درونی در دستگاه حضرت اتفاق نیفتد.^۱ این آن چیزی است که ما باید تلاش کنیم. ببینید راهی برای رسیدن به خدا جز تسلیم بودن نیست. انیت و انانیت، راه قرب نیست. منتهی تسلیم به چه کسی باشیم؟ تسلیم به آن که ولی مطلق خداست، عبد مطلق خداست، کانون محبت نسبت به عبادالله است، کانون علم و حکمت و یک زیارت جامعه در شانش هست. آن طرفش را حل کنیم. اگر آن طرفش حل شد، جز تسلیم راهی نیست. و باید انسان به

←

عَلَى طَلَبِ الرِّئَاسَةِ وَ التَّفَرُّدِ بِالْأَمْرِ وَ النَّهْيِ وَ كَيْفَ يَكُونُ التَّمَكُّينُ فِي الدِّينِ وَ انْتِشَارُ الْأَمْرِ فِي الْمُؤْمِنِينَ مَعَ إِثَارَةِ الْفِتَنِ وَ إِيقَاعِ الْحُرُوبِ؛
کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۵ - ۳۵۶.

۱. «قَالَ الصَّادِقُ* وَ كَذَلِكَ الْقَائِمُ فَإِنَّهُ تَمْتَدُّ أَيَّامُ غَيْبَتِهِ لِيُصْرَحَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَ يَصْفُو الْأَيْمَانُ مِنَ الْكَدَرِ بَارْتِدَادَ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طَبِئَتُهُ خَبِيثَةً مِنَ الشَّيْعَةِ الَّذِينَ يُخْشَى عَلَيْهِمُ النِّفَاقُ إِذَا أَحْسَوْا بِالِاسْتِخْلَافِ وَ التَّمَكُّينِ وَ الْأَمْنِ الْمُتَشِيرِ فِي عَهْدِ الْقَائِمِ*»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۶.



مقام معرفت و تسلیم برسد. و این راهی است به سوی رسیدن به عصر ظهور، درک ولایت آنها و رسیدن به مقام حیات طیبه.^۱

۱. اشاره به روایاتی که حیات را به عصر ظهور تفسیر می‌کند؛ برای نمونه: «عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ قَالَ يُحْيِيهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْقَائِمِ علیه السلام بَعْدَ مَوْتِهَا [يَعْنِي] بِمَوْتِهَا كُفْرَ أَهْلِهَا وَ الْكَافِرُ مَيِّتٌ؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۶۸.

گفتار ۲

معرفت امام عصر علیہ السلام و نسبت آن با

جاهلیتِ کهن۔ جاہلیتِ مدرن

(شرح حدیث مرگِ جاہلے)

مؤسسہ فرہنگی موعود - ۱۳۸۹/۳/۲۴

پرسش: سپاسگذارم از اینکه فرصت را فراهم آوردید در خدمت شما باشیم و پرسش‌هایی را در زمینه معنا و مفهوم و مصداق جاهلیت که در روایت شریف «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» مطرح شده، گفتگو داشته باشیم خدمتتان و پرسش‌هایی در این زمینه مطرح کنیم. نخستین پرسش این است که در این روایات شریف، این روایت اساساً چه جایگاهی در متون روایی شیعه و سنی دارد و علمای بزرگوار ما چگونه با این روایت برخورد می‌کنند.

پاسخ استاد: موضوع بحث، عبارت است از مفهوم و مصداق «جاهلیت» در روایت معروف «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً».

این روایت، اصالتاً یک روایت نبوی است، یعنی از وجود مقدس رسول الله ﷺ نقل شده، با عباراتی که مضمونش بسیار به هم نزدیک است. تعبیر مشهورش، همان «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» است که طبق نقل ابن بابویه، [معنایش] از محضر امام حسن عسکری علیه السلام سؤال شده است.^۱

۱. «مُحَمَّدَ بْنَ عُسْمانَ الْعَمَرِيَّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سَأَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَأَنَا عِنْدَهُ عَنِ الْخَبَرِ الَّذِي رَوَى عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَنَّ مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً فَقَالَ عليه السلام إِنَّ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ قَلِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ بَعْدَكَ فَقَالَ ابْنِي مُحَمَّدٌ هُوَ الْإِمَامُ وَالْحُجَّةُ بَعْدِي مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً أَمَا إِنَّ لَهُ غَيْبَةً يَحَارُ فِيهَا الْجَاهِلُونَ وَيَهْلِكُ فِيهَا الْمُبْطِلُونَ وَ يَكْذِبُ فِيهَا الْوَقَّاتُونَ ثُمَّ يَخْرُجُ فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْأَعْلَامِ الْبَيْضِ تَخْفِقُ فَوْقَ رَأْسِهِ بَنَجَفِ الْكُوفَةِ»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۰۹.

در روایات [متعدد] دیگر آمده «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۱ یا «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمِيتَتُهُ مِيتَةُ جَاهِلِيَّةٍ»^۲. در این نوع روایات هم مقصود از «امام»، همان امام زمان است. در روایات متعددی سؤال شده: آیا مقصود از امام در این روایت، امام حی زنده است؟ فرموده‌اند: بله، مقصود، امام حی زنده است؛^۳ این طور نیست که اگر کسی

۱. برای نمونه: «عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ الْعَامَّةِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً فَقَالَ الْحَقُّ وَ اللَّهُ...»؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۷۸. همچنین رجوع شود به: همان، ج ۸، ص ۱۴۶؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۱۲؛ الإمامه و التبصرة، ص ۸۲، «باب فی أن من مات و لیس له إمام مات مِيتَةً جَاهِلِيَّةً».

۲. برای نمونه: «عَنْ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: ابْتَدَأَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَوْمًا وَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ فَمِيتَتُهُ مِيتَةُ جَاهِلِيَّةٍ فَقُلْتُ قَالَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ إِي وَ اللَّهُ قَدْ قَالَ قُلْتُ فَكُلُّ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمِيتَتُهُ مِيتَةُ جَاهِلِيَّةٍ قَالَ نَعَمْ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۷۶. همچنین رجوع شود به: الغيبة للنعمانی، ص ۳۳۰.

۳. «عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً إِمَامٌ حَيٌّ يَعْرِفُهُ فَقُلْتُ لَمْ أَسْمَعْ أَبَاكَ

امام‌های قبلی را شناخته باشد، همین برای هدایتش کافی باشد.^۱

پس در مجموع، مضمونی که در روایات امامیه آمده، همان مضمونی است که در روایت کمال الدین صدوق نقل شده. مرحوم شیخ حر عاملی هم در وسائل الشیعه، همین روایت را از کمال الدین صدوق نقل می‌کنند.^۲ مضامین دیگر هم، قریب به همین معنا هستند، مثل «مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ يَسْمَعُ لَهُ وَيُطِيعُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً».^۳

←

يَذْكُرُ هَذَا يَعْنِي إِمَامًا حَيًّا فَقَالَ قَدْ وَ اللَّهُ قَالَ ذَاكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ يَسْمَعُ لَهُ وَيُطِيعُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛ الإختصاص، ص ۲۶۸-۲۶۹.

۱. در ذیل نقل ابن بابویه - که در نخستین استناد بحث گذشت - نیز، در پاسخ امام حسن عسکری علیه السلام درباره معنای حدیث، به این نکته تصریح شده است: «...إِبْنِي مُحَمَّدٌ هُوَ الْإِمَامُ وَ الْحُجَّةُ بَعْدِي مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً...»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۰۹.

۲. ج ۱۶، ص ۲۴۶.

۳. الإختصاص، ص ۲۶۹.

این مضمون، در منابع شیعه به حدی نقل شده که اگر متواتر نباشد، [کثرتش و همچنین] سندهای صحیح و خوبی که بعضی مواردش دارد، موجب وثوق و اعتماد قریب به قطع و یقین می‌شود.^۱ البته برخی هم ادعا کرده‌اند که این حدیث، در حد تواتر نقل شده است.^۲

در مجامع اهل سنت هم همین طور است؛ مکرر در صحاحشان، قریب به همین مضامین را از وجود مقدس

۱. در بسیاری از کتب روایی متقدم، باب مستقلى برای این دست احادیث تنظیم شده است؛ برای نمونه: الکافی، ج ۱، ص ۳۷۶، «بَابُ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مِنْ أَيْمَةِ الْهُدَى»؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱۵۳، «باب من مات لا يعرف إمامه»؛ الإمامة و التبصرة، ص ۸۲، «باب فى أنَّ من مات و ليس له إمام مات ميتة جاهلية». همچنین رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۷۶، «باب وجوب معرفة الإمام و أنه لا يعذر الناس بترك الولاية و أن من مات لا يعرف إمامه أو شك فيه مات ميتة جاهلية و كفر و نفاق».

۲. علامه مجلسی می‌نویسد: «و قد روت العامة و الخاصة متواترا: من مات و لم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية»؛ بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۳۸.

رسول الله ﷺ نقل کرده‌اند.^۱ در مجموع، در منابع آنها هم به حدی نقل شده که برای خودشان اطمینان‌بخش است؛ لذا کسی از محققین آنها منکر این حدیث نیست (من ندیدم کسی انکار کرده باشد). باز بعضی ادعا کرده‌اند که این احادیث در منابع اهل سنت هم در حد تواتر نقل شده است؛^۲ من نتوانستم تحقیق کنم و ببینم که آیا می‌شود تحصیل تواتر کرد یا نه، ولی آنچه مسلم و قابل ادعاست، این است که بیش از یک خبر واحد و در حد خبر مستفیض است و بلکه بالاتر، به گونه‌ای که اطمینان‌بخش باشد نقل شده است. لذا خود اهل سنت هم به هیچ وجه این خبر را

۱. علامه مجلسی می‌نویسد: «اعْلَمُ أَنَّ الْمُخَالَفِينَ فِي صِحَاحِهِمْ رَوَوْا أَخْبَاراً كَثِيرَةً فِي أَنَّ مَنْ خَالَفَ الْإِمَامَ، وَ خَرَجَ مِنْ طَاعَتِهِ، وَ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ، وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»؛ بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۳۳۰. ایشان در ادامه، مواردی از نقل‌های عامه را ذکر می‌کند.

۲. علامه مجلسی می‌نویسد: «و قد روت العامة و الخاصة متواترا: من مات و لم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهليّة»؛ بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۳۸.

انکار نکرده‌اند؛ [بله،] در دلالتش بحث کرده‌اند، ولی کسی از محققینشان نیست که این حدیث را انکار کند.

این نسبت به سند حدیث؛ جایگاه حدیث، هم در متون روایی شیعه و هم در متون روایی اهل سنت، جایگاه مقبولی است؛ در بسیاری از موضوعاتی که مورد پذیرش فریقین است، حدیثی [نمی‌بینیم که] به این اندازه نقل و تکرار شده باشد.

۱. نسبت معرفت و ولایت با حیات طیبه

پرسش: در مورد مفهوم و دلالت این حدیث چی گفتند چه در بین شیعیان چه در بین اهل سنت که این در واقع معرفت به امام و [؟] چیست؟ ما کاری اصلاً به آن روایت‌هایی که اشاره فرمودید که صحبت از اینکه کسی بمیرد و عهد امام یا بیعت امام به گردن نداشته باشد، [؟] در آمده؛ این در واقع دقیقاً مراد از این معرفت امام چیست؟ معرفت اسمی و ظاهری است یا چیزی فراتر از اینها است؟

پاسخ استاد: بله. عرض کنم عنایت دارید که کلا در باب معرفت امام، بحث‌های پردامنه‌ای به‌خصوص در معارف روایی شیعه آمده است. [درک درست در این باب] هم منوط به آن است که حقیقت ولایت و جایگاه ولایت را در رشد انسان تعریف کنیم، بعد معلوم می‌شود که جایگاه معرفت در رشد انسان چیست. ولی به‌خصوص در این روایت، اگر نخواهیم به آن قرائن بیرونی هم تکیه کنیم، از متن خود [مجموعه] روایات [ی که ذکر کردیم] استفاده می‌شود که این معرفت، معرفتی است که وجودش رافع جاهلیت است و فقدانش موجب جاهلیت. پس معرفت باید معرفتی باشد که بتواند انسان را از جاهلیت خارج کند. بنابراین به هر گونه که معرفت را تعریف کنیم، باید تناسب با این معنا در آن لحاظ شود.

قطعاً این [معرفت]، یک معرفت ظاهری نیست؛ یعنی یک شناخت ظاهری نسبت به مشخصات ظاهری امام، هرگز این ارزش را ندارد که آن معرفت مطلوب و منظور نظر را برای ما به ارمغان بیاورد و ما را از جاهلیت نجات دهد. برای

روشن شدن این معرفت، کافی است که مضمون خود این روایت را بکاویم و معنای این معرفت را آرام آرام از دلش بیرون بیاوریم. منتها قبل از آن هم طبیعی است که باید نکاتی مورد توجه قرار بگیرد:

[نکته] اول اینکه ولایت حقه و امامت حقه، چه جایگاهی در رشد انسان دارد. من در گفتگوهایم مکرر عرض کرده‌ام که ولایت، طریق جریان توحید در عالم است. یعنی اگر معتقد باشید که «حقیقت، رسیدن به درک توحید است»، ولایت طریق جریان توحید در عالم و طریق رسیدن به توحید در قوس صعود است. هم حقیقت توحید در عالم از طریق ولایت حقه جاری می‌شود و هم درک حقیقت توحید جز به درک مراحل ولایت میسر نمی‌شود. لذا ما سه منزلت برای عبودیت قائلیم؛ منزلت اول، توحید است، بعد ولایت است، بعد شریعت است. شریعت، مناسک جریان ولایت و توحید است؛ کما اینکه در مرحله صعود هم، آراسته شدن به شریعت، اعم از شریعت مربوط به رفتار و احکام عملی و شریعت مربوط به اعتقادات و حتی اخلاق

انسان، اولین مرحله رشد انسان است. مرحله دوم، درک حقیقت ولایت است. این حقیقت، طریق برای رسیدن به حقیقت عبودیت و تعظیم در مقابل خدای متعال است. یعنی مثلث «توحید، ولایت، شریعت»، مثلثی است که اضلاع و ابعاد عبودیت را تعریف می‌کند. پس حلقه اتصال شریعت و توحید، ولایت حقه است. این یک نکته.

نکته دوم این است که ولایت حقه، طریق جریان هدایت الهی و انوار هدایت است. یعنی درک حقیقت هدایت الهی جز از طریق ولایت ممکن نیست.

نکته سوم این است که این ولایت، تعطیل‌بردار هم نیست؛ یعنی اگر کسی در حوزه اختیار و مسئولیت و آگاهی خودش تسلیم به ولایت حقه نشد و از این ولایت اعراض کرد، حتماً ولایت دیگری بر او اعمال خواهد شد و آن هم چیزی جز ولایت باطل نخواهد بود. نتیجه ولایت باطل هم این است: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ

إِلَى الظُّلُمَاتِ^۱ بنا براین از معارف تقریباً مسلم قرآن این است که ما دو تا جریان ولایت داریم و این دو جریان ولایت، تعطیل بردار نیستند. نمی شود انسانی از مدار ولایت حق و باطل خارج باشد؛ همین قدر که از مدار ولایت الله خارج شد، وارد محیط ولایت باطل می شود. محیط ولایت الله، محیط نور و هدایت به قرب و کمال و رضوان است و محیط ولایت باطل هم محیط سیر در ظلمات و دوری از حقیقت هدایت و معرفت و نور است.

پس جایگاه ولایت فی الجمله این است؛ کمال انسان جز با درک حقیقت ولایت میسر نیست، یعنی رسیدن به حقیقت توحید و مقام عبودیت و قرب و رضوان، جز در پرتوی درک ولایت ائمه علیهم السلام ممکن نمی شود.

اگر پذیرفتیم که شأن امامت و ولایت و خلافت این است، از همین جا روشن می شود که درک حقیقت ولایت،

۱. ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۵۷.

هم موجب درک نور و هدایت می شود و هم در یک مرحله، موجب درک حقیقت حیات می شود. لذا در روایاتی که ذیل آیات قرآن آمده، حیات باطنی به ولایت تعریف می شود.

[قرآن می فرماید:] ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأُحْيِنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾^۱ کأنه انسان ها به خودی خود، هم میت اند و هم در ضلال اند.

این [حقیقت] در مضامین روایات و ادعیه فراوان وارد شده است؛ مثلاً در مناجات حضرت امیر عرض می کنیم: «مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْحَيُّ وَ أَنَا الْمَيِّتُ»؛ ازلاً و ابداً این طور بوده و خواهد بود که او حی است و ما میت. بعد از خلق و اعطای حیات هم، بعد از آن هم که رحمتِ حی شامل حال ما شده و حیاتی به ما داده، باز هم ما میت هستیم، «أَنْتَ الْحَيُّ وَ أَنَا الْمَيِّتُ». یا عرض می کنیم: «مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْهَادِي وَ أَنَا الضَّالُّ وَ هَلْ يَرْحَمُ الضَّالُّ إِلَّا الْهَادِي»؛ بعد از آن هم که رحمت این ذات اقدس الهی شامل حال ما شد و از حقیقت

هدایت خودش به ما بخشید، باز هم آنچه اتفاق می افتد این است که «أَنْتَ الْهَادِي وَأَنَا الضَّالُّ». این طور نیست که این حقیقت عوض شود و [با اعطای هدایت او،] حالا ما خودمان هادی باشیم. [پس] ما به خودی خود همیشه در ضلال هستیم، همیشه در مقام موت هستیم.

[حالا در این آیه شریفه] خدای متعال یک مقایسه‌ای می‌کند؛ می‌فرماید: عده‌ای هستند که خدای متعال آنها را از این موت و ضلال بیرون برده به سوی نور و هدایت؛ عده‌ای هم هستند که مراتب وجودیشان در همان ضلال و حیرت و ظلمت باقی مانده، در مرتبه موت باقی مانده.

روایات ذیل این آیه توضیح می‌دهد که هم حقیقت نوری که خدای متعال اعطا می‌کند و هم حقیقت حیاتی که اعطا می‌کند، چیزی جز ولایت نیست. [فرمودند:] ﴿مَنْ كَانَ مَيِّتًا﴾ یعنی [کسی که ولایت را نمی‌شناسد و] ﴿فَأَحْيَيْنَاهُ﴾ هم یعنی او را به علم امام رساندیم، به معرفت امام رساندیم.^۱

۱. ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ﴾ قَالَ جَاهِلًا عَنِ الْحَقِّ وَالْوَلَايَةِ فَهَدَيْنَاهُ إِلَيْهَا ﴿وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾ قَالَ النَّورُ الْوَلَايَةُ ﴿كَمَنْ

حیات، به معرفت الامام حاصل می‌شود. حیات به برخورداری از علم امام که سرچشمه نور و هدایت است حاصل می‌شود.

[در] روایات، [آب] در بعضی از آیات قرآن [به علم امام تفسیر شده است.] در سوره مبارکه محمد^ص، وقتی بهشت متقین را توضیح می‌دهد، می‌فرماید: ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ﴾؛^۱ در بهشت متقین، نهرهایی از خمر جاری است که موجب لذت خاصی

←

مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾ يَعْنِي فِي وَلَايَةِ غَيْرِ الْأَئِمَّةِ^ص ﴿كَذَلِكَ زَيْنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۱۵.

۱. ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَ لَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ﴾؛ سوره محمد، آیه ۱۵.

می‌شود برای کسانی که از این خمر می‌نوشند. در روایت، [معنای این نهرها] توضیح داده شده؛ می‌فرماید: «فَإِنَّهُ عِلْمُهُمْ يَتَلَذَّذُ مِنْهُ شِيعَتُهُمْ»؛^۱ این حقیقت، جریان علم امام است؛ گرچه واقعاً نهری از نوشیدنی است، ولی باطنش چیزی نیست جز علم امام که در این انهار تجلی پیدا کرده. در

۱. «کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره رؤی مرفوعاً عن ابنِ اَبی عَمیر عن حَمَّاد عن الحَلَبیَّ (عن اَبی عبد الله علیه السلام الى ان قال) قال علیه السلام ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ﴾ وَ هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ وَ أَشْيَاعُهُمْ ثُمَّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام أَمَّا قَوْلُهُ ﴿فِيهَا أَنْهَارٌ﴾ فَلِلْأَنْهَارِ رِجَالٌ وَ قَوْلُهُ ﴿مَاءٌ غَيْرِ آسِنٍ﴾ فَهُوَ عَلِيٌّ علیه السلام فِي الْبَاطِنِ وَ قَوْلُهُ ﴿وَ أَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ﴾ فَإِنَّهُ الْإِمَامُ وَ أَمَّا قَوْلُهُ ﴿وَ أَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ﴾ فَإِنَّهُ عِلْمُهُمْ يَتَلَذَّذُ مِنْهُ شِيعَتُهُمْ وَ أَمَّا قَوْلُهُ ﴿وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ﴾ فَإِنَّهَا وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَمَّا قَوْلُهُ ﴿كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ﴾ أَيْ إِنْ الْمُتَّقِينَ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي وَلَايَةِ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ وَ وَلَايَةُ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ هِيَ النَّارُ مَنْ دَخَلَهَا فَقَدْ دَخَلَ النَّارَ ثُمَّ أَخْبَرَ سُبْحَانَهُ عَنْهُمْ ﴿وَ سَقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ﴾؛ بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۲۱.

روایات دیگر هم بیان شده که حیات، قائم به علم امام است و علم امام است که مبدأ حیات است.^۱

در روایات ذیل این آیه سوره انعام هم آمده: ﴿مَنْ كَانَ مِيتًا﴾، آن انسانی که مرده بوده، انسانی است که به حقیقت ولایت نرسیده. انسان تا به ولایت نرسیده، در مقام موت است. همه ما به خودی خود، در مقام موت هستیم؛ از آن طرف است که ولایت اعطا می شود. ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا﴾ یعنی کسی که حقیقت ولایت به او نرسیده و ﴿فَآخِئِنَاهُ﴾ هم یعنی [او را به ولایت هدایت کردیم].^۲ [یا فرمودند:] «أَوْ مَنْ كَانَ

۱. برای نمونه: «عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ قَالَ سِئِلَ الرُّضَا عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾، فَقَالَ عليه السلام: مَاؤُكُمْ أَبْوَابُكُمْ أَيْ الْأَائِمَّةُ عليهم السلام وَالْأَائِمَّةُ أَبْوَابُ اللَّهِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ ﴿فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾ يَعْنِي بَعْلِمُ الْإِمَامِ؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۷۹. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۰۰، «باب أنهم عليهم السلام الماء المعين و البئر المعطلة و القصر المشيد و تأویل السحاب و المطر و الظل و الفواکه و سائر المنافع الظاهرة بعلمهم و برکاتهم عليهم السلام».

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۱۵.

میتا عن ولایتنا فاحییناه بولایتنا»^۱. یا [فرمودند: ﴿مَنْ كَانَ مَيِّتًا﴾
یعنی] «لَا يَعْرِفُ شَيْئًا» و ﴿فَاحْيِينَاهُ﴾ یعنی او را به علم امام
رساندیم، به حقیقت ولایت رساندیم.^۲ [در معنای ادامه آیه
هم فرمودند:] ﴿وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا﴾ یعنی «إِمَامًا يَأْتُمُّ بِهِ» و ﴿كَمَنْ
مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾ یعنی «الَّذِي لَا يَعْرِفُ
الإِمَامَ».^۳

۱. «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام» ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا﴾ عَنَّا ﴿فَاحْيِينَاهُ﴾ بِنَا؛ مناقب آل
أبی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۲۷۰.
۲. «عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ: ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا
فَاحْيِينَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾ قَالَ الْمَيِّتُ الَّذِي لَا
يَعْرِفُ هَذَا الشَّانَ قَالَ أ تَدْرِي مَا يَعْنِي مَيِّتًا قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَا
قَالَ الْمَيِّتُ الَّذِي لَا يَعْرِفُ شَيْئًا فَاحْيِينَاهُ بِهَذَا الْأَمْرِ ﴿وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا
يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾ قَالَ إِمَامًا يَأْتُمُّ بِهِ قَالَ ﴿كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ
لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾ قَالَ كَمَثَلِ هَذَا الْخَلْقِ الَّذِي لَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ؛ تفسیر
العیاشی، ج ۱، ص ۳۷۵-۳۷۶.

۳. «عَنْ بُرَيْدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى
﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَاحْيِينَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾ فَقَالَ
مَيِّتٌ لَا يَعْرِفُ شَيْئًا وَ ﴿نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾ إِمَامًا يُؤْتَمُّ بِهِ ﴿كَمَنْ

بنابراین حقیقت نور و حقیقت حیات طیبه‌ای که انسان را از آن مقام ضلال و مقام موتی که همه انسان‌ها به خودی خود در آن مقام هستند خارج می‌کند و به مقام نور و هدایت می‌رساند، چیزی جز حقیقت ولایت امام نیست؛ لذا اگر کسی به اینجا نرسید، در آن مقام باقی می‌ماند. ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأُحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾.

یا در آیه دیگر، خدای متعال دستور می‌دهد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾.^۱ [ذیل این آیه] فرمودند: این ﴿مَا يُحْيِيكُمْ﴾ که خدا و رسول ما را به او دعوت می‌کنند، حقیقت ولایت هست، ولایت امیرالمؤمنین^{علیه السلام}

←

مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾ قَالَ الَّذِي لَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۸۵.

۱. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾؛ سوره انفال، آیه ۲۴.

و اولیاء الهی است،^۱ که همان ولایت نبی اکرم ﷺ است، همان ولایت الله است.^۲ این است که سرچشمه حیات طیبه است. ریشه‌اش هم این است که مراتب حیات انسان، تابع درک مراتب روح است و مراتب روح در مؤمن با غیر مؤمن متفاوت است. روایاتی در کافی و دیگر کتب روایی آمده که می‌گوید: در اصحاب‌المشئمه^۳ فقط روح‌المدرج است که با آن زندگی مادی می‌کنند. در اصحاب‌المیمنه سه روح دیگر هم هست: روح‌الایمان، روح‌القوه و روح‌الشهوه (تفسیر این

۱. برای نمونه: «عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ قَالَ نَزَلَتْ فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ ﷺ»؛ الکافی، ج ۸، ص ۲۴۸.

۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: وَلَايَتُنَا وَلَايَةُ اللَّهِ الَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا»؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۳۷؛ بصائر الدرجات، ص ۷۵.

۳. [تعبیری در آیات سوره مبارکه واقعه: ﴿وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً * فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ * وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ * وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾؛ سوره واقعه، آیات ۷-۱۱.

ارواح در روایات کمی متفاوت است ولی یک حقیقت را بیان می‌کند). در انبیاء و اوصیائشان، روح القدس هم هست.^۱ همه این مراتب روح، نازله کلمه روح است و

۱. برای نمونه: «عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً﴾ * فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ * وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ * وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾ * فَالسَّابِقُونَ هُمْ رُسُلُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَخَاصَّةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ جَعَلَ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ أَيْدَهُمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ فِيهِ عَرَفُوا الْأَشْيَاءَ وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحِ الْإِيمَانِ فِيهِ خَافُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحِ الْقُوَّةِ فِيهِ قَدَرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحِ الشَّهْوَةِ فِيهِ اشْتَهَوْا طَاعَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ كَرَهُوا مَعْصِيَتَهُ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمَدْرَجِ الَّذِي بِهِ يَذْهَبُ النَّاسُ وَ يَجِيئُونَ وَ جَعَلَ فِي الْمُؤْمِنِينَ وَ أَصْحَابِ الْمَيْمَنَةِ رُوحَ الْإِيمَانِ فِيهِ خَافُوا اللَّهَ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْقُوَّةِ فِيهِ قَدَرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الشَّهْوَةِ فِيهِ اشْتَهَوْا طَاعَةَ اللَّهِ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمَدْرَجِ الَّذِي بِهِ يَذْهَبُ النَّاسُ وَ يَجِيئُونَ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۷۱؛ بصائر الدرجات، ص ۴۶۶. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۲۷۱، «باب فيه ذكر الأرواح التي في الأئمة علیهم السلام»؛ بصائر الدرجات، ص ۴۴۵، «باب ما جعل الله في الأنبياء والأوصياء والمؤمنين وسائر الناس من الأرواح

حقیقت حیات، در آن کلمه روح است. لذا مراتب درک حیات، جز به درک مراتب حقیقت روح ممکن نیست. نازله‌ای از آن روح، در مؤمنین واقع می‌شود. مرتبه بالاترش که روح القدس است، در انبیاء واقع می‌شود. حقیقتش هم در چهارده معصوم است و ایشان هستند که مؤید به کلمه روح‌اند.^۱ بلکه [آن بزرگواران] عین کلمه روح هستند؛ فرمود «فَنَحْنُ رُوحُ اللَّهِ وَكَلِمَاتُهُ».^۲

←

و أنه فضل الأنبياء و الأئمة من آل محمد بروح القدس و ذكر الأرواح الخمس؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۴۷، «باب الأرواح التي فيهم و أنهم مؤيدون بروح القدس».

۱. برای نمونه: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ قَالَ خَلَقَ أَعْظَمُ مِنْ جِبْرِئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ لَمْ يَكُنْ مَعَ أَحَدٍ مِمَّنْ مَضَى غَيْرِ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ يُسَدِّدُهُمْ وَ لَيْسَ كُلُّ مَا طُلِبَ وَجِدَ؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۷۳. رجوع شود به: الكافي، ج ۱، ص ۲۷۳، «بَابُ الرُّوحِ الَّتِي يُسَدِّدُ اللَّهُ بِهَا الْأَئِمَّةَ عليهم السلام»؛ بصائر الدرجات، ص ۴۵۵، «باب الروح التي قال الله تعالى

باز [در روایت دیگر] فرمود: «إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا»؛^۱ اتصال روح مؤمن به حقیقت روح الهی، از اتصال شعاع خورشید به خورشید بیشتر است. یعنی یک تجلی و شعاعی از آن حقیقت در مؤمن واقع می‌شود.

بنابراین [باید] به این معنا توجه شود که از نظر معارف قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام، انسان به خودی خود در مقام ضلال و حیرت و در مقام موت است و هیچ درکی از مراتب حیات و لوازم و الزامات آن ندارد، تا اینکه خدای متعال حقیقت حیات و نور و هدایت را به او عنایت کند. حیات و نور هم



فی کتابه و کذلک أوحینا إلیک روحاً من أمرنا أنها فی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و فی الأئمة یخبرهم و یسددهم و یوفقهم»

۲. مختصر البصائر، ص ۱۳۱.

۱. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام يَقُولُ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِنْ اشْتَكَى شَيْئاً مِنْهُ وَجَدَ أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ وَ أَرْوَاحُهُمَا مِنْ رُوحٍ وَاحِدَةٍ وَ إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا»؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۶۶.

هر دو در کلمه روح است؛ کلمه روح، جامع حیات و نور است و هر دوی اینها در امام است. لذا انسان به اندازه‌ای که به حقیقت امام راه پیدا می‌کند و از آن حقیقت حیات و علم امام و حیات طیبه‌ای که به امام عنایت شده - بلکه امام سرچشمه و مبدأ آن حیات است، «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ الْحَيَاةِ»^۱ - می‌رسد، به همان اندازه به حقیقت هدایت و به حقیقت حیات طیبه می‌رسد.

در کنار این حیات طیبه است که انسان به عیش صحیح می‌رسد؛ یعنی همه مراتب عیش طیبه هم، با این حیات طیبه پیدا می‌شود. در دعای ابو حمزه آمده: «وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ أَطْلَتْ عُمُرَهُ وَحَسَنَتْ عَمَلَهُ وَاتَّمَمَتْ عَلَيْهِ نِعْمَتَكَ وَرَضِيتَ عَنْهُ وَأَحْيَيْتَهُ حَيَاةً طَيِّبَةً فِي أَدْوَمِ السُّرُورِ وَاسْبَغِ الْكَرَامَةَ وَاتِّمِّمِ الْعَيْشَ»؛ دوام

۱. «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُهَذَّبُ الْخَائِفُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ النَّاصِحُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَفِينَةَ النِّجَاةِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ الْحَيَاةِ السَّلَامُ عَلَيْكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ عَجَلَ اللَّهُ لَكَ مَا وَعَدَكَ مِنَ النَّصْرِ وَظُهُورِ الْأَمْرِ»؛ جمال الأسبوع، ص ۳۷؛ مفاتيح الجنان، باب اول، زیارت حضرت ولی عصر علیه السلام در روز جمعه.

سرور و کرامت تام و «اسبغ العیش» عیشی که سابق و جاری بر حقیقت حیات انسان است، همه از شعاع همان حیات طیبه است؛ تا انسان به آنجا نرسد، به این مراتب عیش و دوام [سرور و کرامت] نمی‌رسد.

۲. حقیقت «جاهلیت» و نسبت آن با اولیاء طاغوت

علی‌ای حال اگر ما توجه پیدا کنیم که حقیقت ولایت و جایگاه امام در رسیدن به قرب و رضوان و رسیدن به حقیقت حیات طیبه و به نور هدایت چیست، آن وقت آرام‌آرام می‌توانیم این حدیث را معنا کنیم، [آن وقت] می‌فهمیم که چرا اگر کسی به امام نرسد، موتش موت جاهلیت است. در بعضی روایات فرموده‌اند [که مراد از این موت جاهلیت،] موت ضلال است؛^۱ یعنی انسانی که

۱. «عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمِيتُهُ مِيتَةُ جَاهِلِيَّةٍ قَالَ قُلْتُ مِيتُهُ كُفْرٌ؟ قَالَ مِيتُهُ ضَلَالٌ. قُلْتُ فَمَنْ مَاتَ الْيَوْمَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمِيتُهُ مِيتَةُ جَاهِلِيَّةٍ؟ فَقَالَ نَعَمْ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۷۶.

به امام نرسید، در حیرت است، این حیرتش از او برداشته نشده؛ حیرت جز با راهیابی به امام برداشته نمی‌شود.

- تفسیر جاهلیت به جدایی از امام

به تعبیر دیگر خدای متعال برای رفع حیرت ما امام قرار داده. اگر کسی به آن امام رسید (در هر مرتبه‌ای از مراتب وجودش، از عالم ذر تا عالم قیامت و بعد از قیامت)، طبیعتاً به نور و هدایت رسیده. اگر نرسید، هم قبل از این دنیا در عالم ضلال بوده و هم اگر در این دنیا دستش نرسید، باز در عالم ضلال است. منتها نکته این است: اگر انسان در عوالم قبلی نتوانسته به این نور هدایت برسد، تا لحظه مرگش راه برای رسیدن باز است؛ ولی اگر از این دنیا رفت و به نور نرسید، دیگر الی الابد در ضلال می‌ماند.

این [نکته] در روایات ذیل آیات نور و آیه سوره حدید توضیح داده شده.^۱ در آیه [ظلمات در] سوره مبارکه نور

۱. عبارات پیش رو، مروری بر این روایت شریف است: «عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿اللَّهُ نُورٌ

می‌فرماید: در مقابل این ظلماتی که بر حیات انسان‌ها سایه افکنده ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ﴾، اگر نور الهی به کسی نرسد ﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا﴾، دیگر هیچ نور دیگری نیست که او را هدایت کند ﴿فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾.^۱ روایت این‌طور توضیح می‌دهد: «﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا﴾ إِمَامًا مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ ﴿فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾ إِمَامٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ یعنی دیگر این ظلمات تا قیامت هست؛ یعنی این ضلالی که انسان را می‌گیرد، ضلالی نیست که در قیامت برداشته شود. بعد حضرت به این آیه سوره مبارکه حدید استشهاد می‌کنند:

←

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ ﴿فَاطِمَةُ ...﴾ ﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا﴾ إِمَامًا مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ ﴿فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾ إِمَامٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقَالَ فِي قَوْلِهِ ﴿يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ﴾ أئِمَّةُ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَسْعَى بَيْنَ يَدَيِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِأَيْمَانِهِمْ حَتَّى يُنْزِلُوهُمْ مَنَازِلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۵.

۱. ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾؛ سوره نور، آیه ۴۰.

﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾؛^۱ مؤمنین در قیامت که می آیند، نورشان پیش رو و سمت راستشان حرکت می کند. حضرت [در معنای این ﴿نُورُهُمْ﴾] فرمودند: «أُئِمَّةُ الْمُؤْمِنِينَ»؛ یعنی نور امام در جلو است و مؤمنین به دنبال امام حرکت می کنند.

این [نکته] یک مسئله جدی در آیات و روایات است. در سوره حدید، بعد از همین آیه می فرماید: ﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ...﴾.^۲ منافقون و منافقات، یعنی کسانی که ولایت را قبول نکردند،^۳ یعنی مدعی اسلام هستند ولی باطن اسلام

۱. ﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛ سوره حدید، آیه ۱۲.

۲. ﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قَبْلِهِ الْعَذَابُ﴾؛ سوره حدید، آیه ۱۳.

۳. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي * قَالَ... إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى سَمَّى مَنْ لَمْ يَتَّبِعْ رَسُولَهُ فِي وَلَايَةِ وَصِيهِ مُنَافِقِينَ وَ

که ولایت است^۱ را نپذیرفتند، یعنی پوشش را پذیرفتند ولی باطن را قبول نکردند. می‌فرماید که اینها روز قیامت به مؤمنین می‌گویند: ﴿انْظُرُوا نَفْتَبِسُ مِنْ نُورِكُمْ﴾؛ [درنگی] کنید یا نگاهی به ما کنید تا ما هم از شعاع نور شما استفاده کنیم، خودمان که نور نداریم. ﴿قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا﴾؛ اگر نور می‌خواهید، باید از عالم دنیا این نور را برمی‌داشتید.

←

جَعَلَ مَنْ جَحَدَ وَصِيَّهِ إِمَامَتَهُ كَمَنْ جَحَدَ مُحَمَّدًا وَ انْزَلَ بِذَلِكَ قُرْآنًا فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُتَنَفِقُونَ﴾ بِوَلَايَةِ وَصِيِّكَ...؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۳۲.

۱. «عَنْ جَابِرٍ قَالَ: قَرَأَ رَجُلٌ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ * ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً﴾، قَالَ: أَمَّا النِّعْمَةُ الظَّاهِرَةُ فَهُوَ النَّبِيُّ * وَ مَا جَاءَ بِهِ مِنْ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَوْحِيدِهِ وَ أَمَّا النِّعْمَةُ الْبَاطِنَةُ فَوَلَايَتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ عَقْدُ مَوَدَّتِنَا؛ فَاعْتَقَدَ وَ اللَّهُ قَوْمٌ هَذِهِ النِّعْمَةُ الظَّاهِرَةُ وَ الْبَاطِنَةُ وَ اعْتَقَدَهَا قَوْمٌ ظَاهِرَةً وَ لَمْ يَعْتَقِدُوا بَاطِنَهُ، فَانْزَلَ اللَّهُ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ﴾ فَفَرِحَ رَسُولُ اللَّهِ عِنْدَ نُزُولِهَا إِذْ لَمْ يَتَقَبَّلِ اللَّهُ تَعَالَى إِيْمَانَهُمْ إِلَّا بِعَقْدِ وَلَايَتِنَا وَ مَحَبَّتِنَا؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۶۵-۱۶۶.

وقتی امام سرچشمه نور و سرچشمه حیات است، هرکسی در هر عالمی از عوالم او را درک نکند، در آن عالم، از حقیقت نور و حیات محروم است. بله، عالم دنیا عالمی است که می‌شود در آن، گذشته‌ها را تدارک کرد؛ ولی اگر کسی تا لحظه مرگ هم نتوانست خودش را برساند، طبیعتاً دیگر راه برای او بسته می‌شود.

البته یک نکته را [کوتاه] عرض کنم: عده‌ای اهل ضلال‌اند، عده‌ای اهل نفاق‌اند، عده‌ای اهل کفرند؛ اینها متفاوت است. ممکن است برای آنهایی که ضلالشان عمدی نبوده، باز راهی برای رسیدن به نور امام در عوالم بعدی باشد. بله، آنهایی که ولایت اولیاء طاغوت را قبول کرده‌اند، دیگر راهی برایشان نیست؛ آنها همان کسانی هستند که ﴿يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ...﴾. [مؤمنان در قیامت] به اینهایی که قبول نکرده‌اند می‌گویند: باید برگردید از قبل، نور را بردارید. اما ممکن است عده‌ای باشند که زیر بار ولایت باطل نرفته‌اند و آن ولایت را قبول نکرده‌اند، به تعبیر دیگر به عناد با امام نرسیده‌اند، ولی به هدایت امام هم نرسیده‌اند؛

برای اینها ممکن است در عوالم بعدی، راهی برای رسیدن به نور باشد.^۱

- ضلال، کفر و نفاق، مراتب سه گانه جاهلیت

در مجموع، اگر کسی بمیرد و نتواند به آن نور برسد، طبیعتاً موتش موت جاهلیت است. این جاهلیت در بعضی روایات به «مِيتَةُ ضَلَالٍ» معنا شده است؛^۲ لذا هر کسی [به امام] نرسد، در ضلالت مرده است. در بعضی روایات، بیش از این بیان شده است؛ مثلاً می فرماید «مِيتَةُ كُفْرٍ وَ ضَلَالٍ وَ نِفَاقٍ»^۳ [یا «جَاهِلِيَّةُ كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ وَ ضَلَالٍ»^۴].

۱. رجوع شود به: الکافی، ج ۲، ص ۴۰۱، «بَابُ الضَّلَالِ»؛ ص ۴۰۴، «بَابُ الْمُسْتَضْعَفِ».

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۷۶؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱۵۴.

۳. «الْحَارِثُ بْنُ الْمُغِيرَةِ النَّضْرِيُّ قَالَ سَمِعْتُ عَثْمَانَ بْنَ الْمُغِيرَةِ يَقُولُ حَدَّثَنِي الصَّادِقُ علیه السلام عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ جَمَاعَةٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. قَالَ الْحَارِثُ بْنُ الْمُغِيرَةِ فَلَقِيتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام فَقَالَ نَعَمْ قُلْنَا فَمَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً قَالَ مِيتَةُ كُفْرٍ وَ ضَلَالٍ وَ نِفَاقٍ»؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱۵۵.

می‌دانید کفر و نفاق، چیزی ورای ضلال است. عده‌ای به ولایت الله کفر می‌ورزند. بله، اینها هم در ضلال‌اند، ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾.^۱ اهل نفاق هم همین طور؛ آنها هم در ضلال‌اند. اما ممکن است بگوییم: اهل ضلال و کفر و نفاق، یک تفاوتی با یکدیگر دارند و آن عبارت است از اینکه: اهل ضلال، درگیر با ولایت نبودند ولی اهل کفر و نفاق، درگیر بودند.

←

۴. «عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً قَالَ نَعَمْ قُلْتُ جَاهِلِيَّةً جَهْلَاءَ أَوْ جَاهِلِيَّةً لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ قَالَ جَاهِلِيَّةً كُفْرٍ وَنِفَاقٍ وَضَلَالٍ؛ الْكَافِي، ج ۱، ص ۳۷۷.

۱. ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۵۷.

در سوره حمد می خوانیم: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾.^۱
 هدایت به صراط مستقیم، از طریق نور است دیگر؛ هدایت
 که جز با نور واقع نمی شود. امام رضا* در معنای ﴿اللَّهُ نُورُ
 السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۲ فرمودند: «هُدًى مَنْ فِي السَّمَاءِ وَهُدًى مَنْ
 فِي الْأَرْضِ».^۳ هدایت با نور الهی است. ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ
 الْمُسْتَقِيمَ﴾ یعنی با نور خودت ما را هدایت کن. [آن وقت]

۱. [عبارات پیش رو، مروی بر تفسیر این آیات شریفه است:]
 ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ
 عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ؛ سوره فاتحه، آیات ۶-۷.

۲. ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ
 الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ
 مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ
 نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ
 وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾؛ سوره نور، آیه ۳۵.

۳. «عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ هِلَالٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا* عَنْ قَوْلِ اللَّهِ ﴿اللَّهُ نُورُ
 السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ فَقَالَ: هَادٍ لَأَهْلِ السَّمَاءِ وَهَادٍ لَأَهْلِ الْأَرْضِ، وَ
 فِي رِوَايَةِ الْبَرْقِيِّ: هُدًى مَنْ فِي السَّمَاءِ وَهُدًى مَنْ فِي الْأَرْضِ»؛
 الکافی، ج ۱، ص ۱۱۵.

به لحاظ دریافت هدایت، مردم سه دسته می شوند: ﴿أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾؛ ﴿الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾؛ ﴿الضَّالِّينَ﴾. منعم علیهم، نه مغضوب اند و نه ضال. در روایت فرمودند: «شِيعَةُ عَلِيٍّ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لَمْ يَغْضَبْ عَلَيْهِمْ وَلَمْ يَضِلُّوا^۱. اینها یک دسته اند. دو دسته دیگر بیشتر نمی ماند: مغضوبین و ضالین. در روایات، مغضوبین به «نُصَاب» تفسیر شده، یعنی دشمنان ائمه. ضالین هم به «شُکَاک» تفسیر شده، یعنی آنهایی که نسبت به حقیقت ولایت در حیرت اند، یعنی راه نیافته اند ولی عداوت هم نکرده اند.^۲ پس اگر کسی بدون درک امام از دنیا رفت، در

۱. «مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ قَالَ: شِيعَةُ عَلِيٍّ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لَمْ يَغْضَبْ عَلَيْهِمْ وَلَمْ يَضِلُّوا؛ معانی الاخبار، ص ۳۶.

۲. «عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ رَفَعَهُ فِي قَوْلِهِ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَغَيْرِ الضَّالِّينَ هَكَذَا نَزَلَتْ قَالَ ﴿الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ النُّصَابُ وَ ﴿الضَّالِّينَ﴾ الشُّكَاكُ الَّذِينَ لَا يَعْرِفُونَ الْإِمَامَ؛ تفسیر

ضلال است، متتها گاهی مغضوب هم هست، گاهی مغضوب نیست؛ آنهایی که در نصب و عداوت‌اند، مغضوب هم هستند.

بنابراین جاهلیت، مراتبی دارد. گاهی جاهلیتِ ضلال است، گاهی جاهلیتِ کفر و نفاق است. گاهی انسان به حقیقت ولایت نرسیده، گاهی [امر به او] رسیده ولی انکار کرده و درگیر شده و دشمنی و عداوت کرده. [این درگیری و عداوت]، همان چیزی است که در باب ابلیس پیدا شد. ابلیس بر اساس عصبیت، درگیر شد؛ کارش بر اساس عصبیت، به عداوت رسید؛ به تعبیر امیرالمؤمنین^ع در خطبه قاصعه، [شد] «إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ»^۱.

۱. «فَعَدُّوْا اللّٰهَ إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِيْنَ وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِيْنَ الَّذِي وَضَعَ أَسَاسَ الْعَصَبِيَّةِ وَ نَازَعَ اللّٰهَ رِدَاءَ الْجَبْرِیَّةِ وَ ادَّرَعَ لِبَاسَ التَّعَزُّزِ وَ خَلَعَ قِنَاعَ التَّنْذِلِ أَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ صَغَّرَهُ اللّٰهُ بِتَكْبُرِهِ وَ وَضَعَهُ بِتَرْفُعِهِ فَجَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا مَذْهُورًا وَ أَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ سَعِيرًا»؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، «رأس العصیان».

بنابراین انسان‌ها نسبت به حقیقت ولایت، متفاوت‌اند؛ بعضی ضال‌اند، بعضی در کفر و نفاق‌اند؛ آنها مغضوب نیستند، اینها مغضوب هم هستند. ولی در هر صورت، اگر کسی به امام نرسید، ضالّ است و موتش موت جاهلیت است. [این انسان،] هم در ضلال است و به نور نرسیده، هم به حیات طیبه نرسیده.

وقتی انسان به نور امام نرسید، به حیات طیبه هم نمی‌رسد؛ چون حیات طیبه، با همین نور حاصل می‌شود. این آیه‌ای که خواندم، ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَاهُ نُورًا...﴾^۱، گویای همین است که حیات و نور، متلازم‌اند. ریشه‌اش هم این است که [موطن روح و حیات، نور است]؛ این نکته را امیرالمؤمنین^ع در این روایت نورانی توضیح می‌دهند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحَدٌ وَاحِدٌ تَفَرَّدَ فِي وَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ نُورًا ثُمَّ خَلَقَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ مُحَمَّدًا وَخَلَقَنِي وَذُرِّيَّتِي ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ رُوحًا فَأَسْكَنَهُ اللَّهُ فِي ذَلِكَ النُّورِ وَ

۱. ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَاهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾؛ سوره انعام، آیه ۱۲۲.

أُسْكَنَهُ فِي أَبْدَانِنَا^۱. 'موطن روح، نور است. اگر کسی به نور
 نرسید، به روح هم نرسیده، لذا به حیات هم نرسیده. برای
 همین فرمودند: «أَوْ مِنْ كَانَ مَيِّتًا عَنْ وَلَايَتِنَا فَاحِينَاهُ
 بَوْلَايَتِنَا»^۲. 'برای اینکه به حیات طیبیه برسد، باید به نور ولایت
 برسد؛ تا به نور امام نرسد، به کلمه روح هم نمی‌رسد، به
 حیات طیبیه هم نمی‌رسد. لذا فرمودند: «إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لِأَشَدَّ
 اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا»^۳. 'یعنی حقیقت
 ولایت، آن حقیقت نور توحید و نور ولایت الهی است، نور
 امامت است. در این نور امامت، حیات هم هست. [اصلاً]
 همه حقایق [در همین نور امامت و ولایت] است؛ روح و
 راحتی و فلج و عون و نجاح و... که در روایات آمده، مال
 همین حقیقت است.^۴

۱. مختصر البصائر، ص ۱۳۰-۱۳۱.

۲. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۲۷۰.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۶.

۴. «عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: وَ إِنِ الرُّوحَ وَ الرَّاحَةَ وَ
 الْفُلْجَ وَ الْعَوْنَ وَ النَّجَاحَ وَ الْبَرَكَهَ وَ الْكَرَامَةَ وَ الْمَغْفِرَةَ وَ الْمُعَافَاةَ وَ

بنابراین آنچه از این روایت نورانی [- «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» -] استفاده می‌شود این است: یک مراتبی از مراتب حیات طیبه و هدایت وجود دارد که خدای متعال آن را از طریق امام عنایت می‌کند؛ اگر کسی به امام رسید، به این حقیقت [حیات و هدایت] رسیده و اگر نرسید، از این حقیقت محروم است، حالا در هر مقامی که می‌خواهد باشد.

پرسش: یعنی با توجه به فرمایشات شما ما می‌توانیم بگوییم که آن دوران جاهلیت قبل از اسلام که در واقع دوران محرومیت مردم از نور هدایت و امامت و ولایت هست که به دلیل این محرومیت، سراسر زندگی‌شان را ضلالت و گمراهی و تیرگی فرا گرفته و به سبب این تیرگی

←

الْيُسْرَ وَالْبُشْرَى وَالرِّضْوَانَ وَالْقُرْبَ وَالنَّصْرَ وَالتَّمَكُّنَ وَالرَّجَاءَ وَالْمَحَبَّةَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِمَنْ تَوَلَّى عَلِيًّا وَاتَّخَذَهُ وَبَرِيءٍ مِنْ عَدُوِّهِ وَسَلَّم لِفَضْلِهِ وَلِلْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ حَقًّا عَلَى أَنْ أَدْخَلَهُمْ فِي شَفَاعَتِي وَحَقٌّ عَلَى رَبِّي تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَسْتَجِيبَ لِي فِيهِمْ فَإِنَّهُمْ أَتْبَاعِي وَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۱۰.

و ضلالت، همه مناسبات فردی و اجتماعی شان به یک معنا آغشته به ضلالت و تاریکی شده و حالا آن همه ویژگی‌هایی که در دوران جاهلیت، ما می‌بینیم در محیط فردی‌شان، اقتصادی‌شان، سیاسی، اجتماعی‌شان، حالا محیط ازدواج‌شان، طلاق‌شان، روابط مثلاً زناشویی‌شان، روابط خانوادگی‌شان، ارتباطات‌شان با همدیگر، حالا بعد بت پرستی‌شان و همه کفر و آن ویژگی‌های مثلاً اعمال حرام و معاصی که در آن زمان انجام می‌شود، همه به یک معنا تابعی و در واقع اثری از آن گمراهی و ضلالت و دوری از نور هدایت است.

پاسخ استاد: بله. اینها روشن است. اینها شعاع است. اینها آثارش است. ظهوراتش است. حالا این را باید... این نکته دومی است. یعنی دو نکته، ذیل این حدیث باقی می‌ماند که بگوییم. یکی معرفت چیست؟ یکی اینکه خب حالا این ضلال چطوری است؟

- ضلال و حیرت، نتیجه تولی به اولیاء طاغوت

آیا هر کسی خودش ضلال مستقلی دارد؟ یا همین طور که حیات طیبیه و نور، حیاتی ممتد از حیات امام و شعاعی از

اوست که در دیگران ظهور پیدا می‌کند، این ضلال هم [نظام و سلسله‌ای دارد؟] به نظر می‌آید ضلال هم این‌طور است. یعنی ضلال هم [اصالتاً] مال اولیاء ضلال و اولیاء طاغوت است. انسان‌هایی که در ضلال‌اند - چه آنهایی که ضال و شک‌اند و چه آنهایی که مغضوب و دشمن حقیقت ولایت حق هستند - به نحوی تحت تأثیر ولایت اولیاء طاغوت‌اند؛ یعنی ظلمت آنهاست که اینها را در ضلال نگه می‌دارد. متتها بعضی‌ها هستند که در ولایت باطل پیش می‌روند، کارشان به عداوت می‌رسد، ناصر دستگاه باطل هم می‌شوند. بعضی نه، از امام جدا می‌شوند، ولی به اعوان دستگاه اولیاء طاغوت تبدیل نمی‌شوند، لذا کارشان به عداوت نمی‌کشد.

این نکته را هم عرض کنم: عداوت با ائمه علیهم‌السلام هم، حقیقتش مال اولیاء طاغوت است؛ قرآن می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا﴾.^۱ عداوت دیگران، عداوت تبعی است؛

۱. ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنَّ يُوحَىٰ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ

یعنی [کسانی که] تحت آن دستگاه واقع می‌شوند، به اندازه پذیرش [ی که از] آن [اولیاء طاغوت دارند]، حقیقت عداوت هم در وجودشان پیدا می‌شود و به اندازه‌ای که دستگاه باطل را کمک می‌کنند، عداوت عینی آنها با نبی اکرم ﷺ واقع می‌شود.

لذا به نظر من، آن میدان جهاد اکبری که نبی اکرم ﷺ توضیح دادند، که از جهاد ظاهری مهمتر است،^۱ همین [تقابل باطنی دستگاه حق با دستگاه باطل] است. در باطن عالم، یک درگیری بین نبی اکرم ﷺ و اعدائشان وجود دارد و در باطن وجودی ما هم، شعبه‌ای از این درگیری هست. اگر ما مملکت وجودی خودمان را به ولی حق تسلیم کردیم، آن

←

وَمَا يَقْتَرُونَ؛ سوره انعام، آیه ۱۱۲. ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا﴾؛ سوره فرقان، آیه ۳۱.

۱. برای نمونه: «عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله بَعَثَ بِسَرِيَّةٍ فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ مَرَحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَمَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قَالَ جِهَادُ النَّفْسِ؛ الكافي،

وقت در این جهاد اکبر، خودمان را برای نبی اکرم ﷺ فتح کرده‌ایم. اما اگر مملکت وجودی و قوای خودمان را فتح نکردیم، یا در ضلال قرار می‌گیریم یا در عداوت. یعنی [اگر کسی] تحت ولایت اولیاء طاغوت قرار گرفت و در این میدان جهاد اکبر نتوانست مملکت وجودی خودش را به سوی نور و هدایت و حیات طیبه فتح کند، آن وقت در ضلالت و حیرت می‌ماند. این ضلالت و حیرت، ضلالت و حیرتِ اولیاء طاغوت است، همان طوری که صفات کریمه، شعاع وجودی نبی اکرم ﷺ است.

بر اساس حدیث عقل و جهل، تمام صفات عقل فقط در کسانی جمع می‌شود که حقیقت ولایت را درک می‌کنند، [یعنی در] انبیاء و مؤمنینِ ممتحن که حامل ولایت هستند. حتی سایر مؤمنین، تمام صفات نورانی را ندارند، تا [اینکه] به تبری کامل برسند و از جهل تنقیه شوند. اگر به تبری کامل رسیدند، اگر در هیچ صفتی از صفات به اولیاء طاغوت و دشمنان نبی اکرم ﷺ تَوَلَّی و تمسک نداشتند، آن وقت در

مقام انبیاء و عباد ممتحن قرار می گیرند و حقیقت ولایت را درک می کنند.^۱

به نظر می آید آن ضلال و کفر و نفاق که هست هم، ادامه ضلال و کفر و نفاق اولیاء طاغوت است. انسان به اندازه ای که به آن ولایت تمسک پیدا می کند، در ضلال و کفر و نفاق قرار می گیرد. این انسان به اصطلاح جزو جنود اولیاء طاغوت می شود. متنها بعضی فقط در مقام ضلال می مانند، بعضی در مقام کفر، بعضی در مقام نفاق. لذا روایات توضیح می دهد که مقصود از این جاهلیت، یک جاهلیت ظاهری [مربوط به] یک [برهه] زمانی و یک بستر

۱. «فَلَا تَجْتَمِعُ هَذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْنَادِ الْعَقْلِ إِلَّا فِي نَبِيٍّ أَوْ وَصِيٍّ نَبِيٍّ أَوْ مُؤْمِنٍ قَدْ اِمْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ أَمَّا سَائِرُ ذَلِكَ مِنْ مَوَالِينَا فَإِنَّ أَحَدَهُمْ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهِ بَعْضُ هَذِهِ الْجُنُودِ حَتَّى يَسْتَكْمَلَ وَ يَنْتَقِيَ مِنْ جُنُودِ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ فِي الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ وَ إِنَّمَا يُدْرَكُ ذَلِكَ بِمَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَ جُنُودِهِ وَ بِمُجَانِبَةِ الْجَهْلِ وَ جُنُودِهِ وَفَقْنَا اللَّهَ وَ إِيَّاكُمْ لَطَاعَتِهِ وَ مَرْضَاتِهِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۳.

اجتماعی نیست - شاید مقصود از آن «جَاهِلِيَّةٌ جَهْلَاءٌ»^۱ که در روایت آمده، همین [جاهلیت ظاهری] باشد - بلکه مقصود، یک جاهلیت فراگیرتر و بسیار سنگین‌تر است؛ آن جاهلیت، ولایت اولیاء طاغوت است...

اگر ما حیات طیبه و نور و هدایت را به محیط ولایت الله و ولایت معصوم تعریف کردیم، نقطه مقابلش که ضلال و کفر و نفاق باشد هم آثار ولایت اولیاء طاغوت است. بنابراین جریان ولایت اولیاء طاغوت، مبدأ این امر است. این یک نکته.

- استکبار و خودپرستی، ریشه و مبدأ جاهلیت

نکته دیگر اینکه شاخصه‌های [این جاهلیت] چیست؟ طبیعتاً هر کجا ولایت اولیاء طاغوت جاری بود، جاهلیت می‌شود. البته این جاهلیت، شرح صدر در کفر پیدا

۱. «عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً قَالَ نَعَمْ قُلْتُ جَاهِلِيَّةً جَهْلَاءَ أَوْ جَاهِلِيَّةً لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ قَالَ جَاهِلِيَّةٌ كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ وَ ضَلَالٍ؛ الكافي، ج ۱، ص ۳۷۷.

می‌کند،^۱ تمدن سازی می‌کند، مدنیت خودش را توسعه می‌دهد.

آثار جاهلیت چیست؟ جاهلیت چه کار می‌کند؟ اولین کاری که جاهلیت می‌کند این است که انسان را به نفسِ خود در مقابل خدای متعال دعوت می‌کند. حقیقت ولایت حق و حیات طیبه و نور، چیزی جز دعوت به سرچشمه حقیقت و حضرت حق نیست؛ [این ولایت و حیات و نور]، انسان را از خود عبور می‌دهد و به خدای متعال می‌رساند. اما جاهلیت اولیاء طاغوت، کارش این است که انسان را به استکبار علی الله دعوت می‌کند.

حدیث عقل و جهل را ملاحظه کرده‌اید؛ [درباره عقل می‌فرماید:] «فَقَالَ لَهُ أَذِبرْ فَأَذِبرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبِلَ»؛ [به او گفتند «پشت کن» پشت کرد، گفتند «روی بیاور» روی آورد. جهل چطور؟] «قَالَ لَهُ أَذِبرْ فَأَذِبرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَلَمْ يُقْبِلْ». او

۱. اشاره به این آیه شریفه: ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾؛ سوره نحل، آیه ۱۰۶.

اطاعت نمی‌کند، کارش استکبار علی الله است. خدای متعال به او فرمود «استکبرت» و لعنش کرد.^۱

[این جهل،] کارش هم دعوت به استکبار است. پس انسان را به استکبار علی الله - یعنی توجه به خود - دعوت می‌کند. برای خودش کبرiایی قائل می‌شود، برای خودش

۱. «عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ مَوَالِيهِ فَجَرَى ذِكْرُ الْعَقْلِ وَ الْجَهْلِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام اعْرِفُوا الْعَقْلَ وَ جُنْدَهُ وَ الْجَهْلَ وَ جُنْدَهُ تَهْتَدُوا قَالَ سَمَاعَةُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَا نَعْرِفُ إِلَّا مَا عَرَفْتَنَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْعَقْلَ وَ هُوَ أَوَّلُ خَلْقٍ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ مِنْ نُورِهِ فَقَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقْتُكَ خَلْقًا عَظِيمًا وَ كَرَّمْتُكَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِي قَالَ ثُمَّ خَلَقَ الْجَهْلَ مِنَ الْبَحْرِ الْأَجَاجِ ظُلْمَانِيًّا فَقَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَلَمْ يُقْبَلْ فَقَالَ لَهُ اسْتَكَبَرْتَ فَاعْنَهُمْ جَعَلَ لِلْعَقْلِ خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ جُنْدًا فَلَمَّا رَأَى الْجَهْلُ مَا أَكْرَمَ اللَّهُ بِهِ الْعَقْلَ وَ مَا أَعْطَاهُ أَضْمَرَ لَهُ الْعَدَاوَةَ فَقَالَ الْجَهْلُ يَا رَبِّ هَذَا خَلْقٌ مِثْلِي خَلَقْتَهُ وَ كَرَّمْتَهُ وَ قَوَّيْتَهُ وَ أَنَا ضِدُّهُ وَ لَا قُوَّةَ لِي بِهِ فَأَعْطَنِي مِنَ الْجُنْدِ مِثْلَ مَا أُعْطِيْتُهُ فَقَالَ نَعَمْ فَإِنْ عَصَيْتَ بَعْدَ ذَلِكَ أَخْرَجْتُكَ وَ جُنْدَكَ مِنْ رَحْمَتِي قَالَ قَدْ رَضِيتُ فَأَعْطَاهُ خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ جُنْدًا»؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۱-۲۲.

عزتی قائل می‌شود. همه اینها ذیل خطبه قاصعه حضرت [امیر[✳]] توضیح داده شده؛ حضرت در این خطبه، نسبت توحید و ولایت را توضیح می‌دهد، نقطه مقابلش هم ولایت ابلیس است که بحث ضلال است.^۱

پس آنچه در [جاهلیت] اتفاق می‌افتد این است که اولیاء طاغوت، ما را به خود دعوت می‌کنند. وقتی به خود دعوت کردند، وقتی استکبار علی الله اتفاق افتاد، خدای متعال ما را از محیط رحمت و ولایت خودش بیرون می‌برد. محیط رحمت، کجاست؟ ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾.^۲ [محیط رحمت، محیط] ولایت معصوم است دیگر؛^۳ [آن بزرگواران]

۱. رجوع شود به: نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۳. «عُمَرَ بْنَ جُبَيْرٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ[✳] فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَلَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ﴾ قَالَ الرَّحْمَةُ وَلَآيَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ[✳]؛ تأویل الآیات، ص ۵۲۹.

«مَعْدِنَ الرَّحْمَةِ» [هستند].^۱ وقتی در مقابل خدا استکبار کنیم، ما را از محیط رحمتش بیرون می‌کند. وقتی از محیط ولایت الله بیرون رفتیم، وارد محیط ولایت اولیاء طاغوت می‌شویم. پس شاخصه اصلی جاهلیت، دعوت به خود است، استکبار علی الله است.

- ظهور جاهلیت مدرن در قالب اومانیسیم و تمدن غرب

این استکبار، اشکال مختلفی پیدا می‌کند؛ می‌تواند در قالب اومانیسیم پیچیده قرن ۲۱ بشود، می‌تواند در قالب انانیت نفس دوره جاهلیت عرب بشود؛ هیچ فرقی نمی‌کند. یعنی در این جهت، جاهلیت مدرن اروپایی، هیچ فرقی با جاهلیت کهنه جزیره العرب ندارد؛ هر دو اساسش بر تفرعن است، هر دو تحت ولایت اولیاء طاغوت شکل می‌گیرد، هر دو بستر گسترش صفات رذیله است، هر دو بستر گسترش التذاذ و ابتهاج به نفس و خودپرستی است. البته [این] دعوت توسعه پیدا می‌کند، شرح صدر در کفر

۱. «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَوْضِعِ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ وَ مَهْبِطِ الْوَحْيِ وَ مَعْدِنِ الرَّحْمَةِ»؛ زیارت جامعه کبیره.

پیدا می‌شود، یک مدنیت پیچیده درست می‌شود، جامعه مدنی و الزاماتش درست می‌شود؛ ولی الزامات شهروندی مدرن، به معنای خروج از جاهلیت نیست، لذا تمامش دعوت به خود است، دعوت به دنیاست، دعوت به این حیات فانی است، چیز دیگری در آن نیست. ریشه همه اینها هم، دعوت به استکبار علی الله است؛ یعنی شاخصه اصلی جاهلیت و خروج از جاهلیت، عبارت است از استکبار بر خدا و سجده در برابر خدا.

رسیدن به مقام توحید - که هم ولایت است، هم حیات طیبه است، هم نور و هدایت است [و خلاصه،] همه چیز در آن هست - جز به ولایت امام و ولایت رسول الله واقع نمی‌شود. خروج از توحید هم، به ولایت اولیاء طاغوت است که انسان را دعوت به استکبار می‌کند. این همان میدان جهاد اکبر است. معصوم، ما را دعوت می‌کند به عبودیت، که حیات طیبه است، نور است، روح و راحتی و فلج و نجات و رضوان و همه چیز در آن هست. ابلیس هم، اولیاء طاغوت هم، ما را دعوت می‌کنند به استکبار علی الله. وقتی استکبار

علی الله واقع شد، مستکبرین را دور هم جمع می‌کنند و امام المستکبرین، آنها را سرپرستی می‌کند؛ تمدن می‌سازند، مدنیت پیچیده می‌سازند. این به معنای خروج از جاهلیت نیست؛ یعنی خودپرستی، چه در قالب‌های ساده اعمال شود و چه در ساختارهای پیچیده مدرن، خودپرستی است.

پرسش: یعنی همان در واقع عصیت جاهلی، یک مصداقی، در واقع یک شکلی از آن، در اروپا ظهور پیدا کرده؟

پاسخ استاد: مگر عصیت چیست؟ مگر ابلیس جز با عصیت، به مقام استکبار رسید؟^۱ عصیت یعنی به یک امر تکیه کنی و آن را پایگاه درگیری با خدای متعال قرار دهی، همان کاری که اومانیسم می‌کند. اومانیست‌ها چه کار

۱. «فَعَدُّوْا اللّٰهَ اِمَامُ الْمُتَعَصِّیْنَ وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِیْنَ الَّذِی وَضَعَ اَسَاسَ الْعَصِیَّهٖ وَ نَازَعَ اللّٰهَ رِءَاۤءَ الْجَبْرِیَّهٖ وَ اِدَّرَعَ لِبَاسَ التَّعَزُّزِ وَ خَلَعَ قِنَاعَ التَّنْذِلِ اَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ صَغَرَهُ اللّٰهُ بِتَكْبُرِهِ وَ وَضَعَهُ بِتَرْفُعِهِ فَجَعَلَهُ فِی الدُّنْیَا مَذْحُورًا وَ اَعَدَّ لَهُ فِی الْاٰخِرَةِ سَعِیْرًا»؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، «رأس العصیان».

می‌کنند؟ به دارایی‌های انسان تکیه می‌کنند. مگر ابلیس چه می‌کرد؟ مگر ابلیس می‌گفت من اینها را از خودم دارم؟! [نه،] می‌گفت ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ﴾.^۱ می‌گفت: تو داده‌ای، ولی بالاخره من آتش هستم و شأنی دارم، ولو تو داده‌ای. عصبیت یعنی روی یک پایگاه تکیه کنی - ولو آن پایگاه را از خدا بدانی - و بعد همان پایگاه را مقابل حضرت حق قرار بدهی و بخواهی با آن خدا را محاکمه کنی و به جای اینکه تسلیم شوی عناد کنی. مگر در دوره مدرن، اومانیست‌ها چه کار می‌کنند؟! اومانیست‌ها مثل ابلیس‌اند. ابلیس که نمی‌گفت «خدا من را خلق نکرده». اومانیست‌های موحد، مثل ابلیس‌اند، ملحدینشان که هیچ! یعنی می‌گویند: «خدا ما را خلق کرده، ولی بعد از اینکه خلق کرد، ما خودمان شأنی در مقابل خدای متعال داریم؛ این شأن، محترم است و باید حدودش رعایت شود، لذا پایگاه حقوق اجتماعی می‌شود». دور انبیاء و آموزه‌های قدسی هم خط می‌کشند و حوزه

۱. ﴿قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۱۲.

حیات اجتماعی انسان را اصلاً حوزه دخالت وحی و انبیاء و ولایت الله نمی دانند.

پرسش: یعنی در واقع به بیان دیگر همه مناسبات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ای که منهای خدا و نسبتش با خداوند و ولایت خداوند شکل می گیرد، مناسبات جاهلی است ولو در ظاهر مدرن و...

پاسخ استاد: پس جاهلیت، [صرفاً] جاهلیت جزیره العرب نیست. آنچه جاهلیت جزیره العرب را جاهلیت کرده، اعراض از خدای متعال است؛ و گرنه مردمی که موحدند ولی زندگی ساده ای دارند، اهل جاهلیت نیستند.

پس مقدمه اول این است: خروج از جاهلیت، به درک حقیقت توحید و مراتب توحید واقع می شود و جاهلیت، سیر در درجات استکبار است. مقدمه دوم هم این است: سیر در درجات استکبار، به ولایت اولیاء طاغوت و ائمه استکبار واقع می شود و سیر در درجات قرب هم به ائمه نور واقع می شود. لذا درک حقیقت ولایت ائمه حق علیهم السلام، خروج از جاهلیت است. این خروج، استمرار هم دارد؛ یعنی [کسانی

که متولی به اولیای الهی هستند،] دائماً دارند از جاهلیت به سمت معرفت می‌روند، از جهل به سمت عقل سیر می‌کنند، از استکبار به سمت عبودیت سیر می‌کنند، ﴿يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾؛^۱ این ولایت، ولایتی است که مستمراً سیر در نور می‌دهد. آن طرف هم، یک سیر تدریجی است، ﴿يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾؛ این سیر تدریجی، یک ظلمات پیچیده‌تر درست می‌کند، یک تفرعن شرح صدر یافته‌تر درست می‌کند، [ولی] باز هم تفرعن است، فرعونیت نفس است.

۳. ضرورت بسط ولایت حقه در حیات اجتماعی

پرسش: حالا پرسشی که اینجا مطرح می‌شود این است که خروج از این جاهلیت، یک وقت در واقع ما در حوزه روابط فردی مطرح می‌کنیم، می‌گوییم فرد خودش در واقع

۱. ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۵۷.

می‌خواهد از جاهلیت خارج بشود و از ظلمت خارج بشود و به نور در واقع منتهی بشود. یک وقت بحث از این است که ما می‌خواهیم جامعه‌ای را از ظلمت خارج بکنیم و به نور داخل کنیم و از جاهلیت نجاتش بدهیم. این در واقع به چه شکلی می‌شود متصور بشود؟

پاسخ استاد: انسان‌ها غیر از حیات فردی، یک حیات اجتماعی هم دارند. این یک بحث جدی و پردامنه و از مباحث بنیادین جامعه‌شناسی است. اگر بپذیریم که انسان یک حیات اجتماعی هم دارد، [آن وقت] غیر از اینکه حیات فردی‌اش باید نورانی به نور ولایت شود، حیات اجتماعی‌اش هم باید نورانی به نور ولایت شود. یعنی باید یک جامعه‌پردازی حول امام شکل بگیرد، به طوری که همه شئون حیات اجتماعی، در بستر تولی به ولایت الله و ولایت امام معصوم قوام پیدا کند؛ این معنای تحقق توحید در حیات اجتماعی انسان است.

این امر می‌طلبد که مناسبات اجتماعی (همدلی‌ها، همفکری‌ها، همکاری‌ها) و بعد از آن، ایجاد ساختارهای

اجتماعی و عقلانیت اجتماعی و... همگی تعاون بر برّ و تعاون در امر ولایت باشد.^۱ اگر همه شئون حیات اجتماعی انسان‌ها همکاری در موضوع ولایت الله باشد، حیات اجتماعی این جامعه هم نورانی به نور ولایت می‌شود. اما اگر انسان‌ها در حوزه حیات باطنی متولی [به ولایت الله] باشند ولی در حوزه حیات اجتماعی خود این کار را نکنند، در حوزه حیات اجتماعی‌شان به ولایت نرسیده‌اند.

منتها انسانهایی که در حیات اجتماعی به ولایت نمی‌رسند، دو دسته‌اند: یک دسته هستند که إعراض و تبری از ولایت باطل دارند، ولی فضای حیات اجتماعی، فضایی آلوده به ظلمت است، ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ﴾.^۲

۱. اشاره به آیه شریفه: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾؛ سوره مائده، آیه ۲. «عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ... نَحْنُ الْبِرُّ وَالتَّقْوَىٰ»؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۴.

۲. ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾؛ سوره نور، آیه ۴۰.

اما یک موقع می بینید که انسان‌ها در حوزه حیات اجتماعی خود، متولی به ولایت طاغوت هستند، یعنی [آن را] می پسندند.

من به نظرم می آید که نکته اساسی اینجاست: اگر انسان دستگاه خدای متعال و نبی اکرم ﷺ را خیر محض ببیند و اعتماد مطلق به آن داشته باشد و دستگاه اولیاء طاغوت را شر محض ببیند [و هیچ اعتمادی به آن نداشته باشد] - شاید معنای ایمان همین باشد - سالم می ماند؛ این انسان، اگر در فضای باطل هم قرار گرفت، آن نور امام را دارد. به هر حال، هنوز جامعه حول امام به شکل کامل شکل نگرفته؛ [بله،] یک جامعه [حد] اقلی هست، امیرالمؤمنین ﷺ بعد از سقیفه دوباره شروع کردند و این جامعه را به بار آوردند و یک جامعه‌ای درست کردند، ولی این جامعه آرام آرام دارد شکل می گیرد تا به عصر ظهور برسیم. اما کفر، جامعه خودش را به مرحله شرح صدر رسانده و همه عرصه‌های حیات را پر

کرده، «بَعْدَ مَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا».^۱ انسانی که در این شرایط زندگی می‌کند، اگر إعراض از این ولایت داشته باشد، این ظلمات، او را نمی‌گیرد. اینکه این قدر به ما می‌گویند «لعن کنید»، نکته‌اش همین است. خدای متعال آنها را لعن می‌کند و از رحمت خارج می‌کند؛^۲ ما باید همین لعن را داشته باشیم تا ظلمات آنها ما را نگیرد.

۱. تعبیری در وصف دوران پیش از ظهور که در روایات متعدد و در ادعیه و زیارات مربوط به حضرت ولی عصر علیه السلام آمده است؛ از جمله کلینی نقل می‌کند: «عَنْ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُكَ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُكَ هُوَ قَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُكَ وَلَدُكَ فَقَالَ لَا قُلْتُ مَنْ هُوَ قَالَ الَّذِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الْأَئِمَّةِ كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بُعِثَ علیه السلام عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ صلی الله علیه و آله»؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۴۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۶۵، «باب ما ورد من إخبار الله و إخبار النبی صلی الله علیه و آله بالقائم علیه السلام من طرق الخاصة و العامة».

۲. [خداوند در آیات متعدد قرآن، ابلیس و کافران و ظالمان و کاذبان و... را لعن می‌کند؛ برای نمونه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ

اگر این تبری و لعن بود، اگر این صف‌بندی و به دنبالش قتال و درگیری بود، این انسانی که تسلیم ولایت باطل نشده [دیگر] در حیات اجتماعی ولایت باطل منحل نمی‌شود. اما اگر حیات اجتماعی آنها را قبول کرد، [ظلمانی می‌شود]. عرض کردم، نقطه آغازش هم اینجاست که انسان خیری در آن طرف ببیند، [مثلاً] بگوید: تمدنشان خوب است، رفاهشان خوب است. [همین] «خوب است»، موجب می‌شود که انسان تولی پیدا کند؛ چون وقتی انسان چیزی را زیبا دید، [آن را] می‌خواهد [و به آن] تولی پیدا می‌کند. لعن و برائت، برای همین است که انسان در آن طرف اصلاً زیبایی نبیند؛ اگر این‌طور شد، آن وقت قابلیت پیدا می‌کند

←

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿۱۶۱﴾؛ سوره بقره، آیه ۱۶۱.

که در آن دوره نورانی شدن حیات اجتماعی به ولایت امام،^۱ دوباره رجعت کند.^۲ این نکته اول.

۱. اشاره به این آیه شریفه و تفسیرش: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾؛ سوره زمر، آیه ۶۹. «حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ فِي قَوْلِهِ: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ قَالَ رَبُّ الْأَرْضِ يُعْنَى إِمَامُ الْأَرْضِ، فَقُلْتُ: فَإِذَا خَرَجَ يَكُونُ مَاذَا؟ قَالَ إِذَا يَسْتَعْنِي النَّاسُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ نُورِ الْقَمَرِ وَ يَجْتَزُونَ بِنُورِ الْإِمَامِ»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۵۳.

۲. [بازگشت بعضی مؤمنین به عالم دنیا در دوران ظهور و همچنین در دوران رجعت، از مسلمات روایات و ادعیه است؛ برای نمونه در باب ظهور آمده:] «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ إِذَا قَامَ قَائِمٌ آلُ مُحَمَّدٍ اسْتَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ الْكَعْبَةِ سَبْعَةً وَ عَشْرِينَ رَجُلًا خَمْسَةَ عَشَرَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى الَّذِينَ يَقْضُونَ بالحق وَ بِهِ يَعْدِلُونَ عليه السلام وَ سَبْعَةً مِنْ أَصْحَابِ الْكَهْفِ وَ يُوشَعَ وَصَى مُوسَى وَ مُؤْمِنَ آلِ فِرْعَوْنَ وَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ وَ أَبَا دُجَانَةَ الْأَنْصَارِيِّ وَ مَالِكَ الْأَشْجَرِيِّ»؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۲. همچنین در باب رجعت نقل شده: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ حُمْرَانَ بْنَ أَعْيَنَ وَ أَبَا الْخَطَّابِ يُحَدِّثَانِ جَمِيعًا قَبْلَ أَنْ يُحَدِّثَ أَبُو الْخَطَّابِ مَا أَحَدَّثَ أَنَّهُمَا سَمِعَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُ وَ يَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام، وَ إِنَّ الرِّجْعَةَ لَيْسَتْ

- صف‌بندی و درگیری همه‌جانبه برای تحقق ولایت اجتماعی
 نکته دیگر این است که طبیعتاً سیر به طرف آن حیات اجتماعی هم تدریجی واقع می‌شود؛ در این سیر، یک تدریج و یک صف و قتال هست. اول باید صف‌بندی شکل بگیرد، بعد هم درگیری همه‌جانبه است، درگیری «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» است. مؤمنین باید در همه میدان‌ها جنگ کنند؛ یعنی هم جنگ فرهنگی داریم، هم جنگ اقتصادی داریم، هم جنگ سیاسی. یک جنگ و درگیری همه‌جانبه بین جبهه حق و جبهه باطل است که آرام‌آرام بستر تحقق نظام اجتماعی حول محور امام* را ایجاد می‌کند.

پس بر خلاف آنچه بعضی از طوایف عرفا گفته‌اند، [صرف] اینکه در حیات باطنی خودمان نورانی به نور ولایت

←

بِعَامَّةٍ بَلْ هِيَ خَاصَّةٌ، لَا يَرْجِعُ إِلَّا مَنْ مَحْضُ الْإِيْمَانِ مَحْضًا أَوْ مَحْضُ الشَّرْكَ مَحْضًا؛ مختصر البصائر، ج ۱، ص ۱۰۶. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۹، «باب الرجعة».

الله بشویم و این ولایت را قبول کنیم، کافی نیست. من امتیاز امام (ره) را از عرفای دیگر در همین می بینم؛ آن غیرتی که مرحوم امام نسبت به ولایت الله دارند، ایشان را به مرزی از بلوغ در درک ولایت رسانده که می خواهند این ولایت را وارد حیات اجتماعی بشر کنند؛ لذا می گویند: «تا شرک و کفر هست، مبارزه هست و تا مبارزه هست، ما هستیم»؛^۱ [یعنی] تا پرچم توحید بر همه قلل رفیع عالم به اهتزاز نیاید، مبارزه هست و تا مبارزه هست، ما هستیم. به نظر من، تفاوت امام با بقیه (در عرفانشان) این است که می خواهند حقیقت ولایت حق را در مقیاس حیات اجتماعی جاری کنند.

همان گونه که یک عارف برای خودش مأموریت قائل است که نفوس را سرپرستی کند و آنها را به نور ولایت الله و ولایت امام رهبری کند، یک عارف جامع کامل باید برای خودش مأموریت قائل باشد که حیات اجتماعی را [هم]

۱. تعبیر مرحوم امام در پیام مربوط به قبول قطعنامه ۵۹۸، در ۲۹ تیر

نورانی به نور ولایت کند. [بله،] ما هم قبول داریم که دین فقط در شریعت خلاصه نمی‌شود؛ باطن دین، ولایت و توحید و آن اذکار و آداب است. ولی نکته این است که [آیا] آن باطن فقط باید در عرصه حیات فردی جاری شود یا عرصه حیات اجتماعی و تاریخی هم باید متحقق به آن حقیقت شود؟

دستگاه ابلیس تلاش می‌کند که همه عرصه‌های حیات را از حوزه ولایت الله بیرون ببرد و مناسبات ولایت خودش را در آن جاری کند؛ این می‌شود ظلم و جور. من مکرر عرض کرده‌ام که ظلم و جور، چیزی نیست جز مناسبات ولایت ائمه نار و اولیاء طاغوت و اولیاء ظلمات، و عدل هم چیزی نیست جز مناسبات ولایت الله و ولایت حقه که همان تناسبات ولایت نور است.^۱

۱. برای نمونه، رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۸۷، «باب أنهم [❁] و ولایتهم العدل و المعروف و الإحسان و القسط و المیزان و ترک ولایتهم و أعداءهم الکفر و الفسوق و العصیان و الفحشاء و

دستگاه ابلیس تلاش می کند که عرصه حیات اجتماعی انسان ها را به آن سمت ببرد و بعد که او را پذیرفتند، آرام آرام حیات فردی آنها را هم منحل می کند. لذا من به نظرم می آید که سکولاریست های مسلمان، در حوزه حیات فردی هم ظلمانی می شوند؛ خیال می کنند که می توانند حیات فردی خود را از عرصه حیات اجتماعی جدا کنند؛ وقتی آنجا ولایت ابلیس و اولیاء طاغوت را انکار می کنند، کم کم اینجا هم انکار می کنند. نتیجه این می شود: همان آدمی که ادعای عرفان می کند، کم کم می گوید «نبی اکرم^ﷺ ولی نیست، اسوه است»؛ بر خلاف نص قرآن که می فرماید ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾^۱، او می گوید حضرت

←

المنکر و البغی»؛ ص ۲۲۱، «باب أنهم عليهم السلام المظلومون و ما نزل فی ظلمهم».

۱. ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴾؛
سوره احزاب، آیه ۶.

اسوه است! چرا؟ چون وقتی آن ظلمات را قبول کرد، دیگر نمی تواند ولایت نبی اکرم ﷺ را بپذیرد؛ [چون] ولایت اولیاء طاغوت با ولایت حضرت جمع نمی شود.

این روشنفکرها خیال می کنند که با ادعای - به اصطلاح - منورالفکری می توانند از آن ظلمات نجات پیدا کنند! [قرآن می فرماید:] ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا﴾؛^۱ [در این تاریکی، حتی] مؤمن [هم] دست خود و مقدورات خود را نمی بیند.^۲ ﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾؛ فقط نور امام است که می تواند کار کند.

۱. ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾؛ سوره نور، آیه ۴۰.

۲. در روایت صالح بن سهل از امام صادق ﷺ در تفسیر این آیه آمده: «قُلْتُ ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ﴾ قَالَ الْأَوَّلُ وَ صَاحِبُهُ ﴿يَغْشَاهُ مَوْجٌ﴾ الثَّالِثُ ﴿مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ﴾ ظُلُمَاتُ الثَّانِي ﴿بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾ مُعَاوِيَةُ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ فَتَنَ بَنِي أُمَيَّةَ ﴿إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ﴾ الْمُؤْمِنُ فِي ظُلْمَةٍ فَتَتَبِعُهَا لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا...»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۵.

کسی که در حیات اجتماعی اش متولی [به طاغوت] شد و آن جاهلیت را قبول کرد، آن جاهلیت آرام آرام عرصه حیات باطنی اش را هم فتح می کند، در حیات باطنی اش هم به جاهلیت می رسد، نور هدایت و ولایت و حیات طیبه از او گرفته می شود. لذا همین طوری که در عرصه حیات باطنی خود باید نسبت به جریان ولایت الله حساس باشیم، [در عرصه حیات اجتماعی هم باید به این امر اهتمام داشته باشیم.]

می دانید که این ولایت، باطن دین است.^۱ بله، بدون شریعت نمی شود به کمال رسید، ولی بدون ولایت، به طریق

۱. برای نمونه: «عَنْ جَابِرٍ قَالَ: قَرَأَ رَجُلٌ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ ❁ ﴿وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً﴾، قَالَ: أَمَّا النِّعْمَةُ الظَّاهِرَةُ فَهُوَ النَّبِيُّ ❁ وَ مَا جَاءَ بِهِ مِنْ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَوْحِيدِهِ وَ أَمَّا النِّعْمَةُ الْبَاطِنَةُ فَوَلَايَتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ عَقْدُ مَوَدَّتِنَا؛ فَاعْتَقَدَ وَ اللَّهُ قَوْمٌ هَذِهِ النِّعْمَةُ الظَّاهِرَةُ وَ الْبَاطِنَةُ وَ اعْتَقَدَهَا قَوْمٌ ظَاهِرُهُ وَ لَمْ يَعْتَقِدُوا بَاطِنَهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ❁ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ ❁ فَفَرِحَ رَسُولُ اللَّهِ عِنْدَ نَزْوِلِهَا إِذْ لَمْ يَتَقَبَّلْ

اولی نمی شود به کمال رسید.^۱ نمی شود دین را در ولایت خلاصه کرد؛ بی شک شریعت، مناسک ولایت است.^۲ ولی به

←

اللَّهُ تَعَالَى إِيْمَانَهُمْ إِلَّا بَعْدَ وَلَّائِنَا وَ مَحَبَّتِنَا؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۶۵-۱۶۶.

۱. «عَنِ الْهَيْثَمِ التَّمِيمِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا هَيْثَمُ التَّمِيمِيُّ إِنَّ قَوْمًا آمَنُوا بِالظَّاهِرِ وَ كَفَرُوا بِالْبَاطِنِ فَلَمْ يَنْفَعَهُمْ شَيْءٌ وَ جَاءَ قَوْمٌ مِنْ بَعْدِهِمْ فَأَمَنُوا بِالْبَاطِنِ وَ كَفَرُوا بِالظَّاهِرِ فَلَمْ يَنْفَعَهُمْ ذَلِكَ شَيْئًا وَ لَا إِيْمَانٌ بِظَاهِرٍ [إِلَّا بِبَاطِنٍ] وَ لَا بِبَاطِنٍ إِلَّا بِظَاهِرٍ»؛ بصائر الدرجات، ص ۵۳۶.

۲. برای نمونه: «عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بَرٍّ... وَ عَدُوْنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلُّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ... فَكَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعَنَا وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعٍ غَيْرِنَا»؛ الکافی، ج ۸، ص ۲۴۲. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَارْدٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام حَدِيثٌ رَوَى لَنَا أَنَّكَ قُلْتَ إِذَا عَرَفْتَ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ. فَقَالَ قَدْ قُلْتَ ذَلِكَ. قَالَ قُلْتُ: وَ إِنْ زَنَوْتُ أَوْ سَرَقْتُ أَوْ شَرِبْتُ الْخَمْرَ؟ فَقَالَ لِي ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾، وَ اللَّهُ مَا أَنْصَفُونَا أَنْ نَكُونَ أَحَدُنَا بِالْعَمَلِ وَ وَضِعَ عَنْهُمْ! إِنَّمَا قُلْتُ: إِذَا عَرَفْتَ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ مِنْ قَلِيلِ الْخَيْرِ وَ كَثِيرِهِ فَإِنَّهُ يُقْبَلُ مِنْكَ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۴۶۴.

طریق اولی، نمی توان دین را در شریعت خلاصه کرد؛^۱ باید حقیقت ولایت در حوزه باطنی درک شود. در حوزه حیات اجتماعی هم همین طور است؛ یعنی ما نمی گوییم «حیات اجتماعی [باید] فقهی اداره شود»، [بلکه] می گوییم [باید] دینی اداره شود، جریان ولایت الله در آن واقع شود، البته شرایع و مناسکی هم می خواهد.

- دستگاه تمدنی غرب، بزرگترین مانع تحقق دین و ولایت اجتماعی

پرسش: خب بالطبع این حاکمیت ولایت الله بر مناسبات اجتماعی، شکل اتم و کاملش در زمان ظهور ولی الله الاعظم در واقع محقق می شود. اما خب تا قبل از آن زمان، ما می توانیم مراتبی را برایش قائل بشویم.

۱. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۳۷۴، «بَابُ فِيمَنْ دَانَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنَ اللَّهِ جَلَّ جَلَّالُهُ»؛ الغيبة (للنعمانی)، ص ۱۲۷، «ما روی فیمن شک فی واحد من الأئمة أو بات ليلة لا يعرف فيها إمامه أو دان الله عز و جل بغير إمام منه». همچنین در کتاب بحار الانوار رجوع شود به: ج ۲۷، ص ۱۶۶، «باب أنه لا تقبل الأعمال إلا بالولاية»؛ ج ۶۹، ص ۱۳۱، «كفر المخالفين و النصاب و ما يناسب ذلك».

پاسخ استاد: نمی شود ما برای تحقق ولایت اجتماعی امام تلاش نکنیم. اصلاً حقیقت معروف، چیزی جز ولایت امام و ولایت الله نیست و حقیقت منکر هم چیزی جز ولایت اولیاء طاغوت نیست. این همان حدیثی است که امام صادق علیه السلام به ابوحنیفه فرمودند؛ سؤال کرد: معروف چیست؟ حضرت فرمودند: «الْمَعْرُوفُ يَا أَبَا حَنِيفَةَ الْمَعْرُوفُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ الْمَعْرُوفُ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ وَ ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ». پرسید: پس منکر چیست؟ فرمودند: «الَّذَانِ ظَلَمَاهُ حَقَّهُ وَ ابْتَزَاهُ أَمْرَهُ وَ حَمَلَا النَّاسَ عَلَى كَيْفِهِ»؛ کسانی که مردم را اهرم بر علیه امام کردند و با این اهرم، امام را مهجور کردند.^۱ پس اصلاً حقیقت امر به معروف یعنی تلاش برای

۱. «رَوَى الشَّيْخُ الْمُفِيدُ رَحِمَهُ اللَّهُ بِإِسْنَادِهِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ السَّائِبِ الْكَلْبِيِّ قَالَ: لَمَّا قَدِمَ الصَّادِقُ علیه السلام الْعِرَاقَ نَزَلَ الْحِيرَةَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو حَنِيفَةَ وَ سَأَلَهُ مَسَائِلَ وَ كَانَ مِمَّا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ فَقَالَ علیه السلام الْمَعْرُوفُ يَا أَبَا حَنِيفَةَ الْمَعْرُوفُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ الْمَعْرُوفُ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ وَ ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام قَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَا الْمُنْكَرُ قَالَ الَّذِينَ ظَلَمَاهُ حَقَّهُ وَ ابْتَزَاهُ أَمْرَهُ وَ حَمَلَا النَّاسَ عَلَى كَيْفِهِ. قَالَ أَلَا مَا هُوَ أَنْ تَرَى الرَّجُلَ عَلَى مَعَاصِي اللَّهِ

تحقق ولایت و نهی از منکر هم یعنی جلوگیری از گسترش ولایت اولیاء طاغوت. در عرصه حیات اجتماعی هم همین طور است؛ باید تلاش کنیم که منکر تعطیل شود و معروف اقامه شود. اصلاً معنا ندارد که انسان نسبت به این منکر عظیم بی تفاوت باشد، [بعد هم] بگوید «من نهی از منکر می‌کنم»؛ [ولایت آنها] اصل همه منکرات است، «عَدُوْنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ»^۱ و ما باید جلوی تحقق آن در عرصه حیات اجتماعی را بگیریم.

متأسفانه، متأسفانه عده‌ای از کسانی که حقیقتاً ولایت معصوم را قبول دارند و خودشان را ولایتی می‌نامند، به عرصه حیات اجتماعی که می‌رسد، دنبال اقامه ولایت نیستند و با ولایت اولیاء طاغوت درگیر نمی‌شوند! همان که عرض کردم: دستگاه تمدنی اولیاء طاغوت را خیر می‌دانند! من

←

فَتَنَّهُا عَنْهَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ * لَيْسَ ذَاكَ بِأَمْرٍ بِمَعْرُوفٍ وَلَا نَهْيٍ عَنْ مُنْكَرٍ إِنَّمَا ذَاكَ خَيْرٌ قَدَمَهُ»؛ تأویل الآيات، ص ۸۱۶.

نمی‌دانم اینها چطور می‌گویند که ما ولایت معصوم را [قبول داریم]؟! بعد [هم] با اقدام بر [اقامه] حکومت [دینی] درگیر می‌شوند! در حالی که اقدام بر حکومت، از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است.

امر به معروف و نهی از منکر که تعطیل‌بردار نیست؛ این فرع در هیچ دوره‌ای قابل تعطیلی نیست. بنابراین تلاش برای جلوگیری از بسط ولایت باطل، همین طوری که در حوزه فردی و باطنی [لازم] است، در حوزه حیات اجتماعی هم [لازم] است. نباید بگذاریم که حیات اجتماعی، عرصه دنیاپرستی شود؛ حیات اجتماعی هم باید عرصه توحید و پرستش خدای متعال باشد. پس این هم از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است. شیطان می‌خواهد ولایت خودش را در حیات اجتماعی جاری کند، اعداء ائمه می‌خواهند ولایت خودشان را در حیات اجتماعی جاری کنند؛ ما نباید بگذاریم.

من تعجب می‌کنم، بعضی‌ها جلو این منکر را نمی‌گیرند، [بعد] می‌خواهند با منکرهای کوچک بجنگند! یعنی با

ولایت اولیاء طاغوت که محور اقامه کفر و فساد است درگیر نمی‌شوند، [ولی] با مصادیقش که معاصی در فروع است، درگیر می‌شوند؛ این را نهی از منکر می‌دانند، آن را نمی‌دانند! با هالیوود و اقامه‌کنندگان فحشا درگیر نمی‌شوند، [ولی] با کسی که تحت تأثیر آن فضا پوشش مناسب ندارد - که [البته] پوشش نباید نامناسب باشد - درگیر می‌شوند. نمی‌گوییم که با این منکر درگیر نشویم! اما چرا آن منکر را نمی‌بینند؟! چرا منکرهای بزرگ فرهنگی و سیاسی و اقتصادی را نمی‌بینند؟!

دستگاه تمدنی غرب، مدعی بسط لیبرال - دموکراسی به کل جهان است و جنگ با اسلام را جنگ گسترش دموکراسی می‌داند. [این دستگاه،] مقابل ولایت حق است. آنها خوب می‌فهمند که مدل اداره اسلام، مدل دموکراسی نیست. جایگاه مردم در حکومت دینی، غیر از دموکراسی است؛ در حکومت دینی، مردم یک نقش حقیقی دیگری را ایفا می‌کنند؛ این خیمه‌شب‌بازی که اینها درست کرده‌اند، [غیر از آن چیزی است که در حکومت دینی اتفاق می‌افتد.]

آنها این را می فهمند؛ لذا لشکرکشی می کنند تا لیبرال-دموکراسی را جهانی کنند، ایدئولوژی خودشان را جهانی کنند، فرهنگ خودشان را جهانی کنند، فرهنگ اهل بیت علیهم السلام و فرهنگ اسلام را یک فرهنگ تبعی و [به تعبیری] خرده فرهنگ کنند. ما باید با این تمدن درگیر شویم؛ مگر می شود در مقابلش سکوت کرد؟! مأموریت ما همین [درگیری] است.

آیا می توانیم [درگیر شویم؟] قطعاً ما نمی توانیم ظهور را محقق کنیم، ولی به وظیفه خودمان که می توانیم عمل کنیم. البته این را هم قبول دارم که اقدامات بزرگ، شخصیت های خودش را می خواهد؛ لذا من به خیلی از فقهایی که در طول تاریخ، اقدام حضرت امام (ره) را نکردند، حتماً حق می دهم، چون نمی توانستند.

یک نکته را عرض کنم: در بعضی از روایات نقل شده که می آمدند به حضرت می گفتند: آقا! برویم اقدام کنیم! حضرت می فرمود: نروید، شما شکست می خورید، چون در

صحیفه فاطمیه نیست.^۱ این خیلی مهم است. می دانید صحیفه فاطمیه، کتابی است که جبرئیل برای حضرت زهرا ﴿می آورد و املاء می کرد و حضرت امیرؑ می نوشتند. در این کتاب، احکام نیست، بیان حوادث مهمی است که به سمت عصر ظهور واقع می شود.^۲ آن وقت در صحیفه نور

۱. برای نمونه: «عَنْ فَضِيلِ بْنِ سَكْرَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ؑ فَقَالَ يَا فَضِيلُ أَتَدْرِي فِي أَيِّ شَيْءٍ كُنْتُ أَنْظُرُ قَبِيلُ قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ كُنْتُ أَنْظُرُ فِي كِتَابِ فَاطِمَةَ ؑ لَيْسَ مِنْ مَلِكٍ يَمْلِكُ الْأَرْضَ إِلَّا وَهُوَ مَكْتُوبٌ فِيهِ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ وَ مَا وَجَدْتُ لَوْلَدِ الْحَسَنِ فِيهِ شَيْئًا؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۴۲. رجوع شود به: بصائر الدرجات، ص ۱۶۸، «باب فی الأئمة عندهم الكتب التي فيها أسماء الملوك الذين يملكون».

۲. «عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ؑ يَقُولُ تَظْهَرُ الزَّانَادَةُ فِي سَنَةِ ثَمَانَ وَعَشْرِينَ وَمِائَةٍ وَ ذَلِكَ أَنِّي نَظَرْتُ فِي مُصْحَفِ فَاطِمَةَ ؑ قَالَ قُلْتُ وَ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا قَبَضَ نَبِيَّهُ ؑ دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ ؑ مِنْ وَفَاتِهِ مِنَ الْحُزْنِ مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَرْسَلَ اللَّهُ إِلَيْهَا مَلَكًا يُسَلِّي غَمَّهَا وَ يُحَدِّثُهَا فَشَكَتَ ذَلِكَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ؑ فَقَالَ إِذَا أَحْسَسْتَ بِذَلِكَ وَ سَمِعْتَ الصَّوْتَ قُولِي لِي فَأَعْلَمْتُهُ بِذَلِكَ فَجَعَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ؑ يَكْتُبُ كُلَّ مَا سَمِعَ حَتَّى أَثْبَتَ

مرحوم امام می‌دیدم - با دو واسطه موثق هم، مستند از ایشان شنیده‌ام - که فرمودند: شاید قضیه انقلاب ما در صحیفه فاطمیه باشد.^۱ همین طوری که نمی‌شود کسی وارد این

←

مِنْ ذَلِكَ مُصْحَفًا قَالَ ثُمَّ قَالَ أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَلَكِنْ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَكُونُ؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۴۰.

۱. «شاید آنچه بر ذریه مبارکه او در طول تاریخ الی یوم القیمه از جانب ستمگران و جباران و غاصبان حقوق بشر وارد شده و خواهد شد در آن صحیفه شریفه که دست به دست ائمه اطهار علیهم‌السلام دور زده و اکنون نزد حضرت بقیه‌الله اعظم ارواحنا فداه می‌باشد و مورد استفاده از اسرار آن قرار گرفته‌اند باشد و گوئی در آن علم بانچه تحقق دارد هست چنانچه در روایات است و البته آنچه بر ذریه او می‌گذرد شعبه ایست از آن در مصحف فاطمه اگر مراد از ذریه اولاد او الی یوم القیمه باشد و اگر مقصود همه شیعیان علی بن ابی طالب و ائمه معصومین باشد که در روایات می‌توان استفاده کرد آنچه بر شیعیان از ستمگران عالم گذشته و خواهد گذشت در آن هست و قضایای امروز ما در آن صحیفه شریفه است که نزد حضرت بقیه‌الله روحی فداه است؛ صحیفه امام خمینی، ج ۲۰، ص ۴-۵.

میدان شود؛ من احساسم این است که کار امام از آنجا نشأت می‌گیرد و لذا در مقابل این همه دشمنی، ماندگار شده است. احسان نراقی در زمان پهلوی، مسئول جشن هنر شیراز بود. چند سال قبل گفته بود: میزان سرمایه‌گذاری‌ای که غرب در ربع قرن بعد انقلاب اسلامی بر علیه جمهوری اسلامی کرده، در مجموع بیش از کل سرمایه‌گذاری‌ای است که در چهل سال جنگ سرد، بر علیه کلّ بلوک شرق کرده! اینکه [انقلاب در برابر این همه دشمنی] مانده، برای همین است؛ همین قصه صحیفه فاطمیه است. [بله،] این را می‌پذیریم که هر کسی نباید پا به رکاب کند؛ ولی وقتی یک مرجع جامع الشرایط چنین و چنان آمد و کار را هم جلو برد، باید پای او بایستیم دیگر. لذا یکی مثل مرحوم آیت الله گلپایگانی هم می‌فرمودند: اگر ما اصل تأسیس حکومت را لازم ندانیم، حفظش را واجب می‌دانیم. نمی‌شود که نسبت به این معروف، کوتاه آمد و بی تفاوت بود.

مهمترین شاخصه جاهلیتی که در حدیث آمده، خودمحوری است، رجوع به خود است، نفس‌محوری است،

استکبار علی الله است، که طبیعتاً با إعراض از ولایت اتفاق می افتد. ماجرایش در خطبه قاصعه آمده است؛ [حضرت در آنجا توضیح می دهند که] سجده در مقابل خدای متعال از طریق خلیفه واقع می شود، إعراض از خلافت إعراض از توحید است، استکبار بر خلافت استکبار بر توحید است.^۱

۴. مراتب سه گانه وصول به معرفت امام (در حیات فردی و اجتماعی)

اما معرفت چیست؟ این معرفتی که انسان را به حقیقت روح و حیات طیبه می رساند، درواقع دریافت انوار حقیقی ولایت است. این دریافت هم مراتبی از سیر را می خواهد که در روایات توضیح داده شده است.

در روایتی حضرت فرمودند: «إِنَّكُمْ لَا تَكُونُونَ صَالِحِينَ حَتَّى تَعْرِفُوا وَ لَا تَعْرِفُونَ حَتَّى تُصَدِّقُوا وَ لَا تُصَدِّقُونَ حَتَّى

۱. رجوع شود به: نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

تُسَلِّمُوا»؛^۱ [اول] وادی تسلیم [است]، بعدش وادی تصدیق، بعدش وادی معرفت، آن وقت انسان [به صلاح می‌رسد] و صالح می‌شود. صالحین، کسانی هستند که به معرفت حقیقت ولایت حقه می‌رسند،^۲ مثل ابراهیم خلیل* و امثال آن بزرگوار.^۳ اما قبل از این صلاح، تسلیم و تصدیق است.

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ* قَالَ: إِنَّكُمْ لَا تَكُونُونَ صَالِحِينَ حَتَّى تَعْرِفُوا وَ لَا تَعْرِفُوا حَتَّى تُصَدِّقُوا وَ لَا تُصَدِّقُوا حَتَّى تُسَلِّمُوا أَبَوَاءَ أَرْبَعَهُ لَا يَصْلَحُ أُولَئِهَا إِلَّا بِآخِرِهَا ضَلَّ أَصْحَابُ الثَّلَاثَةِ وَ تَاهُوا تَيْهًا بَعِيدًا»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۸۱.

۲. [در روایت مفصل ابوبصیر از امام صادق* در بیان مقام شیعه آمده است:] «لَقَدْ ذَكَرَكُمْ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ ﴿فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾ فَرَسُولُ اللَّهِ* فِي الْآيَةِ النَّبِيُّونَ وَ نَحْنُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ الصَّادِقُونَ وَ الشُّهَدَاءُ وَ أَنْتُمْ الصَّالِحُونَ فَتَسَمَّوْا بِالصَّلَاحِ كَمَا سَمَّاكُمْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ...»؛ الکافی، ج ۸، ص ۳۶۳۵.

۳. ﴿وَ مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَ لَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۱۳۰. ﴿وَ إِنْ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾؛ سوره صافات، آیه ۸۳. این تشیع، به ولایت

این هم که انسان بتواند اولیاء خدا را تصدیق کند، کار آسانی نیست، به خصوص در آنجایی که امتحان به مجهولات واقع می شود. [حتی] موسای کلیم هم یک جایی نمی تواند تحمل کند؛^۱ البته نمی خواهم بگویم ایشان جزو تصدیق کننده ها نیستند، می خواهم سختی کار را عرض کنم.

روایت دیگر، روایت ابو خالد کابلی [از امام باقر^ع] است^۲ که سه تا وادی را تعریف می کند: تسلیم، تطهیر، تنویر.

←

امیرالمؤمنین^ع تفسیر شده؛ رجوع شود به: الفضائل (لابن شاذان القمی)، ص ۱۵۸.

۱. رجوع شود به: سوره کهف، آیات ۶۵-۸۲.

۲. بندهای پیش رو، مروری بر این روایت شریف است: «عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابَلِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ^ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿فَأَمَّنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾ فَقَالَ: يَا أَبَا خَالِدٍ! النُّورُ وَاللَّهُ الْأُتَمَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ^ع إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ. وَاللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ لَنُورُ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرَ مِنْ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ وَهُمْ وَاللَّهُ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَحْجُبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ

حضرت در معنای آیه ﴿فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾^۱ می‌فرماید: «النُّورُ وَاللَّهُ الْأُئِمَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ... وَهُمْ وَاللَّهُ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ». بعد حضرت به ابو خالد می‌فرماید: این طور نیست که هر کسی به این نور برسد؛ «وَاللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَلَا يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَيَكُونَ سَلَامًا لَنَا».

مداومت در تسلیم تا مقام سلم، آغاز تطهیر است. خدای متعال با بلاء، با ریاضات، با خوف و رجایی که در قلب ایجاد می‌کند، تطهیر می‌کند. این می‌شود همان عبد ممتحن. امتحان الهی است که انسان را به مقام طهارت می‌رساند. وقتی تطهیر شد، آن وقت نوبت تنویر می‌رسد؛ ولاء و حب

←

فَتُظْلَمُ قُلُوبُهُمْ. وَاللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَلَا يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَيَكُونَ سَلَامًا لَنَا فَإِذَا كَانَ سَلَامًا لَنَا سَلَّمَ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَآمَنَهُ مِنْ فَزَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْكَبِيرِ؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۴.

۱. ﴿فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾؛
سوره تغابن، آیه ۸.

و نورانیت ولایت، اینجا به انسان داده می‌شود. این مقام است که راهگشا است؛ انسان به اندازه‌ای که به مرحله نورانیت می‌رسد، به اندازه‌ای که وارد وادی تنویر می‌شود، به اندازه‌ای که او را نورانی می‌کنند - «وَهُمْ وَاللَّهُ يَنْوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ تنویر، از آن طرف است - [به حیات طیبه می‌رسد].

این [منور شدن، که همان] معرفت بالنورانیه^۱ است، بعد از تسلیم و تطهیر محقق می‌شود. تا انسان به مقام تحمل

۱. تعبیری در حدیث معروف به حدیث نورانیت؛ «رَوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ أَنَّهُ قَالَ: سَأَلَ أَبُو ذَرٍّ الْغَفَارِيُّ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ [❁] بِالنُّورَانِيَّةِ قَالَ يَا جُنْدَبُ فَاْمُضْ بِنَا حَتَّى نَسْأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ قَالَ فَأَتَيْنَاهُ فَلَمْ نَجِدْهُ قَالَ فَانْتَظَرْنَاهُ حَتَّى جَاءَ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَا جَاءَ بِكُمْ قَالَا جِئْنَاكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَسْأَلُكَ عَنْ مَعْرِفَتِكَ بِالنُّورَانِيَّةِ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَرَحَبًا بِكُمْ مِنْ وَلِيِّينَ مُتَعَاهِدِينَ لِدِينِهِ لَسْتُمَا بِمَقْصَرَيْنِ لِعَمْرِي إِنَّ ذَلِكَ الْوَاجِبَ [وَأَجَبَ] عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ثُمَّ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَا سَلْمَانُ وَ يَا جُنْدَبُ قَالَا لَيْتَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ [❁] إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدٌ الْإِيمَانَ حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهَ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ فَإِذَا عَرَفَنِي

ولایت نرسد، به مرحله تنویر نمی‌رسد، حقیقت ولایت امام در افق جاننش ظهور پیدا نمی‌کند، به حقیقت نور و حیات طیبه نمی‌رسد. ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأُحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾^۱ برای این آدم‌هاست. البته [این] مرتبه کاملش است. مراتب نازل‌هاش هم به اندازه تسلیم است؛ به هر اندازه‌ای که تسلیم باشیم، تطهیر و تنویر اتفاق می‌افتد. پس این معرفت است که راهگشاست.

این [مراتب،] هم در عرصه حیات فردی متصور است، هم در عرصه حیات اجتماعی. یعنی به میزانی که در اراده‌های اجتماعی مان تسلیم می‌شویم، خدای متعال جامعه [ما] را با بلاء اجتماعی تطهیر می‌کند. [این تطهیر،] غیر از تطهیر فردی است. [با بلاهایی] مثل جنگ‌های بزرگ مؤمنین

←

بِهَذِهِ الْمَعْرِفَةِ فَقَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ صَارَ عَارِفًا مُسْتَبْصِرًا وَ مَنْ قَصَرَ عَنْ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ فَهُوَ شَاكٍ وَ مُرْتَابٌ...؛ المناقب (للعلوی)، ص ۶۷؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱.

و قحطی‌هایی که برای مؤمنین پیش می‌آید و امثال آن، جامعه مؤمنین تطهیر می‌شود، روابط اجتماعی‌شان تطهیر می‌شود، تا به مرحله تنویر می‌رسند.

الآن واقعاً همین طور است؛ ما با مقاومت سی‌ساله‌ای که کردیم، به همان اندازهٔ فکرمان نورانی شده و از اسارت فکر کفار بیرون آمده‌ایم، به همان اندازهٔ به تبری از آنها رسیده‌ایم و فهمیده‌ایم که مناسبات جهانی، مناسبات جائزانه و ظالمانه و ظلمانی و تاریکی است. قبلش که همه خوب‌ها هم سازمان ملل و مناسبات جهانی را خوب می‌دانستند! به اندازه بلائی که در مسیر ولایت تحمل می‌کنیم، حیات اجتماعی‌مان تطهیر می‌شود و به تبری می‌رسیم و بعد به نور می‌رسیم. مرحله تنویر، آن مرحله کارگشاست که انسان را به حیات و نور می‌رساند و از جاهلیت - اعم از ضلال و نفاق و کفر - نجات می‌دهد.

عرض کردم تطبیق [این بحث] بر تمدن امروز، یک بحث بسیار جدی است. این جاهلیت اصلاً از سنخ جاهلیت‌هایی نیست که مثلاً [صرف] ندانستن باشد. جهل،

از جنود جهل است و علم، از جنود عقل است.^۱ خیلی از این عقلانیت‌های مدرن، درواقع جهل است و توغل^۲ در آن، توغل در جاهلیت است. ما ادعایمان را عرض کردیم؛ ما جهت‌گیری کلی علوم بعد از رنسانس را [باطل می‌دانیم؛] در نگاه ما، علوم پیچیده‌ای که مدیریت تحقیقات بر آن حاکم شده و مبتنی بر فرهنگ و ایدئولوژی مدرنیته شکل گرفته، جهتش باطل است، لذا جهل است، ضلال است، سیر در آن هم توغل در جهالت است.

عقلانیت پیچیده بعد رنسانس، جاهلیت مدرن است، یعنی عقلانیت بدون امام است. خودشان هم [این را] می‌گویند؛ سکولاریزاسیون، در عقلانیت هم جاری شده دیگر؛ «راسیونالیزم» یعنی عقلانیت خودبنیاد. عرض کردم، هر کجا بر محور «خود» حرکت کردیم، آغاز جاهلیت است؛ راسیونالیسم جاهلیت است، اومانیسم جاهلیت است،

۱. «...فَكَانَ مِمَّا أُعْطِيَ الْعَقْلَ مِنَ الْخَمْسَةِ وَالسَّبْعِينَ... الْعِلْمُ وَضِدُّهُ الْجَهْلُ...»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۱.

۲. به معنای سیر کردن و فرو رفتن؛ لسان العرب، ج ۱۱، ص ۷۳۲.

لیبرال‌یسم جاهلیت است، سکولاریسم که جامع همه اینهاست جاهلیت است. اینها با صدای بلند این حرف‌ها [ی ضدّ خدایی و ضدّ دینی] را می‌زنند؛ ما چطور بگوییم که از جاهلیت نجات پیدا کرده‌اند؟! توغل در علمشان هم توغل در جاهلیت است؛ فضای شیطنت را پیچیده می‌کند، نجات از آن شیطنت را سخت می‌کند، رنگ حق و عدل به شیطنت می‌زنند. این می‌شود همان جور، «بَعْدَ مَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا». درواقع، مناسبات ولایت ابلیس را مناسبات ولایت حقه جلوه می‌دهد؛ می‌گوید: این مدیریت، مدیریت حق است! در حالی که [مدیریت شیطنانی آنها،] مدیریت حق نیست، مدیریت عداوت با انسان است، ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ﴾^۱ مدیریت دشمنی است، ولی [آن را] مدیریت خیرخواهانه و بشردوستانه جلوه می‌دهد.

قدرت‌های پنج‌گانه، شصت میلیون آدم را کشتند، شاید بیش از آن را مجروح و بی‌خانمان و آواره کردند، بعد

۱. ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾؛ سوره یس، آیه ۶۰.

می‌نشینند سازمان ملل درست می‌کنند، حق و تو برای خودشان می‌گذارند، بعد هم منشور سازمان ملل می‌نویسند. پیداست این جنگ را برای غلبه بر عالم به راه انداختند و مدیریت کردند. ظلم فاحش فاحشِ خودشان را طرفداری از بشریت جلوه می‌دهند، منشور سازمان ملل می‌نویسند. اسم منشور ولایت خودشان را می‌گذارند منشور حقوق بشر! این، جور است دیگر.

ما به اندازه‌ای که به تولی به ولایت الله و إعراض از آنها برسیم، از این جور نجات پیدا می‌کنیم و می‌توانیم ظلمات پنهان و پوشیده آنها را هم درک کنیم. و الا آدمی که خیر در آنجا ببیند، جذب می‌شود دیگر. وقتی در ظلمت رفت، دیگر نمی‌تواند بفهمد ظلمت چیست؛ از محیط نور است که آدم می‌تواند ظلمت را تشخیص دهد؛ کسی که همه وجودش در ظلمات است، [دیگر چیزی نمی‌بیند]. حضرت [امیر[ؑ]] از دوره دومی به «طَخِيَّةٍ عَمِيَاءٍ»^۱ تعبیر می‌کنند، یعنی تاریکی

۱. «أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يَنْحَدِرُ عَنِ السَّيْلِ وَلَا يَرْقَى إِلَى الطَّيْرِ فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا وَ

کور. این قدر تاریکی شدید است که چشم هم گرفته می‌شود؛ دیگر چطور می‌شود فرق نور و ظلمت را بفهمی؟! در «طَخِيَّةٍ عَمِيَاءَ»، امکان ندارد که آدم فرق نور و ظلمت را دیگر بفهمد.

این فضایی که الآن بر دنیا حاکم است، همان فضا است، ادامه جریان سقیفه است، چیزی جز آن نیست. بنیانش هم همان است، مدلش هم همان مدل دموکراسی است؛ مدلش همان «حَمَلُوا النَّاسَ عَلَى أَكْتَفِ آلِ مُحَمَّدٍ»^۱ است. یعنی اومانیسمی که اینها در مقابل مسیر انبیاء در رنسانس احیا کردند، همان «حَمَلُوا النَّاسَ عَلَى أَكْتَفِ آلِ مُحَمَّدٍ» است. به

←

طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا وَ طَفَقْتُ ارْتِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بَيْدَ جَدَاءَ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَّةٍ عَمِيَاءَ يَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَ يَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَ يَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى فَصَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَذَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجًّا أَرَى تُرَائِي نَهْبًا؛ نهج البلاغه، خطبه ۳.

۱. «اللَّهُمَّ اْعْنِ الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَكَ وَ اتَّهَمُوا نَبِيَّكَ وَ جَحَدُوا آيَاتِكَ وَ سَخَرُوا بِإِمَامِكَ وَ حَمَلُوا النَّاسَ عَلَى أَكْتَفِ آلِ مُحَمَّدٍ...»؛ زیارت مخصوصه امام رضا^{علیه السلام}.

جای اینکه مردم را به تسلیم در مقابل ولایت حقه دعوت کنند، به انانیت نفس دعوت می‌کنند. دموکراسی، همان «حَمَلُوا النَّاسَ عَلَى اُكْتَاْفِ آلِ مُحَمَّدٍ» است. دموکراسی، غیر از مردم‌سالاری دینی است؛ نباید مغالطه کنیم. دموکراسی، مبتنی بر اومانیسم است، مبتنی بر راسیونالیسم است، مبتنی بر لیبرالیسم است، مبتنی بر سکولاریسم است. این چیزی نیست، الا همان «حَمَلُوا النَّاسَ عَلَى اُكْتَاْفِ آلِ مُحَمَّدٍ»؛ مردم را بار می‌کنند، به جای اینکه یار کنند. البته این برای امام هیچ ضرری ندارد؛ برای نور چه ضرری دارد که ما از او فرار کنیم؟! این جاهلیت مدرن، که بسیار هم پیچیده‌تر از جاهلیت اولی است، مردم را از حقیقت حیات طیبه و نور و ولایت امام محروم می‌کند؛ فاجعه‌ای که اتفاق افتاده، این است.

گفتار ۳



امام عصر

صاحب مقام ولایت الهیہ

برنامہ تلویزیونی «از شما می پرسم» - ۱۳۸۷/۵/۲۵

ما به میزان درکی که از عظمت الهی داریم، می توانیم به سمت خدای متعال حرکت کنیم؛^۱ همچنین در مسیر تقرب به خدای متعال - چه تقرب فردی و چه تقرب اجتماعی - به اندازه درکی که از شخصیت امام^ع داریم، می توانیم ایشان را همراهی کنیم و با ولایت ایشان همراه شویم و از برکات ولایت شان برخوردار شویم. به اندازه معرفتی که نسبت به

۱. برای نمونه: «عَنْ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ^ع إِنَّمَا يَعْبُدُ اللَّهَ مَنْ يَعْرِفُ اللَّهَ فَأَمَّا مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ فَإِنَّمَا يَعْبُدُهُ هَكَذَا ضَلَالًا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ قَالَ تَصْدِيقُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَصْدِيقُ رَسُولِهِ^ع وَ مُوَالَاةُ عَلِيٍّ^ع وَ الْإِتِّمَامُ بِهِ وَ بَأْتُمُهُ الْهُدَى^ع وَ الْبَرَاءَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ عَدُوِّهِمْ هَكَذَا يَعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ؛ الكافي، ج ۱،

ساحت مقدس امام علیه السلام پیدا می‌کنیم، امکان تمسک به ولایت آنها و حرکت در مسیر ولایت آنها برای ما فراهم می‌شود. اگر ما باید تا قله‌های توحید با امام علیه السلام حرکت کنیم، بسیاری از مراحل این راه آن‌قدر سخت می‌شود که حتی یک ترک‌اولی هم در آنجا موجب هبوط و سقوط انسان‌های بزرگ شده، ناچار ما باید یک درکی از امام علیه السلام داشته باشیم که برای ما آن میزان از تولی و تمسک به امام و حرکت در سایه ولایت امام را فراهم کند. به‌عنوان مثال عرض می‌کنم: شما اگر فیلسوف و اسلام‌شناسی بزرگ مثل مرحوم علامه طباطبایی (زاد الله فی درجاته) را در حد پایینی از علمیت بشناسید، طبیعی است میزان بهره‌مندی و همراهی شما با ایشان کاهش پیدا می‌کند. راه ما (سییل و صراط ما) تا قله‌های رفیع توحید، وجود مقدس امام علیه السلام و ولایت ایشان است؛ یعنی صراط مستقیم به‌سوی خدای متعال، شخص امام علیه السلام است.^۱ به‌میزانی که ما با شخصیت ایشان و درجات

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۹، «باب انهم علیهم السلام السبیل و الصراط و هم و شیعتهم المستقیمون علیها».

ایشان آشنا می‌شویم و میثاق‌ها و قرارها را نسبت به معرفت ایشان می‌بندیم و اقرار می‌کنیم و در وجود ما قرار می‌یابد، درک از آن مقامات، همراهی با امام^ع و رسیدن به آن مقاصد بلند، فراهم می‌شود.

شناخت که بیشتر می‌شود، اصلاً افق و نوع سوال‌های ما و جنس تبعیت ما هم تغییر می‌کند. درباره امام^ع سوال‌ها متعدد است و همه این سوال‌ها هم محترم است، یعنی سؤالی نیست که پرداختن به آن لغو باشد؛ ولی طبیعتاً باید تلاش کنیم در فرصت‌های کوتاهی که برای تحقیق داریم بلکه در فرصت کوتاه عمرمان بهترین سوال‌ها را انتخاب کنیم و پاسخ آنها را بدست آوریم؛ آن سؤال‌هایی که واقعاً گره‌های اصلی همراهی امام را برای ما باز می‌کند. یکی از رسالت‌های اصلی رسانه عمومی هم همین است که سطح فرهنگ عمومی را ارتقا ببخشد، به‌طوری که کلاس سوالات، تحقیقات و مطالباتی که از رسانه دارند، تغییر کند.

من این‌طور استنباط کردم که سوال‌های مخاطبین ما سه دسته است: یک، سوالاتی با رویکرد امام‌شناسی؛ رویکرد

دسته دوم درباره جامعه موعودی است که ما در انتظارش هستیم و این امام علیه السلام می‌خواهد آن را ایجاد کند؛ به تعبیر دیگر، آن قله‌هایی که ما منتظریم به وسیله این امام علیه السلام آنها را فتح کنیم، کجاست؟ سؤالات دسته سوم درباره این است که برای اینکه ما به سمت آن جامعه حرکت کنیم، چه مأموریتی داریم؟ یعنی انتظار ما برای تحقق آن جامعه آرمانی معنایش چیست و چه الزامات عملی خاصی برای ما ایجاد می‌کند؟

اولین قدم در سیر این بحث، مسئله شناخت امام علیه السلام است. به میزان درکی که ما از امام علیه السلام و ظرفیت‌های وجودی ایشان و مأموریت‌های بلندشان پیدا می‌کنیم، می‌توانیم پی ببریم که ما با این امام علیه السلام تا کدام قله‌ها می‌توانیم حرکت کنیم و جامعه بشری با این امام علیه السلام به کدام قله‌ها می‌تواند برسد. اگر از این زاویه بخواهیم امام علیه السلام را بشناسیم که مقصد ما رسیدن به مقام توحید است و در این مسیر می‌بایست همه انسان‌ها از مراحل مختلف حیات عبور کنند و نهایتاً به مرحله حیات-طیبه و درک حقیقت توحید نائل شوند و این، بدون امام علیه السلام ممکن نیست، حالا چنین شخصیتی که می‌تواند همه جامعه

بشری را به این نقطه برساند و مدار زندگی‌شان را بر محور توحید قرار دهد، این شخصیت چه خصوصیتی دارد یا چه خصوصیتی باید داشته باشد؟

می‌دانید مطالبی در وصف مقامات امام^{*} و ضرورت معرفت ایشان از زاویه‌ای و با ادبیات و بیانی در آیات قرآن آمده است و از زاویه‌ای دیگر و با ادبیات و بیانی دیگر، در کلمات نورانی معصومین^{*} آمده است. شاید کمتر موضوعی داریم که به این اندازه معارف سنگین و قابل دقت در باب آن، بیان شده باشد.

این شخصیتی که ما می‌خواهیم بشناسیم، مقامات فراوانی برایشان بیان شده است که ما حتی در حد مثلاً زیارت جامعه کبیره هم عاجز از شناخت ایشان هستیم. شما می‌دانید زیارت جامعه کبیره از زیاراتی است که از امام هادی^{*} نقل شده و سند خوبی هم دارد؛ قدما مثل مرحوم صدوق^۱ و دیگران،^۲ این زیارت را نقل کرده‌اند. دوره‌ای که امام هادی^{*}

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۰۹.

۲. برای نمونه: شیخ طوسی در تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۹۵.

این زیارت را به شیعه تعلیم کرده‌اند، دوره بلوغ تفکرات شیعی است. شیعه، دوره عاشورا و بعد امام باقر و امام صادق علیه السلام و بعد دوره امام رضا و امام جواد علیه السلام را که دوره بسط معرفت شیعه نسبت به مقامات ائمه علیهم السلام است، گذرانده و در دوره امام هادی علیه السلام که آمادگی اجتماعی بوده، تدریجاً این نوع معارف در اختیار عموم جامعه شیعه قرار گرفته است.

این زیارت با همه مقاماتی که برای معصوم علیه السلام بیان می‌کند - که بعضی از نکاتش را اشاره می‌کنم - واقعاً بیان همه مقامات معصوم علیه السلام نیست. در مراحل پایانی این زیارت که خیلی از گفتگوها شده، اقرارها تجدید شده و معرفت‌ها نو شده است، در یکی دو فراز جدی، اعتراف به عجز از معرفت امام علیه السلام می‌کنیم؛ بعد از آن همه بیان‌های لطیف و نورانی. مثلاً عرضه می‌داریم: «مَوَالِي لَا أَحْصِي ثَنَاءَكُمْ وَلَا أَبْلُغُ مِنَ الْمَدْحِ كُنْهَكُمْ وَمِنَ الْوَصْفِ قَدْرَكُمْ»؛ من نمی‌توانم توصیف و ثناء شما را به پایان ببرم و کنه مقامات شما را درک کنم.

۱. ولایت و سرپرستی امام، مجرای ولایت خداوند بر عالم

این شخصیت‌های بزرگ که واسطه بین همه عوالم و خدای متعال هستند و سیر همه عوالم به سمت کمال، به واسطه آنها واقع می‌شود، دارای مقاماتی هستند.

یکی از مقاماتی که برای معصومین علیهم‌السلام به خصوص برای وجود مقدس امام زمان علیه‌السلام ثابت است، مقام ولایت الهی، یعنی مقام ولی‌اللهی است.^۱ امام علیه‌السلام حقیقتاً ولی‌خدا است و مقام ولی‌اللهی دارد. این ولایتی که به نحو تام در وجود مقدس امام علیه‌السلام محقق است، چیست و بستر چه خیراتی است؟ من

۱. برای نمونه: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: وَلَايَتَنَا وَلَايَةُ اللَّهِ الَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا»؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۳۷؛ بصائر الدرجات، ص ۷۵. «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام يَقُولُ نَحْنُ وَلِيُّهُ أَمْرُ اللَّهِ وَخَزَنَةُ عِلْمِ اللَّهِ وَعَيْبُهُ وَخِيَالُهُ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۲؛ بصائر الدرجات، ص ۱۰۵. همچنین برای نمونه رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۱۹۲، «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ علیهم‌السلام وَلِيُّهُ أَمْرُ اللَّهِ وَخَزَنَةُ عِلْمِهِ»؛ بصائر الدرجات، ص ۶۱، «بَابُ فِي الْأَئِمَّةِ أَنَّهُمْ حُجَّةُ اللَّهِ وَبَابُ اللَّهِ وَوَلَاةُ أَمْرِ اللَّهِ».

این مقام را به اندازه فهم خودم ترجمه می‌کنم؛ البته این مقام، خیلی لطیف‌تر از این حرف‌هاست. اینکه امام علیه السلام ولی‌خداست یعنی چه و چه مقامی است؟ من گمان می‌کنم یکی از مهم‌ترین شئونی که امام علیه السلام دارد و شناخت آن در درک مقام امام علیه السلام موثر است، همین مقام ولایت است.

امام علیه السلام صاحب امانت الهی است و امانت، همان مقام ولایت است. همه ائمه علیهم السلام چنین مقامی دارند؛ یعنی حامل امانتی هستند که آن امانت، ولایت خدای متعال است.^۱ معنای اجمالی مقام ولایت این است؛ گرچه این مقام را بزرگان با سطوح مختلفی معنا کرده‌اند. اگر انسان نسبت به

۱. برای نمونه: «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ الرُّضَا علیه السلام أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مُحَمَّدًا علیه السلام كَانَ أَمِينَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ فَلَمَّا قُبِضَ علیه السلام كُنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَثَتَهُ فَنَحْنُ أُمَنَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ...»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۲۳. «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرُّضَا علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا﴾ فَقَالَ الْأَمَانَةُ الْوَلَايَةُ مَنْ ادَّعَاهَا بِغَيْرِ حَقٍّ فَقَدْ كَفَرَ»؛ عيون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰۶. همچنین برای نمونه رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۷۳، «باب أن الأمانة في القرآن الإمامة».

خدای متعال و سرپرستی و ولایت او باتمام وجود تسلیم شد - یعنی هر کجا که به او حول و قوه و امکان و اختیاری دادند، نسبت به سرپرستی خدای متعال و ولایت او تسلیم شد و در مقیاس رضایت نسبت به ولایت و سرپرستی او عمل کرد - آنگاه وجود او مجرای جریان سرپرستی خدای متعال و انوار هدایت او می شود و می تواند حامل انوار هدایت الهی و جریان سرپرستی خدای متعال شود و در منزلت حدیث «قرب نوافل» قرار بگیرد.

همه، این حدیث قدسی را که فریقین (سنی و شیعه) نقل کرده اند، شنیده اید. وجود مقدس رسول الله ﷺ از خدای متعال نقل می کنند که عبد، با اطاعت الهی به جایی می رسد که حضرت حق می فرماید: «كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ»؛^۱ من گوش او می شوم،

۱. «عَنْ حَمَّادِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرْضَدَ لِمُحَارَبَتِي وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أُحِبَّتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي

من دست او می شوم، من زبان او می شوم، من چشم او می شوم. این مقام، همان مقام ولایت است. وقتی انسان در قرب خدای متعال قرار گرفت و تسلیم محض شد و این تسلیم تا مقام رضا پیش رفت، آن وقت دیگر آنچه در وجود و اراده او کار می کند، مشیت خدای متعال است. انوار هدایت الهی و سرپرستی خدای متعال است که این وجود را پیش می برد؛ لذا همه قوای او، مجرای نور، مجرای هدایت الهی و مجرای سرپرستی خدای متعال هستند.

این مقام، درجاتی دارد؛ یعنی انسان هایی که حامل ولایت و جزو اولیاء خدا هستند - که ﴿إِنَّا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱ - درجاتی دارند. کسانی که بدون حجاب، ظرفیت دریافت مشیت و ولایت خدای متعال را

←

يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِن دَعَانِي أُجِبْتُهُ وَ إِن سَأَلَنِي أُعْطِيتُهُ وَ مَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي عَنْ مَوْتِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

دارند، فقط این چهارده معصوم[✽] هستند. انوار هدایت الهی و به تعبیر دیگر دین خدای متعال، فقط در وجود آنها بدون حجاب جاری شده است. در واقع همه تصرفاتشان تصرفات الهی است. این به معنای فقدان اراده و اختیار در آنها نیست، بلکه آنها در منزلتی قرار گرفته‌اند که تمام ظرفیت اراده خود را محل جریان مشیت خدای متعال و محل جریان هدایت خدای متعال قرار داده‌اند؛ انسان‌هایی که ظرفیت تمام دارند و با تمام ظرفیت هم در مسیر ولایت خدای متعال قرار گرفته‌اند و حامل انوار هدایت و ولایت خدای متعال شده‌اند؛ لذا نقطه مشیت و محل مشیت خدای متعال و طریق جریان مشیت خدای متعال هستند.^۱

به تعبیری صاحب مقام خلافت هستند، یعنی هر تصرفی که می‌کنند، تصرف مستقل نیست؛ در همه تصرفاتشان، خلافت از خدای متعال می‌کنند. وقتی انسان به مقام ولایت

۱. برای نمونه: «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالثِ[✽] أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأَئِمَّةِ مَوْرداً لِإِرَادَتِهِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئاً شَاءَهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ ﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾»؛ بصائر الدرجات، ص ۵۱۷.

رسید، همه تصرفاتش تصرفات خلافتی است، تا به این مقام نرسیده، ممکن است تصرفاتش از ناحیه خواست و تمنیات نفسانی باشد.^۱

بنابراین معصوم* کسی است که مقام ولایت کلیه دارد و صاحب مقام خلافت است؛ اما این ولایتی که در اولیاء خدا* جاری می‌شود و امانت محفوظ الهی که در وجود آنها به ودیعت گذاشته می‌شود، درجاتی دارد. آن ولایت بدون حجاب و به نحو کلی، به کسانی اعطا می‌شود که هم از نظر ظرفیت، هم از نظر سبقت وجودی و هم از نظر تسلیم بودن به خدای متعال، در مرحله تام و تمام هستند. اینها انوار معصومین* اند. دیگران به میزانی که ولایت معصوم* را تحمل کنند، حامل آن ولایت می‌شوند و این امانت در

۱. برای نمونه: «عَنِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا* يَقُولُ الْأَئِمَّةُ خُلَفَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي أَرْضِهِ؛ الكافي، ج ۱، ص ۱۹۳. رجوع شود به: همان، «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ* خُلَفَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي أَرْضِهِ وَ آبَاؤُهُ الَّتِي مِنْهَا يُؤْتَى؛ بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۶۳، «بَابُ أَنَّهُمْ خُلَفَاءُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ إِذَا مَكْنُوا فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا شَرَائِعَ اللَّهِ...».

وجودشان جاری می‌شود. به تعبیر دیگر انسانی که در مقام ولایت کلیه قرار می‌گیرد، ولایت او طریق جریان ولایت خدای متعال برای دیگران می‌شود. اگر بنا باشد دیگران هم ولی‌الله شوند و به مقام ولایت برسند، با پذیرش ولایت این انسان‌ها می‌توانند به آن مقام برسند.

امامت به یک معنا میراث است.^۱ معنایش این است که کسی در نسلش امامت قرار می‌گیرد که خودش امام باشد. وراثت، دو معنا دارد: یک معنایش این است که امام^ع، واجد کمالات، علوم، معارف و حقایقی است که به انبیاء گذشته^ع یا ائمه سابق بر خودش^ع داده شده است.^۲ اینها به

۱. برای نمونه: «إِنَّ الْإِمَامَةَ هِيَ مَنْزِلَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ إِرْثُ الْأَوْصِيَاءِ إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ الرَّسُولِ^ﷺ وَ مَقَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ^ع وَ مِيرَاثُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ^ع؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۰۰. همچنین در حدیث طارق آمده است: «الْإِمَامَةُ مِيرَاثُ الْأَنْبِيَاءِ وَ مَنْزِلَةُ الْأَصْفِيَاءِ وَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ رَسُولِ اللَّهِ»؛ مشارق انوار الیقین، ص ۱۷۷.

۲. برای نمونه: «عَنْ ضُرَيْسِ الْكُنَاسِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^ع وَ عِنْدَهُ أَبُو بَصِيرٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ^ع إِنَّ دَاوُدَ وَرَثَ عِلْمِ الْأَنْبِيَاءِ وَ إِنَّ سُلَيْمَانَ وَرَثَ دَاوُدَ وَ إِنَّ مُحَمَّدًا^ﷺ وَرَثَ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّا وَرَثَةُ مُحَمَّدًا^ﷺ وَ

امام علیه السلام می‌رسد و ایشان حامل آنها می‌شوند که کامل‌ترینش همان حقیقت کتاب الهی و قرآن است که خدای متعال آن را به وجود مقدس رسول‌الله صلی الله علیه و آله عنایت کرده است. این کتاب به-تعبیر خودش، جامع و شامل و مهیمن بر کتب همه انبیاء علیهم السلام

←

إِنَّ عِنْدَنَا صُحُفَ إِبْرَاهِيمَ وَ الْوَّاحِ مُوسَى فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْعِلْمُ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ لَيْسَ هَذَا هُوَ الْعِلْمُ إِنَّمَا الْعِلْمُ مَا يَحْدُثُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ يَوْمًا بِيَوْمٍ وَ سَاعَةً بِسَاعَةٍ؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۲۵. همچنین برای نمونه رجوع شود به: الكافي، ج ۱، ص ۲۲۳، «بَابُ أَنَّ الْأُئِمَّةَ وَرَثُوا عِلْمَ النَّبِيِّ وَ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»؛ بصائر الدرجات، ص ۱۱۴، «بَابُ فِي الْأُئِمَّةِ علیهم السلام أَنَّهُمْ وَرَثُوا عِلْمَ آدَمَ وَ جَمِيعِ الْعُلَمَاءِ»؛ ص ۱۱۸، «بَابُ فِي الْأُئِمَّةِ أَنَّهُمْ وَرَثُوا عِلْمَ أُولَى الْعِزْمِ مِنَ الرِّسْلِ وَ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَنَّهُمْ صَ أَمْنَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ عِنْدَهُمْ عِلْمُ الْبَلَايَا وَ الْمَنَایَا وَ أَنْسَابِ الْعَرَبِ»؛ ص ۳۲۶، «بَابُ فِي الْأُئِمَّةِ علیهم السلام وَرَثُوا الْعِلْمَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام وَ أَنَّ الْحَكْمَ يَقْذِفُ فِي صُدُورِهِمْ وَ يَنْكُتُ فِي آذَانِهِمْ».

است.^۱ در روایات فراوانی آمده است که حقیقت این کتاب و همه مراتب وجودی‌اش در اختیار امام علیه السلام است.^۲

خدای متعال در قرآن می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ

۱. «عَنْ سَعْدِ الْإِسْكَافِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أُعْطِيَ السُّورَ الطَّوَالَ مَكَانَ التَّوْرَةِ وَ أُعْطِيَ الْمُتَيْنِ مَكَانَ الْإِنْجِيلِ وَ أُعْطِيَ الْمَثَانِي مَكَانَ الزَّبُورِ وَ فَضَّلْتُ بِالْمُفَصَّلِ ثَمَانٌ وَ سِتُّونَ سُورَةً وَ هُوَ مُهَيَّمٌ عَلَى سَائِرِ الْكُتُبِ وَ التَّوْرَةُ لِمُوسَى وَ الْإِنْجِيلُ لِعِيسَى وَ الزَّبُورُ لِدَاوُدَ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۶۰۲.

۲. برای نمونه: «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾ قَالَ فَفَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَوَضَعَهَا فِي صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ وَ عِنْدَنَا وَ اللَّهُ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلُّهُ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۲۹. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۲۲۸ «بَابُ أَنَّهُ لَمْ يَجْمَعْ الْقُرْآنَ كُلُّهُ إِلَّا الْأَتَمَّةُ علیه السلام وَ أَنَّهُمْ يَعْلَمُونَ عِلْمَهُ كُلُّهُ»؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۸۸، «بَابُ أَنَّهُمْ علیهم السلام أَهْلُ عِلْمِ الْقُرْآنِ وَ الَّذِينَ أَوْتَوْهُ».

جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا»^۱ پیامبر ما! اگر آن روح الهی به تو عنایت نمی‌شد و به تو وحی نمی‌شد، تو از حقیقت ایمان و کتاب برخوردار نبودی. بنابر این آیه، حقیقت کتاب و قرآن، از این طریق به حضرت عنایت شده است. در روایات متعددی که در مجامع معتبر ما مثل کافی و بصائر الدرجات آمده است، این را توضیح داده‌اند؛^۲ مثلاً از امام صادق^ع سؤال می‌کنند: این معارفی که امام^ع بدست می‌آورند، این اسرار غیبی عالم که در اختیار امام^ع است، چه‌طور به امام^ع می‌رسد؟ آیا از چیزی مثل کتاب می‌آموزند یا از استادی یاد می‌گیرند؟ حضرت فرمودند: «الْأَمْرُ أَعْظَمُ مِنْ

۱. «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ سوره شوری، آیه ۵۲.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳، «بَابُ الرُّوحِ الَّتِي يُسَدِّدُ اللَّهُ بِهَا الْأَئِمَّةَ^ع»؛ بصائر الدرجات، ص ۴۵۵، «بَابُ الرُّوحِ الَّتِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا أَنَهَا فِي رَسُولِ اللَّهِ^ص وَفِي الْأَئِمَّةِ يَخْبِرُهُمْ وَيُسَدِّدُهُمْ وَ يُوَفِّقُهُمْ»؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۴۷، «بَابُ الْأَرْوَاحِ الَّتِي فِيهِمْ وَ أَنَهُمْ مُؤَيَّدُونَ بِرُوحِ الْقُدُسِ».

ذَلِكَ وَ أَوْجَبُ؛ خیلی از اینها بالاتر است. حضرت این آیه قرآن را خواندند و فرمودند: «خدای متعال به رسولش می‌فرماید: اگر این روح به تو عنایت نمی‌شد، حقیقت ایمان و مراتب کامل آن و حقیقت کتاب در اختیار تو نبود». ^۱ این روح، از جنود و قوای نبی اکرم علیه السلام است و حضرت، موید به این روح هستند. آن حقایق، در این روح به حضرت عنایت شده است. بعد حضرت فرمودند: «این وجود مقدس علیه السلام - که به برکت‌شان این روح در عالم دنیا تنزل پیدا کرده است -

۱. «عَنْ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْعِلْمِ أَ هُوَ عِلْمٌ يَتَعَلَّمُهُ الْعَالَمُ مِنْ أَفْوَاهِ الرُّجَالِ أَمْ فِي الْكِتَابِ عِنْدَكُمْ تَقْرَءُونَهُ فَتَعْلَمُونَ مِنْهُ قَالَ الْأَمْرُ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ وَ أَوْجَبُ أَمْ مَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ و كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ و ثُمَّ قَالَ أَيُّ شَيْءٍ يَقُولُ أَصْحَابُكُمْ فِي هَذِهِ الْآيَةِ أَمْ يَقْرُونَ أَنَّهُ كَانَ فِي حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ فَقُلْتُ لَا أَدْرِي جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا يَقُولُونَ فَقَالَ لِي بَلَى قَدْ كَانَ فِي حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى الرُّوحَ الَّذِي ذَكَرَ فِي الْكِتَابِ فَلَمَّا أَوْحَاهَا إِلَيْهِ عَلِمَ بِهَا الْعِلْمَ وَ الْفَهْمَ وَ هِيَ الرُّوحُ الَّتِي يُعْطِيهَا اللَّهُ تَعَالَى مَنْ شَاءَ فَإِذَا أَعْطَاهَا عَبْدًا عَلِمَهُ الْفَهْمُ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۷۳ - ۲۷۴.

وقتی از این دنیا رفتند، این روح ماند و به ما ائمه علیهم السلام منتقل شد.^۱ لذا همه اسرار امامت، همه اسرار نبوت و ولایت و همه مراتب کتاب، در اختیار امام علیه السلام است.

خدای متعال در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ﴾.^۲ وقتی قرآن را تعریف می‌کند، می‌فرماید: «قرآن، آیات بینات خدا و نشانه‌های کاملاً واضح و آشکار اوست». اگر ما در قرآن، آیات الهی را نمی‌بینیم، به‌خاطر محجوب بودن ماست. قرآن، آیات بینات خداست. بعد می‌فرماید: ﴿فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾؛ این آیات بینات، در سینه کسانی است که به آنها علم عنایت شده است. ذیل این آیه روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «خدا نمی‌فرماید

۱. برای نمونه: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ قَالَ خَلَقَ أَعْظَمُ مِنْ جِبْرِئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ لَمْ يَكُنْ مَعَ أَحَدٍ مِمَّنْ مَضَى غَيْرِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ مَعَ الْأَنْفِئَةِ يُسَدِّدُهُمْ وَ لَيْسَ كُلُّ مَا طُلِبَ وَجَدَ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳.

۲. ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ مَا يُجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ﴾؛ سوره عنکبوت، آیه ۴۹.

حقیقت قرآن، بین دو جلد کتاب است؛ می‌فرماید قرآن، آیات بیناتی است که قرارگاهش سینه‌های کسانی است که علم الهی به آنها داده شده است». به حضرت عرض کرد: «آقا! اینها - ﴿الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ - چه کسانی هستند؟ فرمودند: «چه کسی جز ما می‌تواند باشد؟!»^۱

پس معنای «امام^{علیه السلام}، وارث است» این است: همه مراتب قرآن، همه حقایق و انوار هدایتی که به قلب نبی اکرم^{صلی الله علیه و آله} عنایت شده است، به وجود امام^{علیه السلام} و به باطن امام^{علیه السلام} منتقل می‌شود؛ بلکه حقیقت آن روح، به امام^{علیه السلام} منتقل می‌شود. یک معنای وراثت، این است؛ یعنی همه حقایقی که در اختیار نبی اکرم^{صلی الله علیه و آله}

۱. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ^{علیه السلام} فِي هَذِهِ الْآيَةِ ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ ثُمَّ قَالَ أَمَا وَاللَّهِ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا قَالَ بَيْنَ دَفْتَيِ الْمُصْحَفِ قُلْتُ مَنْ هُمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ مَنْ عَسَى أَنْ يَكُونُوا غَيْرَنَا؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۱۴. رجوع شود به: الكافي، ج ۱، ص ۲۱۳، «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ قَدْ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ أَثْبِتَ فِي صُدُورِهِمْ»؛ بصائر الدرجات، ص ۲۰۴، «بَابُ فِي الْأَئِمَّةِ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ أَثْبِتَ ذَلِكَ فِي صُدُورِهِمْ»؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۸۸، «بَابُ أَنَّهُمْ^{علیهم السلام} أَهْلُ عِلْمِ الْقُرْآنِ وَ الَّذِينَ أُوتُوهُ».

بوده و بر انبیاء گذشته[❦] نازل شده است، بالا نرفته و به ائمه[❦] منتقل شده است؛ لذا امام، وارث همه انبیاء گذشته[❦] است.

یک معنای وراثت این است که وقتی حضرت ظهور می‌کنند، به کعبه تکیه می‌کنند و می‌فرمایند: «اگر کسی می‌خواهد جناب آدم[❦] و اوصیاء ایشان را ببیند، نوح و اوصیاء ایشان را ببیند - یکی یکی انبیاء اولوالعزم[❦] تا انوار نبی اکرم[❦] و معصومین[❦] را می‌شمارند - اگر کسی می‌خواهد اینها را ببیند، بیاید من را ببیند».^۱ اینکه در روایات داریم:

۱. «[عن الصادق[❦]] وَ سَيَدُنَا الْقَائِمُ[❦] مُسْنِدُ ظَهْرِهِ إِلَى الْكَعْبَةِ وَيَقُولُ: يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ وَ شَيْثَ، فَهَذَا أَنَا ذَا آدَمَ وَ شَيْثَ. أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى نُوحٍ وَ وَلَدِهِ سَامَ، فَهَذَا أَنَا ذَا نُوحٍ وَ سَامَ. أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ، فَهَذَا أَنَا ذَا إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ. أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مُوسَى وَ يُوشَعَ، فَهَذَا أَنَا ذَا مُوسَى وَ يُوشَعَ. أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى عِيسَى وَ شَمْعُونَ، فَهَذَا أَنَا ذَا عِيسَى وَ شَمْعُونَ. أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مُحَمَّدٍ[❦] وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ[❦]، فَهَذَا أَنَا ذَا مُحَمَّدٍ[❦] وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ[❦]. أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ[❦]، فَهَذَا أَنَا ذَا الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ[❦]. أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ

«امام زمان علیه السلام جامع همه کمالات ائمه علیهم السلام و انبیاء گذشته علیهم السلام است»^۱ یعنی همه آن حقایقی که در عالم دنیا نازل شده و به اولیاء معصوم گذشته علیهم السلام رسیده است، یکجا در این وجود مقدس علیه السلام منتقل شده و در ایشان ظهور و تجلی دارد. این، معنای وراثت است.

اما معنای دیگر وراثت این است که امامت حتماً باید در یک نسل قرار بگیرد. این معنا هم از نظر اعتقادات شیعه، درست است؛ ولی مثل سلطنت نیست که چون فرزند سلطان است، سلطنت را به او بدهند؛ آن وقت سؤال می‌کنند

←

أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ علیه السلام، فَهَذَا أَنَا ذَا الْأَئِمَّةِ علیه السلام. أَجِيبُوا إِلَى مَسْأَلَتِي فَإِنِّي أَنْبِئُكُمْ بِمَا نُبِّئُكُمْ بِهِ وَمَا لَمْ تَنْبِئُوا بِهِ»؛ مختصر البصائر، ص ۴۳۳ - ۴۴۴.

۱. «عَنْ كَعْبِ الْأَحْبَارِ أَنَّهُ قَالَ: ...الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يُبَدِّلُ الْأَرْضَ (غَيْرَ الْأَرْضِ) وَ بِهِ يَحْتَجُّ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ علیه السلام عَلَى نَصَارَى الرُّومِ وَ الصِّينِ إِنَّ الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ مَنْ نَسَلَ عَلَى أَشْبَهِ النَّاسِ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ خَلْقًا وَ خُلُقًا وَ سَمَتًا وَ هَيْبَةً يُعْطِيهِ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ مَا أُعْطِيَ الْأَنْبِيَاءُ وَ يَزِيدُهُ وَ يُفْضِلُهُ...»؛ الغيبة للنعماني، ص ۱۴۶.

که مگر فرزند بودن، حق می‌آورد؟! سوال بجایی هم هست. کسی که حامل نور امام بعدی می‌شود، باید ظرفیت حمل این نور را داشته باشد. لذا فرموده‌اند امامت، در اختیار ما هم نیست. امامت، چیزی نیست که ما بتوانیم در آن دخالت کنیم. فقط از طرف خدای متعال است. لذا ذیل این آیه نورانی که می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾^۱، خدای متعال به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به اهلش برگردانید، حضرت فرمود: مأمور اصلی و مخاطب اصلی این خطاب، ما هستیم. خدا می‌گوید حق ندارید امانت ولایت را به کسی بدهید، این کار به شما واگذار نشده است، باید به آن شخصی که خدا معین کرده، بدهید. لذا فرمود: «ما هم در امامت، دخالتی نداریم».^۲ شأن امامت، آن قدر شأن

۱. ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً﴾؛ سوره نساء، آیه ۵۸.

۲. «عَنْ يَحْيَىٰ بْنِ مَالِكٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ قَالَ الْإِمَامُ

رفیعی است که حتی نبی اکرم ﷺ هم در تعیین امام بعدی، دخیل نیستند، فقط خدای متعال است که معین می کند همه حقایق و ودیعه های امامت - که اسرار هدایت همه تاریخ است - به چه شخصیتی باید منتقل شود.^۱

پس «امامت وراثت است» یعنی کمالاتی که آمده، به امام بعدی منتقل می شود. به معنای دیگر، یعنی ائمه ﷺ از نسل امام قبلی هستند؛ این هم درست است. ولی معنایش این نیست چون فرزند است، امامت را به ایشان می دهند. ائمه ﷺ فرزندان بسیاری داشتند ولی از میان آنها کسی امام می شود و حامل نور امام بعدی می شود که خودش امام باشد. امام در

←

يُودَى إِلَى الْإِمَامِ قَالَ ثُمَّ قَالَ يَا يَحْيَى إِنَّهُ وَاللَّهِ لَيْسَ مِنْهُ إِنَّمَا هُوَ أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ؛ بصائر الدرجات، ص ۴۷۶.

۱. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۲۷۶، «بَابُ أَنَّ الْإِمَامَ ﷺ يَعْرِفُ الْإِمَامَ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنَّ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا﴾ فِيهِمْ ﷺ نَزَلَتْ؛ بصائر الدرجات، ص ۴۷۵، «بَابُ فِي الْإِمَامِ الَّذِي يُودَى إِلَى الْإِمَامِ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۷۳، «بَابُ أَنَّ الْأَمَانَةَ فِي الْقُرْآنِ الْإِمَامَةُ».

صلب امام معصوم دیگر، به عالم دنیا منتقل می‌شود.^۱ به این معنا وراثت نسلی هم هست.

۱. برای نمونه: «عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ ﴿مَا نُنْسخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾... يَقُولُ مَا نَمِيتَ [نُمت] مِنْ إِمَامٍ أَوْ نُنْسِهِ ذِكْرَهُ نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهُ مِنْ صُلْبِهِ مِثْلُهُ؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۵۶. در روایت دیگر آمده است: «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ [تَعَالَى] ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا﴾ قَالَ خَلَقَ اللَّهُ نُطْفَةً بَيضاءَ مَكْنُونَةً فَجَعَلَهَا فِي صُلْبِ آدَمَ ثُمَّ نَقَلَهَا مِنْ صُلْبِ آدَمَ إِلَى صُلْبِ شِيثَ وَ مِنْ صُلْبِ شِيثَ إِلَى صُلْبِ أَثُوشَ وَ مِنْ صُلْبِ أَثُوشَ إِلَى صُلْبِ قَيْنَانَ حَتَّى تَوَارَثَتْهَا كِرَامُ الْأَصْلَابِ فِي مُطَهَّرَاتِ الْأَرْحَامِ حَتَّى جَعَلَهَا اللَّهُ فِي صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَلِّبِ ثُمَّ قَسَمَهَا نِصْفَيْنِ فَأَلْقَى نِصْفَهَا [فَأَلْقَاهَا] إِلَى صُلْبِ عَبْدِ اللَّهِ وَ نِصْفَهَا إِلَى صُلْبِ أَبِي طَالِبٍ وَ هِيَ سَلَالَةُ فَوْلَدِ مِنْ عَبْدِ [لِعَبْدِ] اللَّهِ علیه السلام مُحَمَّدٌ علیه السلام وَ مِنْ أَبِي [لِأَبِي] طَالِبٍ علیه السلام عَلِيٌّ علیه السلام فَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ [قَوْلُهُ تَعَالَى] ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا﴾ زَوْجُ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ علیه السلام فَعَلَى مِنْ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ مِنْ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ فَاطِمَةُ علیهم السلام نَسَبٌ وَ عَلَى الصَّهْرُ [صِهْرٌ]؛ تفسیر فرات الکوفی، ج ۱، ص ۲۹۲.

پس آنچه تا اینجا گفتیم، چیزی از شئون امام^{*} نبود. همان‌طور که عرض کردم وقتی همه زیارت‌جامعه برای توصیف امام^{*} وافی نیست، آنچه ما عرض کردیم، چیزی به حساب نمی‌آید. گفتیم که امام^{*} صاحب مقام ولایت کلیه است؛ یعنی حقیقت ولایت حضرت حق در سرپرستی همه عوالم، به ایشان عنایت شده است.^۱ به تعبیر دیگر، اصل سرپرستی خدای متعال، سرپرستی امام^{*} است. خدای متعال از طریق سرپرستی او، همه عوالم را سرپرستی می‌کند؛ حتی عالم ملکوت و عالم ملائکه.^۲ یکی از آن سرپرستی‌ها این است که ملائکه، شب‌قدر نازل می‌شوند؛ ﴿تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَ

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۴۱، «باب أنهم الحجة على جميع العوالم و جميع المخلوقات»؛ ج ۲۷، ص ۲۸۰.
۲. رجوع شود به: بصائر الدرجات، ص ۶۷، «باب ما خص الله به الأئمة من آل محمد^ﷺ و ولاية الملائكة»؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۳۵، «باب فضل النبي و أهل بيته صلوات الله عليهم على الملائكة و شهادتهم بولايتهم».

الرُّوحُ فِيهَا»^۱ در روایات ما توصیه شده است که برای اثبات امامت ما به این سوره استدلال کنید.^۲ هر سال، ملائکه همراه با روح - که اعظم از همه ملائکه است^۳ - در شب قدر نازل می‌شوند و برنامه ملکوت عالم را به امضای امام^۴ می‌-

۱. «تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ»؛ سوره قدر، آیه ۴.

۲. برای نمونه: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ^۵ قَالَ: يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ خَاصِمُوا بِسُورَةِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ تَفْلَحُوا فَوَ اللَّهُ إِنَّهَا لِحُجَّةُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ إِنَّهَا لَسَيِّدَةُ دِينِكُمْ وَ إِنَّهَا لَغَايَةُ عِلْمِنَا...»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۴۹.

۳. برای نمونه: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ^۶ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» قَالَ خَلَقَ أَعْظَمُ مِنْ جِبْرِئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ^۷ وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ وَ هُوَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^۸ فَذَكَرَ شَيْئًا مِنْ أَمْرِ الْإِمَامِ إِذَا وُلِدَ قَالَ وَ اسْتَوْجَبَ زِيَادَةَ الرُّوحِ فِي لَيْلِهِ الْقَدَرِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَلَيْسَ الرُّوحُ جِبْرِئِيلَ قَالَ جِبْرِئِيلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ خَلَقَ أَعْظَمُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَلَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ «تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ»»؛ بصائر الدرجات، ص ۴۶۴.

رسانند.^۱ عالم ملک هم که در عالم ملکوت اداره می شود، پس برنامه همه عوالم به امضای حضرت می رسد؛ یعنی سرپرستی همه عوالم به وسیله امام علیه السلام واقع می شود.^۲

۱. برای نمونه: «قَوْلُهُ ﴿تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا﴾ قَالَ تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَرُوحُ الْقُدُسِ عَلَى إِمَامِ الزَّمَانِ وَيدْفَعُونَ إِلَيْهِ مَا قَدْ كَتَبُوهُ مِنْ هَذِهِ الْأُمُورِ؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۳۱. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي لَيْلَةِ الْقَدَرِ ﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾ يَقُولُ يَنْزِلُ فِيهَا كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ وَ الْمَحْكَمُ لَيْسَ بِشَيْئَيْنِ إِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ وَاحِدٌ فَمَنْ حَكَمَ بِمَا لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ فَحُكْمُهُ مِنْ حُكْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَنْ حَكَمَ بِأَمْرِ فِيهِ اخْتِلَافٌ فَرَأَى أَنَّهُ مُصِيبٌ فَقَدْ حَكَمَ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ إِنَّهُ لَيَنْزِلُ فِي لَيْلَةِ الْقَدَرِ إِلَى وَلِيِّ الْأَمْرِ تَفْسِيرُ الْأُمُورِ سَنَةً سَنَةً يُؤْمَرُ فِيهَا فِي أَمْرِ نَفْسِهِ بِكَذَا وَ كَذَا وَ فِي أَمْرِ النَّاسِ بِكَذَا وَ كَذَا وَ إِنَّهُ لَيَحْدُثُ لَوْلَى الْأَمْرِ سِوَى ذَلِكَ كُلِّ يَوْمٍ عِلْمُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْخَاصُّ وَ الْمَكْنُونُ الْعَجِيبُ الْمَخْزُونُ مِثْلُ مَا يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنَ الْأَمْرِ ثُمَّ قَرَأَ ﴿وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۴۸.

۲. رجوع شود به: الكافي، ج ۱، ص ۲۴۲، «بَابُ فِي شَأْنِ ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدَرِ﴾ وَ تَفْسِيرِهَا»؛ بصائر الدرجات، ص ۲۲۰، «بَابُ مَا يُلْقَى إِلَى الْأُئِمَّةِ فِي لَيْلَةِ الْقَدَرِ مِمَّا يَكُونُ فِي تِلْكَ السَّنَةِ وَ نَزُولِ الْمَلَائِكَةِ

معنای مقام خلافت کلی و ولایت کلی، این است. یعنی خود او در مقامی است که باتمام وجود نسبت به مشیت مطلقه الهی، تسلیم محض است؛ در بالاترین درجات رضا. لذا حقیقت مشیت، از طریق او در عوالم جاری می شود.^۱ براساس بعضی از معارفی که از اهل بیت علیهم السلام نقل شده، امام علیه السلام مجرای ولایت، مجرای ربوبیت و حتی مجرای الوهیت خدای متعال، در عالم است.^۲ چنین انسانی سرپرستی همه

←

علیهم؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۴۷، «باب الأرواح التي فيهم و أنهم مؤيدون بروح القدس و نور ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ و بيان نزول السورة فيهم علیهم السلام».

۱. «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالثِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأَئِمَّةِ مَوْرِدًا لِإِرَادَتِهِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئًا شَاءُوهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ ﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾»؛ بصائر الدرجات، ص ۵۱۷.

۲. برای نمونه، در دعای ماه رجب آمده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَانِي جَمِيعَ مَا يَدْعُوكَ بِهِ وَ لَأُؤْمِرَكَ أَلْمَامُونَ عَلَى سِرِّكَ أَلْمُسْتَبْشِرُونَ بِأَمْرِكَ الْوَاصِفُونَ لِقُدْرَتِكَ الْمُعْلَنُونَ لِعَظَمَتِكَ أَسْأَلُكَ بِمَا نَطَقَ فِيهِمْ مِنْ مَشِيَّتِكَ فَجَعَلْتَهُمْ مَعَادِنَ لِكَلِمَاتِكَ وَ أَرْكَانًا لِتَوْحِيدِكَ وَ

ملکوت به وسیله او واقع می شود و در تمام سرپرستی اش شأنی جز خلافت ندارد؛ یعنی تصرفی که جنبه خلافتی نداشته باشد و از ناحیه خود حضرت باشد، اصلاً وجود ندارند. امام* حامل امانت و امین خدای متعال است.^۱

←

آيَاتِكَ وَ مَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلَ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ يَعْرِفُكَ بِهَا مَنْ عَرَفَكَ لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ فَتَقُهَا وَ رَتَقُهَا بِيَدِكَ بَدْوُهَا مِنْكَ وَ عَوْدُهَا إِلَيْكَ أَعْضَادٌ وَ أَشْهَادٌ وَ مَنَاءٌ وَ أَزْوَادٌ وَ حَفَظَةٌ وَ رِوَادٌ فَبِهِمْ مَلَأْتُ سَمَاءَكَ وَ أَرْضَكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ فَبِذَلِكَ أَسْأَلُكَ وَ بِمَوَاقِعِ الْعِزِّ مِنْ رَحْمَتِكَ وَ بِمَقَامَاتِكَ وَ عِلَامَاتِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ...؛ مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۸۰۳؛ مفاتيح الجنان، باب دوم، فصل دوم، ادعیه مشترک ماه رجب.

۱. برای نمونه: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي* فَأَجْرَيْتُ اخْتِلَافَ الشَّيْعَةِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَقَرِّدًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ فَمَكَّثُوا أَلْفَ دَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَ أَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا وَ فَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ فَهُمْ يُحِلُّونَ مَا يَشَاءُونَ وَ يُحَرِّمُونَ مَا يَشَاءُونَ وَ لَنْ يَشَاءُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ الدِّيَانَةُ

چنین وجودی، در مرتبه اول، کمال عبودیت و کمال معرفت را دارند.^۱ بعد این انسانی که در مقام عبودیت مطلقه است و حامل همه انوار هدایت و ولایت و سرپرستی برای همه عوالم هست، می شود طریق جریان هدایت الهی و سرپرستی برای همه عوالم.

←

الَّتِي مِنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا مُحِقَ وَمَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ خُذَهَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۴۱.

۱. برای نمونه: «عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ، قَالَ، قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام لَعَنَ اللَّهُ مَنْ كَذَّبَ عَلَيْنَا، إِنِّي ذَكَرْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَبَّأٍ فَقَامَتْ كُلُّ شَعْرَةٍ فِي جَسَدِي، لَقَدْ ادَّعَى أَمْرًا عَظِيمًا مَا لَهُ لَعْنَةُ اللَّهِ، كَانَ عَلِيٌّ عليه السلام وَاللَّهُ عَبْدًا لِلَّهِ صَالِحًا، أَخُو رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَا نَالَ الْكَرَامَةَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ، وَمَا نَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْكَرَامَةَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ؛ رجال الكشي، ص ۱۰۸. همچنین در زیارت امیر مؤمنان عليه السلام آمده است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ أَحْسَنَ عِبَادَةَ رَبِّهِ فَحَبَّاهُ بِأَنْوَاعِ الْكَرَامَاتِ؛ المزار الكبير، ص ۳۰۶.

۲. ولایت امام بر حیات انسانی، مُنجی جامعه از رنج- های ولایت طاغوت

موضوع سرپرستی امام چیست؟ این هم اشاره کنیم. یعنی امام وقتی جهان را سرپرستی می‌کند، چه کار می‌کند؟ آیا مثلاً نظم ایجاد می‌کند؟ آیا مقصود امام^{*} ایجاد نظم است؟ آیا اگر جامعه بشری را سرپرستی می‌کند، سرپرستی لذت و رفاه است؟ یا نه، سرپرستی چیزی فراتر از اینهاست؟ امام^{*}، هم عبد مطلق خداست و هم طریق جریان سرپرستی خدای متعال. موضوع سرپرستی امام^{*}، همان هدایت به سمت عالم نور است؛ یعنی سیر در درجات قرب، سیر در درجات توحید و سرپرستی قرب و بندگی است؛ یعنی امام چیزی را که سرپرستی می‌کند، در همه شئون حیات کمال بندگی است.

نکته دیگری را هم اشاره کنم. دامنه امامت و خلافت امام تا کجاست؟ اگر امام، طریق جریان توحید در عالم و طریق جریان خلافت خدای متعال است، دامنه تصرف امام^{*} هم همه شئون وجودی انسان است؛ یعنی این‌طور نیست که

امامت فقط به باطن انسان برمی گردد بلکه همه مراتب وجودی حیات انسان اعم از حیات فردی، جمعی و تاریخی انسان، موضوع سرپرستی امام علیه السلام است. امام علیه السلام، تاریخ بشریت را متناسب با هدایت کل تکوین، به سمت کمال قرب پیش می برند و به فلاح و نجات می رسانند.

نکته قابل توجه این است که اصل اعتقاد به منجی، هم اصلی است که در فطرت انسان وجود دارد و هم جزو اموری بوده است که انبیا علیهم السلام به آن دعوت می کردند؛ یعنی اولاً جزو ودیعه‌هایی است که خدا در فطرت گذاشته است - یعنی تعلق به ولایت امام عصر علیه السلام، این خلیفه کلی الهی، تعلق فطری است و جزو امور فطری ماست که در روایات نسبت به آن را تأکید شده است - و ثانیاً جزو اموری است که در دعوت همه انبیا علیهم السلام بوده است و همه ادیان الهی وعده به موعود داده‌اند و انسان‌ها را در مسیر آن وعده قرار داده‌اند.^۱

۱. در خطبه غدیر، در تعبیری در وصف حضرت ولی عصر علیه السلام آمده است: «...أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ أَلَا إِنَّهُ الْبَاقِي حُجَّةٌ وَ لَا حُجَّةَ بَعْدَهُ وَ لَا حَقَّ إِلَّا مَعَهُ وَ لَا نُورَ إِلَّا عِنْدَهُ...»؛ الاحتجاج، ج ۱،

نکته‌اش هم روشن است؛ چون انتظار آن جامعه موعود، عبادت تاریخی جامعه بشر و جزو بزرگترین عبادت‌هاست؛^۱ لذا همه انبیاء^{علیهم‌السلام} بشریت را به آن دعوت می‌کردند و ممکن است اصل این موعودگرایی، از دعوت انبیاء^{علیهم‌السلام} باشد؛ گرچه ممکن است تدریجاً موعودگرایی، در شکل تمدن مادی هم ظهور پیدا کرده باشد و تحریف هم شده باشد ولی اصل موعودگرایی و بسیاری از خصوصیات که برای شخص موعود گفته می‌شود، خصوصیات مشترک است. البته ویژگی خاص موعودگرایی در مکتب تشیع این

←

ص ۶۴. در نقل ابن طاووس این گونه آمده است: «أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ كُلُّ نَبِيٍّ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ»؛ التحصین، ص ۵۸۹.

۱. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَفْضَلُ أَعْمَالٍ أُمْتِي أَنْتَظَرُ فَرَجَ اللَّهِ»؛ عیون اخبار الرضا^{علیه‌السلام}، ج ۲، ص ۳۶. «عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ قَالَ: أَفْضَلُ عِبَادَةِ الْمُؤْمِنِ أَنْتَظَرُ فَرَجَ اللَّهِ»؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۲، «باب فضل انتظار الفرج و مدح الشيعة في زمان الغيبة و ما ينبغي فعله في ذلك الزمان».

است که آن انسان به نحو کامل، توصیف می شود که دارای چه خصوصیات است و آن هدف اصلی و آن نجاتی که او برای بشریت می آورد چیست.^۱

تفاوت اصلی ممکن است در نگرش نسبت به مفهوم نجات باشد؛ تا ما گرفتاری های انسان را چه بدانیم که آن- وقت بگوییم منجی می خواهد انسان ها را از چه گرفتاری هایی نجات دهد. در تحلیل ما ریشه گرفتاری ها کجاست؟ اگر ما بتوانیم خوب تحلیل کنیم، می فهمیم که ریشه همه رنج های بشر، در مراتب شرکش است، به تعبیر دیگر در مراتب خروج از ولایت خدای متعال است.

خدای متعال در قرآن دو ولایت را توصیف می کند. یکی ولایت خودش و ولایت نور و دیگری هم ولایت جبهه مقابل که ولایت اولیاء طاغوت است. ربوبیت خدای متعال، ربوبیتی شامل است که خوب و بد ها را در بر می گیرد ولی ولایت خدای متعال، ولایتی مخصوص برای مؤمنین است؛ آن رحمت خاص خداست؛ ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنْ

الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولِیَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ
النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ ﴿۱﴾

پس خوب عنایت کنید؛ تمام گرفتاری بشر از ولایت
اولیاء طاغوت است که سیر در جریان ظلمات است و با آن،
همه معاش و معیشت و حیات انسان، مستغرق در دنیا، فانی
در دنیا و غرق در ظلمات می‌شود. خوردنش، پوشیدنش،
راه‌رفتنش و زندگی‌کردنش در ظلمات است. این، جریان
ولایت اولیاء طاغوت است که هیچ خدمتی هم از آن برای
بشریت ساخته نیست. استادی ما داشتیم - خدا رحمتش کند
- می‌گفت: «اگر شما انسان آسمانی را زمینی کنی، دیگر حتی
فرش زربافت هم زیرپایش بیاندازی، هیچ خدمتی به او
نکرده‌ای. اگر از او چشم و بصیرتش را بگیری، آن‌وقت
حتی اگر پروژکتور هم که برایش روشن کنی، هیچ خدمتی
به او نکرده‌ای». جریان ولایت اولیاء طاغوت، جریان ظلمات

۱. ﴿اللَّهُ وَلِیُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولِیَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۵۷.

است؛ ﴿يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾. اصل رنج بشر، اینجا است. منجی باید انسان را از این ظلمات نجات بدهد و به سمت عالم انوار و عالم توحید ببرد؛ یعنی همه رهایی و نجات انسان، در سیر به سمت خدای متعال و خروج از خود و از ولایت اولیاء طاغوت است. هم از ولایت نفس و هم از ولایت اولیاء طاغوت، انسان خارج شود و تحت ولایت خدا قرار بگیرد و با آن ولایت، در عالم انوار سیر داشته باشد. ﴿يُخْرِجُهُمْ﴾ یعنی ولایت خدای متعال مستمراً انسان‌ها را از ظلمات به سمت مبدأ نور بالا می‌برد و همین، گشایش و فتوحات برای انسان است. دعا برای ظهور امام زمان^ع هم دعا برای چنین فرج و گشایشی است.

۳. تعطیل ناپذیری ولایت در عصر غیبت (بر اساس معانی سه گانه غیبت)

البته ما باید ابتدا غیبت و ظهور را معنا کنیم تا بعد ببینیم آیا واقعاً غیبت امام^ع مانع رسیدن برکات امام^ع می‌شود یا نه. غیبت، چند معنا دارد. یک معنای آن، غیبت جسمانی

امام^ع است که جسم امام^ع برای ما آشکار نیست. این غیبت، برکات زیادی را از ما دور می‌کند.

غیبت، معنای دیگری دارد که در زمان ظهور ائمه^ع هم بوده است. وقتی حقیقت ولایت آنها - که همان جریان ولایت خدای متعال است - در عالم تجلی نکند، این هم غیبت امام^ع است. یکی از حوادث مهم عصر ظهور این است که آن ولایت جاری می‌شود و همه عالم، به نور ولایت معصوم نورانی می‌شود؛ ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾.^۱ این تحققِ ظهورِ ولایت، مخصوص عصر ظهور است که انسان می‌تواند مراتبِ باطنیِ ولایتِ امام^ع را در حیات اجتماعی، آشکار ببیند، یعنی می‌تواند در همه‌جا مجرای نور

۱. آیه ۶۹ سوره مبارکه زمر که در روایات به ظهور تفسیر شده است؛ برای نمونه: «عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ^ع يَقُولُ: إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ ﴿أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ وَاسْتَغْنَى النَّاسُ وَيَعْمُرُ الرَّجُلُ فِي مُلْكِهِ حَتَّى يُوَلَّدَ لَهُ أَلْفُ ذَكَرٍ لَا يُوَلَّدُ فِيهِمْ أُنْثَى وَيَبْنَى فِي ظَهْرِ الْكُوفَةِ مَسْجِدٌ لَهُ أَلْفُ بَابٍ وَتَتَّصِلُ بُيُوتُ الْكُوفَةِ بِنَهْرٍ كَرَبْلَاءَ وَبِالْحِيرَةِ حَتَّى يَخْرُجَ الرَّجُلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ عَلَى بَغْلَةٍ سَفَوَاءَ يُرِيدُ الْجُمُعَةَ فَلَا يُدْرِكُهَا»؛ الغيبة (للطوسي)، ۴۶۸.

امام[ؑ] را ببیند و جریان نورانیت امام[ؑ] و ولایت حق را مشاهده کند.

در دوره حضرت امیر[ؑ] هم، امام، غایب بود. سلمانی بود که ملکوت امام[ؑ] را می‌دید. بقیه، چیز مهمی که از حضرت می‌دیدند، تنها جنبه ملکی ایشان بود. امام[ؑ] آیه مخزونه خداست؛^۱ یعنی آیه‌ای است که در پرده و پوشش است. امیرالمؤمنین[ؑ] می‌فرماید: «إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهَ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ»؛^۲ هیچ کس به مرتبه کمال ایمان

۱. «أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَالصِّرَاطُ الْأَفْوَمُ وَ شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَ شَفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ وَ الرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَةُ وَ الْآيَةُ الْمَخْزُونَةُ وَ الْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ وَ الْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ»؛ عبارتی از زیارت جامعه کبیره.

۲. تعبیری در حدیث معروف به حدیث نورانیت؛ «رُویَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ أَنَّهُ قَالَ: سَأَلَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ[ؑ] بِالنُّورَانِيَّةِ قَالَ يَا جُنْدَبُ فَاْمُضْ بِنَا حَتَّى نَسْأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ قَالَ فَأَتَيْنَاهُ فَلَمْ نَجِدْهُ قَالَ فَاَنْتَظِرْنَاهُ حَتَّى جَاءَ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَا جَاءَ بِكُمْ قَالَا جِئْنَاكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَسْأَلُكَ عَنْ مَعْرِفَتِكَ بِالنُّورَانِيَّةِ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ

نمی‌رسد إلّا اینکه من را در کنه نورانیتم بشناسد. چه کسی توانسته امام* را در کنه نورانیتش بشناسد؟ سلمانی است و ابوذری. مگر ابراهیم خلیلی، موسای کلیمی، انبیاء اولوالعزمی پیدا شوند که حقیقت خلافت الهیه را در امام* درک کنند؛ آن هم به اندازه ظرف وجودی خودشان. پس این از نوع غیبت، این طور است!

تنها چیزی که این غیبت را از ما برمی‌دارد این است که ما را در درجات معرفت و ولایت خودشان سیر دهند تا ما ظرفیت پیدا کنیم که آن حقیقت برایمان تجلی کند؛ و إلّا کنار امام* هم باشی، امام* از تو غایب است؛ آنچه می‌بینی،



مَرْحَبًا بِكُمْ مِنْ وَلِيِّينَ مَتَعَاهِدِينَ لِدِينِهِ لَسْتُمْ بِمُقَصِّرِينَ لِعَمْرِي إِنَّ ذَلِكَ الْوَاجِبُ [وَاجِبٌ] عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ثُمَّ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَا سَلْمَانُ وَ يَا جُنْدَبُ قَالَا لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدٌ الْإِيمَانَ حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهُ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ فَإِذَا عَرَفَنِي بِهَذِهِ الْمَعْرِفَةِ فَقَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلإِيمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلإِسْلَامِ وَ صَارَ عَارِفًا مُسْتَبْصِرًا وَ مَنْ قَصَرَ عَنْ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ فَهُوَ شَاكٍ وَ مُرْتَابٌ...»؛ المناقب (للعلوی)، ص ۶۷؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱.

حقیقت امام^ع و آن آیه الهی نیست. ممکن است انسان کنار اعظم آیات خدا باشد - حضرت فرمود: «مَا لِلَّهِ آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي»،^۱ خدا نشانه‌ای از من بزرگتر ندارد - و از خدا هم غافل باشد. این همان آیه مخزونه است.

تحقق چنین ظرفیتی، در مقیاس اجتماعی‌اش، مخصوص عصر ظهور است؛ یعنی در عصر ظهور به حدی جامعه را رشد می‌دهند که ظرفیت پیدا می‌کند ملکوت امام^ع برای عموم مؤمنین تجلی کند و همه می‌توانند حقیقت ولایت و نور ولایت امام^ع را ببینند و در شعاع این نور، ملکوت عالم را مشاهده کنند و به مراتب یقین برسند.

۱. «عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ^ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّ الشَّيْعَةَ يَسْأَلُونَكَ عَنْ تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾ * عَنْ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ ﴿قَالَ ذَلِكَ إِلَيَّ إِنْ شِئْتُ أَخْبَرْتَهُمْ وَإِنْ شِئْتُ لَمْ أَخْبِرْهُمْ ثُمَّ قَالَ لَكِنِّي أَخْبَرُكَ بِتَفْسِيرِهَا قُلْتُ ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾ قَالَ فَقَالَ هِيَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ مَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي وَلَا لِلَّهِ مِنْ نَبِيٍّ أَعْظَمُ مِنِّي»؛

پس غیبت، معانی مختلفی دارد. این معنای از غیبت، با آمادگی عالم برای ظهور خلافت الهیه و ولایت امام^ع همراه است. معنای حقیقی عصر ظهور هم همین است. این غیبت در زمان ظهور ائمه^ع هم بوده است.

غیبت جسمی، مانع جریان ولایت امام^ع در هیچ سطحی نمی‌شود؛ یعنی هم جریان ولایت تکوینی امام^ع و هم تقرب ما از طریق امام^ع متوقف بر این نیست که ما جسم ایشان را ببینیم. امام^ع، هم از طرف خدای متعال طریق فیض هستند و هم برای ما طریق تقرب؛ یعنی هم وجه خدا هستند^۱ و هم

۱. «عَنْ أَسْوَدَ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ^ع فَأَنْشَأَ يَقُولُ ابْتِدَاءً مِنْهُ مَنْ غَيْرَ أَنْ أَسْأَلَهُ نَحْنُ حُجَّةُ اللَّهِ وَنَحْنُ بَابُ اللَّهِ وَنَحْنُ لِسَانُ اللَّهِ وَنَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ وَنَحْنُ عَيْنُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَنَحْنُ وَلَاءُ أَمْرِ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۴۳. رجوع شود به: بصائر الدرجات، ص ۶۱، «باب فی الأئمة أنهم حجة الله و باب الله و ولاء أمر الله و وجه الله الذي يؤتى منه و جنب الله و عين الله و خزنة علمه جل جلاله و عم نواله»؛ بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۹۱، «باب أنهم^ع جنب الله و وجه الله و يد الله و أمثالها».

سبیل و صراط خدا.^۱ امام علیه السلام واسطه بین ما و خدای متعال، در هر دو طرف هستند؛ هم نزول برکات، هم صعود ما. هیچ وقت این ولایت امام علیه السلام تعطیل شدنی نیست؛ چون تعطیل آن، مساوی است با تعطیل عالم. با سجده او، همه عالم به کمال می‌رسند.

ولایت، معنای دیگری هم دارد که این هم در عصر غیبت تعطیل شدنی نیست. آن، هدایت خاصی است که نسبت به عالم انسانی دارند و عالم انسانی را به دوره عصر ظهور و رجعت - که دوره تجلی خلافت آنها در حیات انسانی و دوره ظهور حیات طیبه است - سیر می‌دهند. این کار را هم امام می‌کنند، چه غایب باشند، چه ظاهر. بلکه اصلاً غیبت‌شان، یکی از مراتب خلافت‌شان است؛ یعنی

۱. «عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: ... نَحْنُ سَبِيلُ اللَّهِ الَّذِي مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ يُطَافُ بِالْحَصْنِ...»؛ بصائر الدرجات، ص ۳۱۱. «أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَالصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ»؛ عبارتی از زیارت جامعه کبیره. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۹، «باب أَنَّهُمْ علیهم السلام السَّبِيلُ وَالصِّرَاطُ وَهُمْ وَ شِيعَتُهُمُ الْمُسْتَقِيمُونَ عَلَيْهَا».

یکی از بسترهای تصرف‌شان غیبت‌شان است که به اختیار خودشان به اذن‌الله، برای هدایت عالم واقع می‌شود.

پس غیبت به معنای فقدان ولایت امام علیه السلام نیست نه نسبت به تکوین عالم و نه نسبت به هدایت تاریخ. بله، منزلتی از هدایت که تابع ظهور جسمانی امام علیه السلام است، ممکن است در این دوره نباشد، ولی هم هدایت ایشان نسبت به تاریخ هست - واقعاً امام علیه السلام با غیبت خودش، تاریخ را به سمت عصر ظهور هدایت می‌کند - و هم ولایت تکوینی‌شان.^۱

۱. برای نمونه: «عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مَهْرَانَ الْأَعْمَشِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام قَالَ: نَحْنُ أئِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى الْعَالَمِينَ وَ سَادَةُ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَادَةُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ مَوَالِي الْمُؤْمِنِينَ وَ نَحْنُ أَمَانٌ لِّأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِّأَهْلِ السَّمَاءِ وَ نَحْنُ الَّذِينَ بَنَّا يُمْسِكُ اللَّهُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ بَنَّا يُمْسِكُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا وَ بَنَّا يُنْزِلُ الْغَيْثَ وَ تُنْشِرُ الرَّحْمَةُ وَ تَخْرُجُ بَرَكَاتُ الْأَرْضِ وَ لَوْ لَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا ثُمَّ قَالَ وَ لَمْ تَخُلْ الْأَرْضُ مِنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا ظَاهِرٌ مَشْهُورٌ أَوْ غَائِبٌ مَسْتُورٌ وَ لَا تَخْلُو إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُعْبَدِ اللَّهُ قَالَ سُلَيْمَانُ فَقُلْتُ

البته به نظر من همه این‌هایی که ما می‌گوییم، دون شأن امام ^ع است؛ نه غلو. غلو باید معنا شود. معنای غلو، این است که ما شأن خدایی برای امام ^ع قائل شویم.^۱ هیچ‌یک از حرف‌های ما شأن خدایی نیست. من حتی معتقدم و مکرر هم گفته‌ام: زیارت‌جامعه برخلاف تصور بعضی‌ها - که در معرفت امام ^ع شیعه مستضعف‌اند و می‌گویند: زیارت‌جامعه، مرام‌نامه شیعه غالی است - مرام‌نامه شیعیان مستضعف است؛ شیعیانی که هنوز امام‌شناس نیستند؛ چون آخر زیارت‌جامعه

←

لِلصَّادِقِ عَ فَكَيْفَ يَتَفَعُّ النَّاسُ بِالْحُجَّةِ الْعَائِبِ الْمَسْتُورِ قَالَ كَمَا يَتَفَعُّونَ بِالشَّمْسِ إِذَا سَتَرَهَا السَّحَابُ؛ کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲۰۷.

۱. برای نمونه: «عَنْ كَامِلِ التَّمَّارِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ^ع ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ لِي يَا كَامِلُ اجْعَلْ لَنَا أَرْبَابًا نَتُوبُ إِلَيْهِمْ وَنَقُولُ فِيكُمْ مَا شِئْنَا قَالَ فَاسْتَوَى جَالِسًا ثُمَّ قَالَ وَ عَسَى أَنْ نَقُولَ مَا خَرَجَ إِلَيْكُمْ مِنْ عِلْمِنَا إِلَّا أَلْفًا غَيْرَ مَعْطُوفَةٍ؛ بصائر الدرجات، ص ۵۰۷. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۶۱، «باب نفی الغلو فی النبی و الأئمة صلوات الله علیه و علیهم و بیان معانی التفویض و ما لا ینبغی أن ینسب إلیهم منها و ما ینبغی».

می‌گوییم: «مَوَالِي لَا أَحْصِي ثَنَاءَكُمْ» یا «كَيْفَ أَصِفُ حُسْنَ ثَنَائِكُمْ وَ أَحْصِي جَمِيلَ بَلَائِكُمْ». پیداست اگر ما در حدی بودیم که بیشتر از این می‌فهمیدیم، بیشتر از این مقامات معصومین برای ما گفته می‌شد. لذا این مقاماتی که گفته می‌شود، مقامِ دون‌شانِ حقیقی ائمه علیهم‌السلام است. بله، اگر ما توهم باطلی از این مقامات پیدا کنیم که خیال کنیم اینها مقام الوهیت است، این غلو است.

ولی در هیچ‌یک از این مقاماتی که در زیارت‌جامعه و در لطیف‌تر از آن گاهی آمده، هیچ نقطه غلوآمیزی نیست که برای آنها مقام الوهیت قائل محسوب شود. شما در آغاز این زیارت، شهادتین می‌گویید و درک‌تان از توحید و نبوت را بیان می‌کنید.^۱ قبل از آن صد مرتبه تکبیر می‌گویید^۲ تا درکی

۱. «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ كَمَا شَهِدَ اللَّهُ لِنَفْسِهِ وَ شَهِدَتْ لَهُ مَلَائِكَتُهُ وَ أَوَّلُو الْعِلْمِ مِنْ خَلْقِهِ ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ الْمُنْتَجَبُ وَ رَسُولُهُ الْمُرْتَضَى أَرْسَلَهُ ﴿بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ وَ أَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَئِمَّةُ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ...».

از کبریایی خدای متعال برایتان پیدا شود. در سایه آن کبریایی، زیارت جامعه معنا می‌دهد؛ چون اصلاً شئونی که برای معصوم در زیارت جامعه می‌گویید، همه، ظل الوهیت خدای متعال است. هیچ نقطه‌ای نیست که شما آنها را شریک خدا قرار دهید، ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾.^۱ برایشان مقام عبودیت مطلقه قائل هستید؛^۲ این که غلو نیست. کسی که درباره‌اش معتقدید عبد

←

۲. «فَإِذَا دَخَلْتَ وَرَأَيْتَ الْقَبْرَ فَقِفْ وَقُلْ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ ثَلَاثِينَ مَرَّةً ثُمَّ امْشِ قَلِيلًا وَعَلَيْكَ السَّكِينَةُ وَالْوَقَارُ وَقَارِبْ بَيْنَ خَطَاكَ ثُمَّ قِفْ وَكَبِّرِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ثَلَاثِينَ مَرَّةً ثُمَّ ادْنُ مِنَ الْقَبْرِ وَكَبِّرِ اللَّهَ أَرْبَعِينَ مَرَّةً تَمَامَ مِائَةٍ تَكْبِيرَةٍ ثُمَّ قُلِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ...»؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۰۹.

۱. ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾؛ سوره انبیاء، آیات ۲۶ - ۲۷.

۲. «السَّلَامُ عَلَى الدَّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَالْأَدْلَاءِ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ وَالْمُسْتَقْرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ وَالتَّامِّينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ وَالْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ

مطلق خداست، طریق جریان ولایت الهی و خلافت الهی در عالم است، این چه غلوی است؟! امام[✱] طریق جریان اسماء حسناى الهی است،^۱ بلکه بالاتر، طریق جریان الوهیت است، «فَبِهِمْ مَلَأَتْ سَمَاءَكَ وَ أَرْضَكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ». این عبارت، در دعای ماه رجب است که از وجود مقدس امام زمان[✱] نقل شده است.^۲ تو آسمان و زمین و عوالم را از

←

الْمُظْهِرِينَ لَأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ وَ عِبَادِهِ الْمُكْرَمِينَ الَّذِينَ ﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

۱. «عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ[✱] فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا» قَالَ: نَحْنُ وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا؛ الكافي، ج ۱، ص ۱۴۳.

۲. «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَانِي جَمِيعِ مَا يَدْعُوكَ بِهِ وَلِأَنَّ أَمْرَكَ الْمَأْمُونُونَ عَلَى سِرِّكَ الْمُسْتَبْشِرُونَ بِأَمْرِكَ الْوَاصِفُونَ لِقُدْرَتِكَ الْمُعْلَنُونَ لِعَظَمَتِكَ أَسْأَلُكَ بِمَا نَطَقَ فِيهِمْ مِنْ مَشِيَّتِكَ فَجَعَلْتَهُمْ مَعَادِنَ لِكَلِمَاتِكَ وَ أَرْكَانًا لِنُوحِيدِكَ وَ آيَاتِكَ وَ مَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلَ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ يَعْرِفُكَ بِهَا مَنْ عَرَفَكَ لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ فَتَقُهَا وَ رَتَقُهَا بِيَدِكَ بَدْوُهَا مِنْكَ وَ عَوْدُهَا إِلَيْكَ أَعْضَادٌ وَ أَشْهَادٌ وَ مَنَاءٌ وَ أَزْوَادٌ وَ حَفَظَةٌ وَ رُؤَادٌ فَبِهِمْ مَلَأْتَ سَمَاءَكَ وَ أَرْضَكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا

وجود آنها پر کرده‌ای، آن وقت کلمه «لا اله الا الله» در عالم ظهور کرد. اینکه بعضی بزرگان مثل حضرت امام (ره) فرموده‌اند: «ائمه^{علیهم السلام} مظاهر الوهیت هستند» یعنی همین؛ یعنی حقیقت ظهور الوهیت در عالم، از طریق این اسماء حسناى الهی در عالم واقع می‌شود. اینها اصلاً غلو نیست.

نکته دیگر این است که عکس‌العمل‌های ما متناسب با معرفت‌مان نسبت به امام^{علیه السلام} شکل می‌گیرد؛ از جمله شادی‌ها و مناسک شادی‌های مان. به‌طور کلی، هم عید آدم‌ها متفاوت است و هم مناسک عیدشان. همه عید دارند، یعنی در بعضی موقعیت‌ها خوشحال می‌شوند و اموری هست که نقطه‌های عطف زندگی اجتماعی، تاریخی و گاهی فردی آنهاست. خانواده‌ها نقطه عطف دارند، جامعه‌ها نقطه عطف دارند؛ این

←

أَنْتَ فَبِذَلِكَ أَسْأَلُكَ وَ بِمَوَاقِعِ الْعِزِّ مِنْ رَحْمَتِكَ وَ بِمَقَامَاتِكَ وَ عِلَامَاتِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ...؛ مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۸۰۳؛ مفاتیح الجنان، باب دوم، فصل دوم، ادعیه مشترک ماه رجب.

نقطه عطف‌ها، متناسب با شخصیت انسان‌ها و درک آنهاست. انسانی که به این درک از امام^ع می‌رسد، عیدش عید تجلی خلیفه‌الله، بر زمین است. مولود امام^ع همان نقطه‌ای است که در زیارت جامعہ کبیره آمده است: «خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بَعْرَشِهِ مُحَدِّقِينَ»؛^۱ شما انواری بودید که به عرش خدا مُحَدِّق بودید. «مُحَدِّق» یعنی مثل حلقه چشم که چشم را احاطه کرده، شما به مقام عرش محیط بودید. اگر کسی مقام عرش الهی را تصور کند، می‌فهمد چه مقامی است؛ به تعبیر امام رضا^ع مقامی است که هیچ چشم و دستی

۱. «أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا سَابِقٌ لَكُمْ فِيمَا مَضَى وَ جَارٌ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ وَ أَنَّ أَرْوَاحَكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طَيِّبَتَكُمْ وَاحِدَةٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ» (بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ) خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بَعْرَشِهِ مُحَدِّقِينَ حَتَّى مِنْ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ (فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ) وَ جَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصَّصْنَا بِهِ مِنْ وَلَايَتِكُمْ طِيباً لِحَلِّقِنَا وَ طَهَارَةً لِانْقُسِنَا وَ تَزَكِيَةً لَنَا وَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا».

نمی‌تواند آن مقام را شکار بکند.^۱ اگر امام^ع در آن مقام می‌ماند، دیگر نه تنها ما که حتی ابراهیم خلیل^ع هم دستش به جایی بند نبود. عنایت می‌کنید؟! «حَتَّىٰ مَنْ عَلَيْنَا بِكُمْ» خدا بر ما منت گذاشت، «فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتٍ» شما را در بیوتی تنزل داد. حضرت در مسیر تنزل‌شان، در هر عالمی بیت‌النوری دارند که از جمله آنها بیت‌النورشان در عالم دنیا است.

پس عید ما این است که خدای متعال آن انوار را از ساحت قدسی خودشان به عالم دنیا تنزل داده، تا دست ما به این انوار برسد و ما بتوانیم با این انوار، به هدایت خدای متعال و بشارت‌های او و به آن نشاط‌های خاص دست یابیم. کسی که به این نقطه رسیده، خوشحال است که نه یک روزنه بلکه همه ابواب عالم غیب، به‌سوی عالم دنیا باز شده است. با تولد امام زمان^ع، همه دریچه‌های غیب به‌سوی عالم دنیا باز شده است. پیامبری که برای امم گذشته می‌آمده،

۱. [تعبیری در روایت معروف و مفصل امام رضا^ع در توصیف مقام امامت:] «الْإِمَامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ الْمُجَلَّلَةِ بِنُورِهَا لِلْعَالَمِ وَ هِيَ فِي الْأَفُقِ بِحَيْثُ لَا تَنَالُهَا الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارُ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۰۰.

(پیامبرِ غیر اولوالعزم)، گاهی فقط یک روزنه به عالم غیب باز می شده است؛ کما اینکه هر مؤمنی، روزنه ای است به عالم غیب؛^۱ مشکاتی است از عالم انوار.^۲ ولی با آمدن امام زمان^۳

۱. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَابٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ^۳ يَقُولُ إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَبَقَاعُ الْأَرْضِ الَّتِي كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهَا وَ أَبْوَابُ السَّمَاءِ الَّتِي كَانَ يُصْعَدُ أَعْمَالُهُ فِيهَا وَ ثَلُمَ ثُلْمَةٌ فِي الْإِسْلَامِ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ لَّانَ الْمُؤْمِنِينَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحُصُونِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا»؛
الكافی، ج ۳، ص ۲۵۴.

۲. «عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ^۳ فِي هَذِهِ الْآيَةِ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ قَالَ بَدَأَ بِنُورِ نَفْسِهِ تَعَالَى «مِثْلُ نُورِهِ» مِثْلُ هُدَاهُ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ ﴿كَمَشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحُ الْمِصْبَاحِ﴾ وَ الْمَشْكَاةُ جَوْفُ الْمُؤْمِنِ وَ الْقَنْدِيلُ قَلْبُهُ وَ الْمِصْبَاحُ النُّورُ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ فِي قَلْبِهِ ﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ﴾ قَالَ الشَّجَرَةُ الْمُؤْمِنُ ﴿زَيْتُونَهُ لَا شَرْقِيَّةَ وَلَا غَرْبِيَّةَ﴾ قَالَ عَلَى سِوَاءِ الْجَبَلِ لَا غَرْبِيَّةَ أَيْ لَا شَرْقَ لَهَا وَ لَا شَرْقِيَّةَ أَيْ لَا غَرْبَ لَهَا إِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ طَلَعَتْ عَلَيْهَا وَ إِذَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ غَرَبَتْ عَلَيْهَا ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ﴾ يَكَادُ النُّورُ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ فِي قَلْبِهِ يُضِيءُ وَ إِنْ لَمْ يَتَكَلَّمْ ﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾ فَرِيضَةٌ عَلَى فَرِيضَةٍ وَ سُنَّةٌ عَلَى سُنَّةٍ ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ يَهْدِي اللَّهُ لِفَرَائِضِهِ وَ سُنَّتِهِ مَنْ يَشَاءُ ﴿وَ يُضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ﴾ فَهَذَا مِثْلُ ضَرْبِهِ اللَّهُ لِلْمُؤْمِنِ،

که وارث همه انبیاء و اولیاء هستند،^۱ همه درهای غیب یکجا به‌سوی بشریت باز شد. همه درهای ملکوت و فوق ملکوت، برای اهلش باز شد. پیداست انسان‌هایی که پشت این درها نشسته بودند، در می‌زدند تا پنجره‌ای برایشان باز شود، یکباره همه ابواب غیب برایشان باز شد. پیداست چقدر نشاط پیدا می‌کند.

←

قَالَ فَالْمُؤْمِنُ يُتَقَلَّبُ فِي خَمْسَةٍ مِنَ النُّورِ، مَدْخَلُهُ نُورٌ وَ مَخْرَجُهُ نُورٌ وَ عِلْمُهُ نُورٌ وَ كَلَامُهُ نُورٌ وَ مَصِيرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى الْجَنَّةِ نُورٌ، قُلْتُ لَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا سَيِّدِي إِنَّهُمْ يَقُولُونَ مَثَلُ نُورِ الرَّبِّ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ لَيْسَ لِلَّهِ مَثَلٌ؛ قَالَ اللَّهُ ﴿فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ﴾؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۰۳.

۱. برای نمونه در یکی از زیارات حضرت آمده است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِلْمِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُسْتَوْدَعَ حُكْمِ الْوَصِيِّينَ»؛ المزار الکبیر، ص ۶۷۱. روایت امام صادق عليه السلام (مختصر البصائر، ص ۴۳۳ - ۴۴۴) و روایت کعب الاحبار (الغیبة للنعمانی، ص ۱۴۶) که پیشتر گذشت نیز همین امر را حکایت می‌کند. همچنین رجوع شود به روایات عامی که در الکافی، ج ۱، ص ۲۲۳، «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ وَرَثُوا عِلْمَ النَّبِيِّ وَ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» آمده است.

این نشاط چطور ابراز می‌شود؟ مناسک این نشاط، دیگر این نیست که یک بزرگی درست کنیم و به تعداد عمر امام زمان علیه السلام روی آن، شمع روشن کنیم و بعد هم فوت کنیم. این مناسک تولد خودمان است. اگر کسی می‌خواست برای خودش جشن بگیرد، این طور بگیرد. مناسک انبساط انسان، متناسب با انبساطی است که به او دست می‌دهد. عید قربان ما، عید فطر ما و جمعه ما که بزرگترین عیدهای ما هستند، همه، عید ارتباط با ولی‌مان هستند. مناسکش این است که در نماز عید یا نماز جمعه شرکت می‌کنیم. این، ارتباط ما با ولی‌خدا و از طریق او با خداست؛ یعنی با نماز عید یا نماز جمعه و یا دعای ندبه با خدای خودمان مرتبط می‌شویم و با ولی‌مان و خدا تجدید عهد و پیمان می‌کنیم.^۱

۱. برای نمونه در روایتی از امام رضا علیه السلام آمده است: «مَنْ لَمْ يُدْرِكْ مَعَ الْإِمَامِ رُكْعَةً فَلَا جُمُعَةَ لَهُ وَلَا عِيدَ لَهُ»؛ الفقه المنسوب الى الامام الرضا علیه السلام، ص ۱۳۲.

جمعه، عید مؤمنین است.^۱ فطر، عید مومنینی است که یک ماه صیام داشتند و شب قدر را پشت سر گذاشتند و فتوحاتی برایشان شده است. در این عید به آنها می‌گویند: «پاچه‌هایتان را بالا بزنید و با مناسکِ خشوع و تواضع، با تکبیر دنبال امام راه بیفتید و نماز عید را در بیابان بخوانید!»^۲ اگر کسی به آن مقام رسید، انبساطِ خاطر و هیجانی که از این مناسک اجتماعی برایش پیدا می‌شود، تا ماه رمضان سال دیگر، یک سال او را پر می‌کند! عید قربان که می‌شود، می‌گویند: «بروید، در راه خدا قربانی کنید». انبساطی که از این قربانی برای مؤمن پیدا می‌شود، فوق‌العاده است. البته باید در آن مرتبه باشد تا معنای آن عید و گشایش و فتحی را

۱. در روایت مفصلی از امام کاظم علیه السلام آمده است: «أَمَّا الْيَوْمُ الَّذِي حَمَلْتُ فِيهِ مَرْيَمَ فَهُوَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ لِلزَّوَالِ وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي هَبَطَ فِيهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ وَ لَيْسَ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدٌ كَانَ أَوَّلَى مِنْهُ عَظَمَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَظَمَهُ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله فَأَمَرَ أَنْ يُجْعَلَ عِيداً فَهُوَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۸۰.

۲. رجوع شود به: وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۴۵۳، «بَابُ كَيْفِيَةِ الْخُرُوجِ إِلَى صَلَاةِ الْعِيدِ وَ آدَابِهِ».

که در قربان برای انسان می شود، در جمعه می شود، در رمضان می شود، در نیمه شعبان می شود، بفهمد.

می دانید نیمه شعبان، برای ائمه علیهم السلام به منزله شب قدر است. فرمود: «خدا شب قدر را به نبی اکرم صلی الله علیه و آله داد و نیمه شعبان را به ما». ^۱ می دانید این یعنی چه؟ یعنی خدای متعال با شب قدری که به نبی اکرم صلی الله علیه و آله داد، دری به سوی بشریت باز کرد که این در، راه سلوک را نزدیک کرد. ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾ یعنی اگر ما هزار ماه باید تلاش می کردیم تا یک قدم جلو برویم، در شب قدری که خدا به حضرت داد، باب به گونه ای باز شد که می توانیم به اندازه هزار ماه جلو برویم. البته می دانید باطن

۱. «عَنْ أَبِي يَحْيَى، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عليه السلام، قَالَ: سُئِلَ الْبَاقِرُ عليه السلام عَنْ فَضْلِ لَيْلَةِ النُّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ، فَقَالَ: هِيَ أَفْضَلُ لَيْلَةٍ بَعْدَ لَيْلَةِ الْقَدْرِ، فِيهَا يَمْنَحُ اللَّهُ (تَعَالَى) الْعِبَادَ فَضْلَهُ، وَ يَغْفِرُ لَهُمْ بِمَنْهَ، فَاجْتَهِدُوا فِي الْقُرْبَةِ إِلَى اللَّهِ (تَعَالَى) فِيهَا، فَإِنَّهَا لَيْلَةٌ أَلَى اللَّهِ عَلَى نَفْسِهِ أَلَّا يَرُدَّ سَائِلًا لَهُ فِيهَا مَا لَمْ يَسْأَلْ مَعْصِيَةً، وَ إِنَّهَا اللَّيْلَةُ الَّتِي جَعَلَهَا اللَّهُ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ بِإِزَاءِ مَا جَعَلَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ لِنَبِيِّنَا صلی الله علیه و آله...»؛ الامالی (للطوسی)، ص ۲۹۷.

شب قدر هم امام* است. نیمه شعبان هم چنین چیزی است. باطن آن و فتوحات باطنی آن، به منزله شب قدر است.

حالا عنایت کنید، این عید، مناسکش هم متناسب با خودش است. مؤمنی که این فتوحات برایش می شود و این درهای معنوی به رویش باز می شود و احساس می کند خدای متعال نه فقط در را باز کرده بلکه یکجا فاصله عالم ملکوت و ملک را برداشته و به تعبیر من - که شاید دقیق نباشد - عالم ملکوت را در عالم ملک واژگون کرده است و همه ملکوت را در عالم ملک خلاصه کرده، وقتی چنین فتحی برای مؤمن می شود، پیداست انبساطش چه انبساطی است، مناسکش هم چه مناسکی است. الحمدلله من احساس می کنم جامعه ما در این وادی، به سرعت، رو به بلوغ است. مثلاً مناسک نیمه شعبان شان حضور در مسجد جمکران است. شما مسجد جمکران را ببینید، باینکه واقعاً همه می دانند در شب نیمه شعبان، عزیزانی که می آیند، کاملاً در فشار هستند و کمترین امکانات در اختیارشان نیست ولی هجوم را می بینید.

گفتار ۴

جلوہ ہائے ولایت امام زمان علیہ السلام

در عصر ظہور

برنامہ تلویزیونی «از شما می پرسم» - ۱۳۸۷/۵/۲۷

بنا بود ما بحث را در سه موضوع تقدیم کنیم: یکی بازشناسی امام^{علیه السلام}؛ دوم اینکه این شخصیت بزرگوار، عهده‌دار چه مأموریتی هستند و آن جامعه موعودی که بدست ایشان محقق می‌شود، چیست؛ و سوم اینکه رسالتی که ما در دوره غیبت به عنوان انتظار، مأمور به آن هستیم - چه در قالب مأموریت فردی و چه در قالب مأموریت اجتماعی - چیست. البته این سه بحث هم کاملاً مرتبط با هم هستند؛ یعنی این که ما دنبال چه جامعه موعودی هستیم، برمی‌گردد به این که موعودی که می‌خواهد این جامعه را بپا کند، چه انسانی است و دارای چه کمالاتی است و ظرفیت ایجاد چه جامعه‌ای را دارد؛ طبیعتاً همین امر است که معین می‌کند ما به عنوان منتظر باید در مسیر تحقق اهداف او چه گام‌هایی را

برداریم. لذا این سه بحث، از نظر مفهومی و معنایی کاملاً با هم مرتبط هستند.

آنچه در بازشناسی و بازخوانی معرفت امام علیه السلام تقدیم کردیم این بود که به میزان درک و معرفتی که از امام علیه السلام پیدا می‌کنیم، انتظارات مان را از ولایت و هدایت او و همچنین انتظارات مان را نسبت به آن جامعه آرمانی که بناست آن وجود مقدس بپا کند، شکل می‌دهیم. اگر ما او را در حد یک انسان متعارف بشناسیم، طبیعتاً همراهی ما با او همراهی محدودی است و هدایت و عنایت او به ما هم، محدود است.

براین اساس، این انسانی که ما این روزها در باب شخصیت ایشان بحث می‌کنیم، انسان موعودی است که خدای متعال به همه انبیاء علیهم السلام و خاصان و نخبگان خودش وعده داده که به وسیله او حقیقت توحید و حقیقت دین الهی در همه عوالم، به خصوص در عالم انسانی، ظهور پیدا می‌کند. شخصیتی است که صاحب مقام خلافت کلیه الهیه و صاحب مقام ولایت کلیه الهیه است؛ یعنی همه مجاری اراده

او، مجرای نور، هدایت، مشیت، رحمت و دین خدای متعال است. او ولایت خدای متعال را بدون حجاب و واسطه تلقی کرده و حامل آن حقیقت و سرّ الهی و حامل امانت محفوظه خدای متعال برای همه اولیا و خاصان و عامه مؤمنین و صالحان عالم است. انسانی است که وارث همه انوار هدایت و وارث کتب آسمانی و وارث خیرات و کمالات و عنایاتی است که خدای متعال به همه انبیا و اولیا و معصومین علیهم السلام، به- ویژه چهارده معصوم علیهم السلام عنایت کرده است. حقیقت اسرار قرآن و اسرار وجودی معصومین علیهم السلام، در آن وجود مقدس به ودیعت گذاشته شده است. او ظرف نزول همه آیات قرآنی و ظرف تحقق حقیقت شب قدر و ليله قدر الهی برای همه اولیاست. با تجلی ایشان در مثل امروز (نیمه شعبان) به عالم دنیا همه درهای غیب یکجا به روی همه اولیاء خدا گشوده شده است.^۱

نسبت به دوره ظهور حضرت، وعده‌های فراوانی داده شده است، مثل اینکه در دوره ظهور حضرت، حتماً رفاه در

۱. [استنادات مربوط به این بند در جلسه قبل آمده است.]

عالی‌ترین سطحش تحقق پیدا خواهد کرد؛ یا مثلاً امنیت روانی و اجتماعی در بالاترین سطح، برای بشر محقق خواهد شد و انسان‌ها و جوامع از ناحیه همدیگر تهدید نخواهند شد و همه روابط، به انس و محبت و ایثار و فداکاری تبدیل خواهد شد؛ یا مثلاً «مسابقه بر سر دنیا» به «رقابت در مسیر قرب» و «فداکاری در دنیا برای همدیگر» تبدیل می‌شود؛ و بر محور همه اینها و در سایه این رفاه و امنیت، عدل محقق خواهد شد.^۱

۱. برای نمونه: «ذَكَرَ السَّيِّدُ ابْنُ طَاوُسٍ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِي كِتَابِ سَعْدِ السُّعُودِ... وَ أَلْقَى فِي تِلْكَ الزَّمَانِ الْأَمَانَةَ عَلَى الْأَرْضِ فَلَا يَضُرُّ شَيْءٌ شَيْئًا وَلَا يَخَافُ شَيْءٌ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ تَكُونُ الْهَوَامُّ وَالْمَوَاشِي بَيْنَ النَّاسِ فَلَا يُؤْذِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ أَنْزَعَ حُمَةً كُلِّ ذِي حُمَةٍ مِنَ الْهَوَامِّ وَ غَيْرِهَا وَ أَذْهَبُ سَمَّ كُلِّ مَا يَلْدَغُ وَ أَنْزَلَ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ تَزْهَرُ الْأَرْضُ بِحُسْنِ نَبَاتِهَا وَ تَخْرُجُ كُلُّ ثَمَارِهَا وَ أَنْوَاعُ طَيْبِهَا وَ أَلْقَى الرَّأْفَةَ وَ الرَّحْمَةَ بَيْنَهُمْ فَيَتَوَاسَوْنَ وَ يَقْتَسِمُونَ بِالسَّوِيَّةِ فَيَسْتَعْنِي الْفَقِيرُ وَ لَا يَعْلُو بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ يَرْحَمُ الْكَبِيرُ الصَّغِيرَ وَ يُوقِرُ الصَّغِيرُ الْكَبِيرَ وَ يَدِينُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ وَ يَحْكُمُونَ»؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۴ - ۳۸۵. رجوع شود به: همان، ص ۳۰۹، «باب سیره و أخلاقه و عدد

همه اینها درست است ولی درکی که ما از این مفاهیم داریم، درک نسبی است؛ یعنی حتی تمدن‌های مادی هم نسبت به جامعه موعود خودشان، وعده به رفاه و امنیت و عدالت می‌دهند. ما باید توجه کنیم که این رفاه و امنیت و عدالت با آن رفاه و امنیت و عدالت متفاوت است. آنچه در عصر ظهور اتفاق می‌افتد، معنای خاصی از عدالت است که گمشده همه انبیا و اولیا الهی علیهم‌السلام بوده است. این عدالت، آن عدالت اقتصادی نیست که مثلاً در مکتب‌های مادی و امثال آن، وعده داده می‌شود؛ چیزی فراتر از آنهاست.

۱. ظهور کامل دین اسلام و تحقق حیات طیبه

برای اینکه بتوانم مقداری توضیح بدهم که چه اتفاقی می‌افتد، با توجه به آیات، مطلبی را تقدیم می‌کنم که از



أصحابه و خصائص زمانه و أحول أصحابه صلوات الله عليه و على آباءه».

اصلی ترین اتفاقات عصر ظهور است؛ بعد همان معنا را -
ان شاء الله - بسط می دهیم.

خدای متعال در قرآن، می فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ
رَسُولَهُ﴾^۱ او (خداوند) رسول خودش را یعنی آن کسی که
صاحب مقام رسالت نسبت به همه عوالم بود، فرستاد، همراه
با دو چیز. ﴿بِالْهُدَى﴾، یکی هدایت خاصی است که خدای
متعال به این نبی اکرم^ﷺ عنایت کرده است؛ یعنی حقیقت انوار
قرآن را که همه مراتب هدایت در آن وجود دارد، به این
وجود مقدس عنایت کرده و ایشان را با این قرآن و هدایت
خاص خودش همراه کرده است. همچنین ﴿وَدِينِ الْحَقِّ﴾ او
را همراه با دین حق فرستاد. این رسالت هم غایتی داشت:
﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ این دین، حتماً ظهور فراگیر پیدا
می کند و در این ظهور فراگیر، بر همه ادیان غلبه می کند، به -
طوری که همه ادیان، در شعاع نور او محو خواهند شد. ﴿وَوَ

۱. ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ
كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾؛ سوره توبه، آیه ۳۳؛ سوره صف، آیه ۹.

لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿۱﴾ ولو آنها که موحد نیستند مایل نباشند چنین اتفاقی بیفتد. مشیت الهی به این امر، تعلق گرفته است. پس عصر ظهور، عصری است که خدای متعال وعده آن را به نبی اکرم ﷺ داده است. گاهی ما خیال می‌کنیم جامعه موعود، جامعه است که فقط به ما وعده داده شده است. نه اینکه به ما وعده داده نشده و موعود ما نیست، بلکه وعده به نبی اکرم ﷺ داده شده است. توجه داشته باشید وعده‌ای که خدا می‌دهد، متناسب با ظرفیت کسی است که به او وعده می‌دهد. ممکن است شما به یک کودک هم وعده بدهید؛ به بازیچه‌ها وعده‌اش می‌دهید؛ سرشار و سرخوش هم می‌شود اگر شما به او وعده بازیچه بدهید. ولی یک انسان کامل را که دیگر نمی‌شود با بازیچه‌ها دلخوش کرد. آن انسانی که خدا دارد به او وعده می‌دهد که اتفاقی در پایان تاریخ می‌افتد، انسانی است که اکمل همه انسان‌هاست، انسانی است که اگر همه عوالم را در دست او بگذارید، خوشحال نمی‌شود، همه عوالم را از او بگیرید، رنجی نمی‌برد.

زهدی که دین اسلام برای ما مؤمنین عادی تعریف می‌کند همین است: ﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾،^۱ نسبت به آنچه که از شما فوت می‌شود، تأسف نخورید و نسبت به آنچه که به شما می‌رسد، خوشحال نشوید.^۲ امیرالمؤمنین در توصیف زاهد فرمود: «فَقَدْ خَرَجَتْ الْأَحْزَانُ وَالْأَفْرَاحُ مِنْ قَلْبِهِ»؛ همه خوشی‌ها و غصه‌های دنیا از دلش بیرون رفته است. «فَلَا يَفْرَحُ بِشَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا»؛ اگر همه دنیا گیرش بیاید، خوشحال نمی‌شود. «وَلَا يَأْسَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ مِنْهَا فَاتَهُ»؛ اگر دنیا از دستش برود، نگران نیست. «فَهُوَ مُسْتَرِيحٌ»؛ به راحتی این وادی رسیده و فراغ پیدا کرده

۱. ﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾؛ سوره حدید، آیه ۲۳.

۲. در روایات متعدد، زهد را به این آیه شریفه معنا کرده‌اند؛ رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۰۹، «باب الزهد و درجاته».

است.^۱ اگر ما می‌توانیم در قدم اول سیرِ با نبی اکرم ﷺ به این زهد برسیم، خود او که همه درجات زهد و یقین و رضا را در بالاترین مراتبش طی کرده،^۲ اسیرِ این چیزها نیست.

پس وعده‌ای که به او می‌دهند، باید یک وعده خاصی باشد که او هم در انتظار تحقق آن وعده است. آن وعده‌ای که خدا به حضرت می‌دهد این است که هدایتی که خدا با او فرستاده محقق شود. حضرت، مشتاق بود این انوار هدایت ظهور پیدا کند و همه انسان‌ها بهره‌مند شوند. وعده خداست که این دینی که به پیامبرش ﷺ عنایت کرده، ظاهر

۱. «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ... فَأَمَّا الزَّاهِدُ فَقَدْ خَرَجَتْ الْأَحْزَانُ وَالْأَفْرَاحُ مِنْ قَلْبِهِ فَلَا يَفْرَحُ بِشَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا وَلَا يَأْسَى عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا فَاتَهُ فَهُوَ مُسْتَرِيحٌ...»؛ الکافی، ج ۲، ص ۴۵۶.

۲. اشاره به این حدیث شریف: «عَنْ عَلِيِّ بْنِ هَاشِمٍ بْنِ الْبَرِيدِ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ﷺ عَنِ الزُّهْدِ فَقَالَ: عَشْرَةُ أَشْيَاءَ فَأَعْلَى دَرَجَةِ الزُّهْدِ أَدْنَى دَرَجَةِ الْوَرَعِ وَأَعْلَى دَرَجَةِ الْوَرَعِ أَدْنَى دَرَجَةِ الْيَقِينِ وَأَعْلَى دَرَجَةِ الْيَقِينِ أَدْنَى دَرَجَةِ الرِّضَا أَلَّا وَإِنَّ الزُّهْدَ فِي آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾»؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۲۸.

شود و از غیبت و حجاب بیرون آید. از دعا‌هایی که برای امام زمان علیه السلام نقل شده هم استفاده می‌شود که اصلاً دین اسلام هنوز ظاهر نشده است؛ یعنی آن دینی که خدا به نبی اکرم صلی الله علیه و آله عنایت کرده، آن نور هدایتی که خدا به ایشان عطا کرده، آن ولایت خاصی که خدا نسبت به ایشان اعمال کرده و بناست از طریق ایشان در عالم انسانی جاری شود و انسان‌ها به هدایت و نور و حیات طیبه برسند، هنوز ظهور نکرده است. وقتی هم حضرت ظهور پیدا می‌کنند، براساس ادعیه که نقل شده اول باید بساط پرچمداران باطل که حجاب ظلمانی عالم هستند، جمع شود؛ «وَأَقْصِمُ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرَةِ وَاقْتُلُ بِهِ الْكُفَّارَ وَ الْمُتَنَافِقِينَ وَ جَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ». بعد هم دنباله‌روهای آنها که دل از آنها نمی‌کنند، بساطشان جمع می‌شود. وقتی حجاب ظلمت برداشته شد، آن وقت «وَأَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا» زمین، مالا مال از عدل می‌شود «وَأُظْهِرُ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ» و دین نبی اکرم صلی الله علیه و آله ظاهر می‌شود.^۱

۱. «وَأَقْصِمُ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرَةِ وَاقْتُلُ بِهِ الْكُفَّارَ وَ الْمُتَنَافِقِينَ وَ جَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ حَيْثُ كَانُوا وَ آيُنَ كَانُوا مِنْ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا وَ بَرِّهَا

باید حجاب ظلمات - که در آیه ظلمات از آن سخن گفته شده^۱ - برود تا مشکات نور الهی، یعنی قلب نبی اکرم^ﷺ و دین حضرت^۲ در عالم تجلی کند. خدای متعال در آیه نور^۳

←

وَبَحَرَهَا وَ اَمَلًا بِهِ الْاَرْضَ عَدَلًا وَ اَظْهَرَ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ؛ مصباح المتهجد، ج ۱، ص ۴۰۶.

۱. ﴿اَوْ كَظُلُمَاتٍ فِیْ بَحْرٍ لُّجِیٍّ یَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ اِذَا اُخْرِجَ یَدُّهُ لَمْ یَكَدْ یَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ﴾؛ سوره نور، آیه ۴۰. در روایت صالح بن سهل از امام صادق^ﷺ در تفسیر این آیه آمده: «قُلْتُ ﴿اَوْ كَظُلُمَاتٍ﴾ قَالَ الْاَوَّلُ وَ صَاحِبُهُ ﴿یَغْشَاهُ مَوْجٌ﴾ الثَّالِثُ ﴿مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ﴾ ظُلُمَاتُ الثَّانِیِ ﴿بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾ مُعَاوِیَةُ لَعَنَهُ اللّٰهُ وَ فَتَنُ بَنِیْ اُمَیَّهٍ ﴿اِذَا اُخْرِجَ یَدُّهُ﴾ الْمُؤْمِنُ فِی ظُلْمَةٍ فَتَنَتْهُمْ ﴿لَمْ یَكَدْ یَرَاهَا﴾...؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۵.

۲. «عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^ﷺ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَالشَّمْسُ وَ ضُحَاهَا﴾ قَالَ الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ^ﷺ بِهِ اَوْضَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ قَالَ قُلْتُ ﴿الْقَمَرُ اِذَا تَلَاهَا﴾ قَالَ ذَاكَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ^ﷺ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ^ﷺ وَ نَفَثَهُ بِالْعِلْمِ نَفْثًا قَالَ قُلْتُ ﴿وَاللَّيْلُ اِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ ذَاكَ اَئِمَّةُ الْجَوْرِ الَّذِينَ اسْتَبَدُّوا بِالْاَمْرِ دُونَ آلِ الرَّسُولِ^ﷺ وَ

از مشکات نوری صحبت می‌کند که در آن، چراغ هدایت برافروخته است. توحید صدوق و کتاب‌های دیگر روایی ما نقل کرده‌اند که فرمود: قلب نبی اکرم ﷺ است که چراغ نبوت کلیه در او روشن شده است.^۱ این دین وقتی ظهور می‌کند

←

جَلَسُوا مَجْلِسًا كَانَ أَلُ الرِّسُولِ أَوَّلَى بِهِ مِنْهُمْ فَغَشَوْا دِينَ اللَّهِ بِالظُّلَمِ وَالْجَوْرِ فَحَكَى اللَّهُ فَعْلَهُمْ فَقَالَ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ قُلْتُ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾ قَالَ ذَلِكَ الْإِمَامُ مِنْ ذُرِّيَّةِ فَاطِمَةَ ﴿يُسْأَلُ عَنْ دِينِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَيَجْلِيهِ لِمَنْ سَأَلَهُ فَحَكَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَوْلَهُ فَقَالَ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾﴾؛ الکافی، ج ۸، ص ۵۰ و با اندکی اختلاف در تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۴.

۳. ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾؛ سوره نور، آیه ۳۵.

۱. «عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ ﷺ: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ. قَالَ قُلْتُ ﴿مَثَلُ نُورِهِ﴾ قَالَ مُحَمَّدٌ ﷺ. قُلْتُ ﴿كَمِشْكَاةٍ﴾ قَالَ صَدْرُ مُحَمَّدٍ ﷺ. قَالَ قُلْتُ

که آن حجاب ظلمتی که در آیه ظلمات در سوره نور آمده ﴿ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾ کنار برود. وقتی آن ظلمات رفت، آن وقت، حقیقت دین، ظاهر می شود؛ «وَ أَظْهَرُ بِهِ»؛ آن وقت معلوم می شود حضرت چه می گفتند، ما را به چه دعوت می کردند و چه خیری برایمان آورده بودند. آن وقت است که باطن شریعت و حقیقتی که به نبی اکرم ﷺ عنایت شده و حتی طریقتی اگر باشد، همه اینها به وسیله امام زمان ﷺ ظهور می کند.

←

﴿فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾ قَالَ فِيهِ نُورُ الْعِلْمِ يَعْنِي النُّبُوَّةَ...؛ التوحید، ص ۱۵۷. در خطبه امیر مؤمنان ﷺ آمده: «ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَضَعَ الْعِلْمَ الَّذِي كَانَ عِنْدَهُ عِنْدَ الْوَصِيِّ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ يَقُولُ أَنَا هَادِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِثْلُ الْعِلْمِ الَّذِي أُعْطِيَتْهُ وَ هُوَ نُورِي الَّذِي يُهْتَدَى بِهِ مِثْلُ الْمَشْكَاهِ فِيهَا الْمِصْبَاحُ فَالْمَشْكَاهُ قَلْبُ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ الْمِصْبَاحُ النُّورُ الَّذِي فِيهِ الْعِلْمُ وَ قَوْلُهُ ﴿الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ﴾ يَقُولُ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَقْبِضَكَ فَاجْعَلِ الَّذِي عِنْدَكَ عِنْدَ الْوَصِيِّ كَمَا يُجْعَلُ الْمِصْبَاحُ فِي الزُّجَاجَةِ»؛ الکافی، ج ۸، ص ۳۷۹.

پس آن جامعه موعود، موعود به نبی اکرم ﷺ است، موعود به همه انبیاء ﷺ و صالحین است، یک چیز کودکانه نیست. ممکن است ما خیلی راحت، دلخوش شویم و یک جامعه آرمانی ساده هم ما را دلخوش کند ولی جامعه موعودی که نبی اکرم ﷺ را به او وعده می دهند، جامعه ای است که پیداست دارای چه کمالاتی است. در آن جامعه، آنچه ظهور می کند، حقیقت هدایت و قرآنی است که به نبی اکرم ﷺ عنایت شده، حقیقت دینی است که به ایشان عطا شده است.

- ظهور دین با تجلی نور ولایت امام ﷺ

آن دین هم می دانید چیست. آن دین نسبت به نبی اکرم ﷺ است! باطن دین، جریان ولایت خدای متعال و سرپرستی خاص اوست.^۱ آن انوار هدایت الهی است که بر قلب

۱. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي ﷺ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفَئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾ قَالَ: يُرِيدُونَ لِيُطْفَئُوا وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ بِأَفْوَاهِهِمْ. قُلْتُ: ﴿وَاللَّهُ مَتَمُّ نُورِهِ﴾ قَالَ: وَاللَّهُ مَتَمُّ الْإِمَامَةِ، لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾ فَالنُّورُ هُوَ الْإِمَامُ. قُلْتُ: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ

نبی اکرم ﷺ جاری شده و ایشان را به مقامات توحید رسانده است. آن ندای دعوت الهی است که در قلب نبی اکرم ﷺ طنین افکنده و وجود ایشان را به سمت خدا برده است. بعد نازله آن ولایت به وسیله نبی اکرم ﷺ در عالم انبیا ﷺ و اولیا و در مرتبه بعد در عالم مؤمنین و صلحا جاری شده است. آن چیزی که در عصر ظهور اتفاق می افتد، این است. آن دینی که خدا به نبی اکرم ﷺ عنایت کرده، به وسیله خلیفه تامّ حضرت حقیقتاً تجلی می کند. این تجلی، تجلی ولایت خود امام عصر ﷺ است. آن غیب ولایت، آشکار می شود. شاید اصلاً معنای اصلی ظهور هم همین است. حقیقت ولایتی که مردم از آن محجوب بودند، از حجاب

←

الْحَقُّ قَالَ: هُوَ الَّذِي أَمَرَ رَسُولُهُ بِالْوَلَايَةِ لَوْصِيَّهِ وَ الْوَلَايَةُ هِيَ دِينُ الْحَقِّ. قُلْتُ: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ قَالَ: يُظْهِرُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَدْيَانِ عِنْدَ قِيَامِ الْقَائِمِ. يَقُولُ اللَّهُ ﴿وَاللَّهُ مَتَمُّ نُورِهِ﴾ وَلَايَةُ الْقَائِمِ ﴿وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۳۲.

بیرون می‌آید و جاری می‌شود و همه حیات بشر نورانی به نور ولایت امام^ع می‌شود.

لذا آیه ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾^۱ که ظاهرش درباره قیامت است، در روایات به عصر ظهور تفسیر شده است.^۲ خدای متعال می‌فرماید: «زمین با نور ربّش نورانی می‌شود»، فرمود: «مقصود، دوره ظهور امام^ع است». حضرت، نورالله و

۱. ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِئَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾؛ سوره زمر، آیه ۶۹.
۲. «حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ^ع يَقُولُ فِي قَوْلِهِ: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ قَالَ رَبُّ الْأَرْضِ يُعْنَى إِمَامُ الْأَرْضِ، فَقُلْتُ: فَإِذَا خَرَجَ يَكُونُ مَاذَا؟ قَالَ إِذَا يَسْتَعْنِي النَّاسُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَنُورِ الْقَمَرِ وَيَجْتَزُونَ بِنُورِ الْإِمَامِ»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۵۳. «عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ^ع يَقُولُ: إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ ﴿أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ وَاسْتَعْنَى النَّاسُ وَيَعْمُرُ الرَّجُلُ فِي مُلْكِهِ حَتَّى يُوَلَّدَ لَهُ أَلْفٌ ذَكَرٌ لَا يُوَلَّدُ فِيهِمْ اثْنَى وَیُبْنَى فِي ظَهْرِ الْكُوفَةِ مَسْجِدٌ لَهُ أَلْفُ بَابٍ وَتَتَّصِلُ بَيُوتُ الْكُوفَةِ بَنَهَرٍ كَرَبَلَاءَ وَبِالْحَبِيرَةِ حَتَّى يَخْرُجَ الرَّجُلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ عَلَى بَغْلَةٍ سَفَوَاءَ يُرِيدُ الْجُمُعَةَ فَلَا يَدْرِكُهَا»؛ الغیبه (الطوسی)، ص ۴۶۸.

نور رب هستند و با این نور، همه عوالم، نورانی می‌شود، به‌طوری که مردم از نور ماه و خورشید مستغنی می‌شوند. این نکته عجیبی است در روایات آمده است. لذا بعضی‌ها از همین روایت و بعضی قرائن دیگر استفاده کرده‌اند که در آن عصر اصلاً تحولاتی حقیقی در عالم اتفاق می‌افتد؛ یعنی تجلی ولایت حضرت، عالم طبیعت را هم به‌شدت دگرگون خواهد کرد. عالم حیوانات، نباتات، جمادات، وارد فضای دیگری خواهند شد. من ساده می‌گویم: وقتی مؤمن نماز می‌خواند، آن غذایی که خورده، از مجرای اراده‌اش عبور می‌کند، وارد عالم نور می‌شود. شما چه کردید که این طعام عوض شد؟ این غذایی که شما خوردید، نور نماز شب نبود، نور مناجات نبود ولی شما آن را به انوار عالم ملکوت تبدیل کردید. یک امر طبیعی بود ولی از طریق اراده شما نورانی شد. حالا تصور کنید که اگر اراده حضرت در عالم تجلی کند، چه اتفاقی می‌افتد و چه سیری در عالم انوار اتفاق می‌افتد! لذا تلقی من این است وقتی حضرت ظهور می‌کند، آن حقیقت انوار هدایت و یقین و ایمان جاری می‌شود و

همه مؤمنین، اهل مشاهده عالم ملکوت می شوند و درهای ملکوت به رویشان باز می شود.^۱

پس درک ما از جامعه آرمانی، متناسب با درک ما از ولی و خودمان است. اگر ما خیال کنیم که فقط در حدّ غریزه خلق شده ایم و وقتی غرایزمان تأمین شد، همه نیازهایمان برآورده شده است، طبیعتاً جامعه آرمانی مان هم همین خواهد بود. رهبری و ولایتی هم که برای رساندن ما به آن جامعه لازم است، ولایت امام زمان^{عج} نیست؛ لازم نیست این

۱. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ^{عج} قَالَ: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بَهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامَهُمْ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۵. «وَعَنْهُ^{عج} كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْقَائِمِ^{عج} وَأَصْحَابِهِ فِي نَجَفِ الْكُوفَةِ كَأَنَّ عَلَى رُءُوسِهِمُ الطَّيْرَ فَنَيْتَ أَزْوَادَهُمْ وَخَلَقْتَ ثِيَابَهُمْ مُتَنَكِّبِينَ قَسِيَهُمْ قَدْ أَثَرِ السُّجُودِ بِجَبَاهِهِمْ لِيُوثَّ بِالنَّهَارِ رُهْبَانٌ بِاللَّيْلِ كَأَنَّ قُلُوبَهُمْ زَبَرُ الْحَدِيدِ يُعْطَى الرَّجُلُ مِنْهُمْ قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا وَيُعْطِيهِمْ صَاحِبُهُمُ التَّوَسُّمَ لَا يَقْتُلُ أَحَدٌ مِنْهُمْ إِلَّا كَافِرًا أَوْ مُنَافِقًا فَقَدْ وَصَفَهُمُ اللَّهُ بِالتَّوَسُّمِ فِي كِتَابِهِ ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾»؛ منتخب الأنوار المضيئة في ذكر القائم الحجة^{عج}، ص ۱۹۵. (بحار هم با کمی تغییر از همین منبع نقل کرده ظاهراً).

شخصیت با عظمت بیایند تا آن جامعه حاصل شود؛ به-
تعبیر دیگر، یک دامپروری مدرن، نیاز به ولایت امام زمان^ع، با
آن همه وسعت، ندارد؛ آن ولایت، برای کار بزرگتری است.
لذا اشاره کردیم که آن جامعه آرمانی، جامعه‌ای است که
خدای متعال وعده‌اش را به شخصیتی مثل نبی اکرم^ص داده
است که همه کائنات، در کف ایشان هست و آمد و شد
کائنات، ایشان را خوشحال یا غصه‌دار نمی‌کند؛ ببینید چه
جامعه موعودی است!

- نورانی شدن روابط اجتماعی بر محور امام

جامعه‌ای است که در آن، دین الهی در عالم تجلی می‌کند،
دینی که خدا به نبی اکرم^ص عنایت کرده، دینی که همان
ولایت خدای متعال است و تنزلش می‌شود ولایت نبی-
اکرم^ص و امیرالمؤمنین^ع. خدای متعال می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي
أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ﴾؛ در کافی شریف است که
فرمود: دین حق، همان ولایت امیرالمؤمنین^ع است.^۱ دوم،

۱. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي^ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ
قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾ قَالَ: يُرِيدُونَ

هدی است. آن حقیقت هدایت قرآنی که همان چراغی است که خدا در شبستان وجود نبی اکرم^ﷺ روشن کرده، تجلی می‌کند و همه قلوب روشن می‌شوند.

از این جالب‌تر این است که انسان‌ها به‌صورت جزایر مستقل، نورانی نمی‌شوند و ولایت ولی‌الله را جداجدا درک نمی‌کنند، بلکه همین‌طور که در مدنیت مادی، همدلی و همفکری و همکاری بر محور آرمان‌های مادی اتفاق می‌افتد و قلوب، حول ولات جور و اولیاء طاغوت، همدل و همفکر می‌شوند و همکاری می‌کنند و درواقع پرستش اجتماعی دنیا شکل می‌گیرد، در عصر ظهور هم جامعه بر محور ولی‌خدا

←

لِيُطْفِئُوا وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ^ﷺ بِأَفْوَاهِهِمْ. قُلْتُ: ﴿وَاللَّهُ مَتَمُّ نُورِهِ﴾ قَالَ: وَ
 اللَّهُ مَتَمُّ الْإِمَامَةِ، لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي
 أَنْزَلْنَا﴾ فَالنُّورُ هُوَ الْإِمَامُ. قُلْتُ: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ
 الْحَقِّ﴾ قَالَ: هُوَ الَّذِي أَمَرَ رَسُولَهُ بِالْوَلَايَةِ لَوْصِيَّهِ وَالْوَلَايَةُ هِيَ دِينُ
 الْحَقِّ. قُلْتُ: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ قَالَ: يُظْهِرُهُ عَلَى جَمِيعِ الدِّيَانِ
 عِنْدَ قِيَامِ الْقَائِمِ. يَقُولُ اللَّهُ ﴿وَاللَّهُ مَتَمُّ نُورِهِ﴾ وَلَايَةُ الْقَائِمِ ﴿وَلَوْ كَرِهَ
 الْكَافِرُونَ﴾ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۳۲.

شکل می‌گیرد؛ یعنی همدلی و همفکری و همکاری بر محور تعلق به ولی خدا و محبت او شکل می‌گیرد و ولایت حضرت، در روابط اجتماعی ظهور می‌کند. اخلاق اجتماعی، الهی و نورانی می‌شود. تفکرات اجتماعی و علم و تکنولوژی، شکل نورانی خودشان را پیدا می‌کنند. در جامعه آرمانی حضرت، آنچه که اتفاق می‌افتد این است که جریان ولایت حق و نور، جریان ایمان و هدایت، و درواقع حقیقت ولایت امام عصر* که همان ولایت خدای متعال است، در باطن حیات فردی و اجتماعی ظهور می‌کند؛ یعنی جامعه، روابط اجتماعی‌اش، ساختارهای اجتماعی‌اش، مناسباتش، تلقی‌اش، عقلانیتش و حتی ایمان اجتماعی‌اش بر محور ولایت ولی خدا شکل می‌گیرد و همه رابطه‌های اجتماعی از بستر ارتباط با ولی خدا عبور می‌کند و نورانی می‌شود.

هرگاه روابط ما با همدیگر، از بستر نفسانیات عبور کند، رابطه مظلمانی است و در آن فداکاری و ایثار نیست؛ حتماً می‌خواهیم دیگری را قربانی خودمان کنیم. ولی اگر رابطه ما با همدیگر از بستر ارتباط با خدای متعال و ولی‌مان عبور

کند، رابطه فداکاری و ایثار می‌شود؛ یعنی من به‌خاطر ولی‌ام به شما تعلقِ خاطر پیدا می‌کنم و دیگر هیچ‌گاه شما را قربانی خودم نخواهم کرد؛ بالعکس سعی می‌کنم خودم را فدا کنم. این همانی است که در روایات آمده است: به حضرت عرض کرد: «آقا! ما آماده‌ایم؛ شما خیلی لشکر دارید». فرمود: «آیا شما در عالم محبت ما دست در جیب همدیگر می‌کنید؟» گفت: «نه!» فرمود: «شما که جمع‌المال نیستید - یعنی مال‌تان را به‌خاطر ما در اختیار همدیگر قرار نمی‌دهید - جان‌تان را به‌طریق‌اولی از ما دریغ می‌کنید».^۱ این می‌شود جامعه‌ای که حول محور ولی‌خدا قرار می‌گیرد؛ همه هرچه دارند برای ولی‌شان در طَبَقِ اخلاص می‌گذارند؛ روابط

۱. «عَنْ بُرَيْدِ الْعَجْلِيِّ قَالَ: قِيلَ لِأَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام: إِنَّ أَصْحَابَنَا بِالْكَوْفَةِ جَمَاعَةٌ كَثِيرَةٌ فَلَوْ أَمَرْتَهُمْ لَأَطَاعُوكَ وَاتَّبَعُوكَ. فَقَالَ: يَجِيءُ أَحَدُهُمْ إِلَى كَيْسٍ أَخِيهِ فَيَأْخُذُ مِنْهُ حَاجَتَهُ؟ فَقَالَ: لَا. قَالَ: فَهُمْ بِدِمَائِهِمْ أَبْخَلُ! ثُمَّ قَالَ: إِنَّ النَّاسَ فِي هَدَنَةِ تَنَاحِكِهِمْ [تُنَاحِيهِمْ] وَتَوَارِثِهِمْ [تُورِثُهُمْ] وَتَقِيمٍ [تُقِيمُهُمْ] عَلَيْهِمُ الْحُدُودَ وَتُؤَدِّي [تُؤَدِّي] أَمَانَاتِهِمْ حَتَّى إِذَا قَامَ الْقَائِمُ جَاءَتِ الْمُزَايِلَةُ وَيَأْتِي الرَّجُلُ إِلَى كَيْسٍ أَخِيهِ فَيَأْخُذُ حَاجَتَهُ لَا يَمْنَعُهُ؛ الاختصاص، ص ۲۴.

می‌شود روابط محبت و ایثار. توضیح این بماند. نمی‌خواهم اینجا «بسط این مطلب در مقابل دموکراسی» را بیان کنم. آن جامعه آرمانی، جامعه‌ای است که در آن، حیات طویه پیدا می‌شود؛ یعنی کلمه روح که خود وجود مقدس امام^{علیه السلام} است، در وجود انسان‌ها جاری می‌شود و آنها از مرتبه حیات نفسانی به حیات طویه الهی راه پیدا می‌کنند. می‌دانید ارواح، مختلف‌اند: روایات آمده است که در انبیاء، پنج روح است، در مؤمن، چهار روح و در کافر، یک روح.^۱ ارواح مؤمنین همگی شعاع کلمه روح‌اند^۲ و کلمه روح - به تعبیر

۱. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۲۷۱، «بَابُ فِيهِ ذِكْرُ الْأَرْوَاحِ الَّتِي فِي الْأَئِمَّةِ^{علیهم السلام}»؛ بصائر الدرجات، ص ۴۴۵، «بَابُ مَا جَعَلَ اللَّهُ فِي الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَ سَائِرِ النَّاسِ مِنَ الْأَرْوَاحِ وَ أَنَّهُ فَضْلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ ذِكْرُ الْأَرْوَاحِ الْخَمْسِ»؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۴۷، «بَابُ الْأَرْوَاحِ الَّتِي فِيهِمْ وَ أَنَّهُمْ مُؤِيدُونَ بِرُوحِ الْقُدُسِ».

۲. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ^{علیه السلام} يَقُولُ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِنْ اشْتَكَى شَيْئًا مِنْهُ وَجَدَ أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ وَ

روایات - خود امام علیه السلام است؛ فرمود: «فَنَحْنُ رُوحُ اللَّهِ وَ كَلِمَاتُهُ».^۱ در آن جامعه، کلمه روح، در وجود مؤمن و در جامعه مؤمنین تجلی می‌کند؛ لذا حضرت در مورد این آیه: ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾^۲، خدای متعال زمین را بعد از مرگش دوباره زنده می‌کند، فرمود: «يَعْنِي بِمَوْتِهَا كُفْرَ أَهْلِهَا». اینکه می‌فرماید: «زمین را بعد از مرگ زنده می‌کند» معنایش این است که اگر اهل زمین مردند، زمین هم مرده است. زمین به منزله پیکر انسان‌ها است؛ اگر روح‌ها بمیرند،

←

أَرْوَاحُهُمَا مِنْ رُوحٍ وَاحِدَةٍ وَ إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۶۶.

۱. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَحَدٌ وَاحِدٌ، تَفَرَّدَ فِي وَحْدَانِيَّتِهِ، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ نُورًا، ثُمَّ خَلَقَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ مُحَمَّدًا علیه السلام وَ خَلَقَنِي وَ ذُرِّيَّتِي، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ رُوحًا فَاسْكَنَهُ اللَّهُ فِي ذَلِكَ النُّورِ وَ أَسْكَنَهُ فِي أَبدَانِنَا، فَنَحْنُ رُوحُ اللَّهِ وَ كَلِمَاتُهُ، فَبِنَا احْتِجَّ عَلَى خَلْقِهِ...؛ مختصر البصائر، ص ۱۳۰.

۲. ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾؛ سوره حدید، آیه ۱۷.

زمین هم می‌میرد. بعد فرمود: «وَالْكَافِرُ مَيِّتٌ» کافر اصلاً زنده نیست.^۱ لذا مردم وقتی از ایمان و ولایت حقه جدا می‌شوند، هم خودشان می‌میرند و هم زمین می‌میرد. وقتی حضرت جلوه می‌کنند، اول کلمه روح در حقیقت باطن انسان‌ها جاری می‌شود. بعد طبیعت که مسخر انسان‌هاست، به حیات طویه انسان‌ها زنده می‌شود.

بنابراین آنچه اتفاق می‌افتد، چنین اتفاقات عظیمی است. اگر امنیت پیدا می‌شود، امنیت فراگیر است و البته آن هم امنیت ایمان است. شما ساختارهای الانِ امنیتی جهان را ببینید. آنها هم ایجاد امنیت می‌کنند ولی به نفع کفر، نه به نفع ایمان. در آن عصر، امنیت برای عبودیت و بندگی خدای متعال ایجاد می‌شود. یعنی دائماً ضریب امنیت مؤمنین بالاتر می‌رود. آن موقع، غیر مؤمنین دیگر، جامعه به هم پیوسته‌ای

۱. «عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ❁ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ قَالَ يُحْيِيهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْقَائِمِ ❁ بَعْدَ مَوْتِهَا [يَعْنِي] بِمَوْتِهَا كُفْرَ أَهْلِهَا وَ الْكَافِرُ مَيِّتٌ؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۶۸.

نخواهند داشت؛ ولایتی نخواهند داشت. ممکن است به- صورت جزایر مستقلی در درون جامعه ایمان بدون فضای امن باطنی، زندگی کنند ولی امنیت باطنی از آنها برداشته می‌شود. حالا این را باید توضیح داد. این به معنای جریان ظلم هم نیست. توضیح این، در جای خودش. بنابراین همه چیزهایی که محقق می‌شود - امنیت، رفاه و تمکن در زمین - مقدمه بسط توحید است.

- ارتقاء تمنیات و نیازهای انسانی با تجلی نور امام

یکی دیگر از اتفاقاتی که در آن عصر می‌افتد این است که اولاً برخی می‌پرسند وقتی حضرت ظهور می‌کنند، در مورد نیازهای ما به خواسته خودشان عمل می‌کنند یا خواسته ما؟ به هیچ کدام. حضرت به خواست خدا عمل می‌کنند. این، نکته اول. نکته دوم این است که حضرت «بلوغ در نیاز» برای ما ایجاد می‌کنند.

دیدید نیاز کودک، به بازیچه است. وقتی بالغ می‌شود، خدای متعال طبیعتاً نیازهایش را ارتقا می‌بخشد، بازیچه‌ها از چشم و دلش می‌افتند و دیگر حاضر نیست برای آنها صلح

کند، جنگ کند، شوخی کند، خوشحال شود، غصه خورد. یک دنیای دیگری برایش مطرح می‌شود. وقتی ولایت حضرت تجلی می‌کند، ارتقاء خواسته پیدا می‌شود.

اگر ولایت حضرت در قلبی تجلی کرد، از بهشت هم عبور می‌کند. خدای متعال در آن مهمانی که همسر عزیز مصر برای زنان تشکیل داده بود به جناب یوسف* یک جلوه داد تا حجت را برای دیگران در آینده تاریخ تمام کند. قرآن می‌فرماید: همین‌که یوسف وارد شد، گفتند: ﴿مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ﴾ این که بشر نیست! دست‌هایشان را قطع کردند؛ ﴿قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ﴾،^۱ نه «جَرَحْنَ». این فقط یک جلوه کوچک بود. اگر حقیقت ولایت برای کسی جلوه کند، از بهشت هم عبور می‌کند.

۱. ﴿فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سَكِينًا وَقَالَتْ أَخْرِجْ عَلَيَّهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ﴾؛
سوره یوسف، آیه ۳۱.

تلقى من این است که اصحاب سیدالشهدا وقتی امتحان‌شان را شب عاشورا پس دادند و پایدار ایستادند، آنچه حضرت به آنها عنایت کرد، تجلی باطنی خودش بود. اینکه گفته می‌شود حضرت به آنها درجات بهشتی آنها را نشان داد و به‌همین خاطر برای رفتن، بی‌قرار شده بودند،^۱ درواقع حضرت، درجات خودش را به آنها نشان داده بود.

۱. «عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ * كُنْتُ مَعَ أَبِي اللَّيْلَةِ الَّتِي قُتِلَ صَبِيحَتَهَا فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ هَذَا اللَّيْلُ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يُرِيدُونََنِي وَ لَوْ قَتَلُونِي لَمْ يَلْتَفِتُوا إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ فِي حِلٍّ وَ سَعَةٍ فَقَالُوا لَا وَ اللَّهُ لَا يَكُونُ هَذَا أَبَدًا قَالَ إِنَّكُمْ تُقْتَلُونَ غَدًا كَذَلِكَ لَا يُفْلِتُ مِنْكُمْ رَجُلٌ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَفَنَا بِالْقَتْلِ مَعَكُمْ ثُمَّ دَعَا وَ قَالَ لَهُمْ ارْفَعُوا رُءُوسَكُمْ وَ انْظُرُوا فَجَعَلُوا يَنْظُرُونَ إِلَى مَوَاضِعِهِمْ وَ مَنَازِلِهِمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَ هُوَ يَقُولُ لَهُمْ هَذَا مَنْزِلُكَ يَا فُلَانُ وَ هَذَا قَصْرُكَ يَا فُلَانُ وَ هَذِهِ دَرَجَتُكَ يَا فُلَانُ فَكَانَ الرَّجُلُ يَسْتَقْبِلُ الرَّمَاحَ وَ السُّيُوفَ بِصَدْرِهِ وَ وَجْهِهِ لِيَصِلَ إِلَى مَنْزِلِهِ مِنَ الْجَنَّةِ»؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۷.

در روایات دارد درجات بهشت از نور سیدالشهدا* آفریده شده است.^۱

بنابراین اگر حقیقت ولایت تجلی کرد، مردم خواسته‌هایشان عوض می‌شود؛ به تعبیر دیگر وقتی مردم به بلوغ ایمان می‌رسند، دیگر خواسته‌ای ندارند. همان‌طور که خود امام معصوم* در مقابل خواست خدا هیچ خواستی ندارد - لذا امام* می‌شود مجرای ولایت خدا - مؤمن کامل هم در مقابل خواست ولی خدا، خواستی ندارد؛ سلمان این-طور بود؛ «جَعَلَ هَوَاهُ هَوَى عَلِيٍّ».^۲ این به معنای جبر نیست.

۱. «...فَتَقَّ نُورَ الْحُسَيْنِ فَخَلَقَ مِنْهُ الْجَنَانُ وَالْحُورُ الْعَيْنُ وَالْحُسَيْنُ وَاللَّهُ أَجَلُ مَنْ الْجَنَانِ وَالْحُورِ الْعَيْنِ...»؛ الفضائل (لابن شاذان القمی)، ص ۱۲۹.

۲. «عَنْ مَنْصُورٍ بَزُرْجٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ*: مَا أَكْثَرَ مَا أَسْمَعُ مِنْكَ يَا سَيِّدِي ذَكَرَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ! فَقَالَ: لَا تَقُلِ الْفَارِسِيَّ، وَ لَكِنْ قُلْ سَلْمَانَ الْمُحَمَّدِيَّ، أَمْ تَدْرِي مَا كَثَرَةُ ذِكْرِي لَهُ قُلْتُ: لَا. قَالَ: لثَلَاثَ خَلَالٍ: أَحَدُهَا: إِثَارَةُ هَوَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ* عَلَى هَوَى نَفْسِهِ، وَ الثَّانِيَةُ: حُبُّهُ لِلْفُقَرَاءِ وَ اخْتِيَارُهُ إِيَّاهُمْ عَلَى أَهْلِ الثَّرْوَةِ وَ الْعَدَدِ، وَ الثَّالِثَةُ:

این به معنای اینکه «خواست من در نظر گرفته نمی شود» نیست. «بلوغ خواست» ایجاد می شود. می رسد به اینجا که می فهمد خواست ولی من، از من بهتر است و لذا از خواست خودش به آن خواست بهتر عبور می کند. لذا به - جای اینکه در او خواست خودش جاری شود - که در او محدودیت می آورد - انوار ولایت ولی اش و مشیت و ولایت او جاری می شود. مؤمن حامل ولایت امام^ع می شود. عصر ظهور، این طور است. بلوغ عقول^۱ یعنی همین؛ یعنی تمنی انسان در آن عصر، تمنی فناء در آستان ولی خداست. او می خواهد ولی خدا سرپرستی اش کند؛ خواست دیگری ندارد.

←

حُبُّهُ لِلْعِلْمِ وَالْعُلَمَاءِ. إِنَّ سَلْمَانَ كَانَ عَبْدًا صَالِحًا ﴿حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾؛ الامالی (للطوسی)، ص ۱۳۳.

۱. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ^ع قَالَ: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامَهُمْ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۵.

بنابراین همه خواست‌ها، در خواستِ ولی خدا فانی می‌شود و خواستِ ولی خدا هم در خواستِ خدای متعال. بهشت هم همین‌طور است. در بهشت درجات هست^۱ ولی درجاتِ خواست‌ها منحل در یک خواست است. لذا در بهشت ﴿لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤُنَ﴾^۲، هر چه بخواهند در اختیارشان است؛ چون خواست باطلی نیست. همه خواست‌ها حق است. عصر ظهور که تجلی قطعه‌ای از بهشت در عالم دنیا است، همین‌طور است. خواست هست، خواست‌ها هم

۱. ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾؛ سوره انفال، آیه ۴. برای نمونه: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: لَا تَقُولُوا جَنَّةً وَاحِدَةً إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ دَرَجَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ»؛ الزهد، ص ۹۹. «قال أمير المؤمنين علیه السلام في صفة الجنة: دَرَجَاتٌ مُتَفَاضِلَاتٌ وَ مَنَازِلٌ مُتَفَاوِتَاتٌ لَا يَنْقَطِعُ نَعِيمُهَا وَ لَا يَطْعَنُ مُقِيمُهَا وَ لَا يَهْرَمُ خَالِدُهَا وَ لَا يَبْأَسُ سَاكِنُهَا»؛ نهج البلاغه، خطبه ۸۵.
۲. ﴿جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤُنَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ﴾؛ سوره نحل، آیه ۳۱. ﴿لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤُنَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا﴾؛ سوره فرقان، آیه ۱۶.

محترم است اما همه خواست‌ها فانی در خواست ولی-
خداست.

۲. عدالت فراگیر و تحقق کمال جمعی

یکی دیگر از ویژگی‌های آن دوره مسئله عدالت است.^۱ عدالتی که حضرت می‌آورند، قطعاً عدالت اقتصادی هم هست. یعنی هیچ‌یک از زوایای زندگی بشر، تحت ظلمت جور باقی نمی‌ماند. بلکه نور عدالت حضرت، همه زوایای حیات را نورانی می‌کند. ولی چند نکته در باب عدالت، قابل توجه است.

نکته اول اینکه خود مفهوم عدالت اقتصادی، یک مفهوم سیالی است. شما عدالت سوسیالیستی را با عدالت سرمایه-داری مقایسه کنید. هر دو مدعی عدالت‌اند ولی هر کدام نوع

۱. «الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا»؛ تعبیری در وصف حضرت ولی عصر علیه السلام که در روایات متعدد و در ادعیه و زیارات مربوط به آن حضرت آمده است؛ برای نمونه: الکافی، ج ۱، ص ۳۳۸. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۶۵، «باب ما ورد من إخبار الله و إخبار النبي صلی الله علیه و آله بالقائم علیه السلام من طرق الخاصة و العامة».

خاصی از توزیع امکانات را عدالت به حساب می‌آورند. بنابراین عدالتی که عدالت اسلامی است، عدالتی که سایه ولایت ولی خدا در آن است، عدالتی که تجلی ولایت ولیّ خداست، نوع دیگری از توازن اقتصادی است.

نکته دوم اینکه عدالتی که حضرت می‌آورند، یک عدالت فراگیر است؛ یعنی این طور نیست که مثلاً فقط در توزیع ثروت، عدالت را می‌آورند؛ بلکه در توزیع قدرت، در توزیع اطلاع، یعنی در حوزه سیاست و فرهنگ هم عدالت را می‌آورند. ساختارهای جامعه مهدوی، ساختارهای توزیع عادلانه قدرت، اطلاع و ثروت است؛ و بالاتر در تولید قدرت و ثروت و اطلاع هم عدالت را می‌آورند؛ یعنی در جامعه قدرت تولید می‌شود، ثروت تولید می‌شود، اطلاع تولید می‌شود، بعد توزیع می‌شود و در نهایت مصرف می‌شود. یعنی جریان عدالت در «تولید و توزیع و مصرف اجتماعی» در حوزه «سیاست و فرهنگ و اقتصاد» یعنی در حوزه «قدرت، اطلاع و ثروت» اتفاق خواهد افتاد.

حالا اگر بخواهیم همه اینها را معنی کنیم و بفهمیم آن «نظام توازن اجتماعی» که پیدا می‌شود، چه نظام توازنی است، ابتدا باید عدل را تعریف کنیم. عدل چیست؟ آیا عدل این است که حقوق ذاتی اشیا را به آنها بدهیم؟

در یک کلمه، اشیا ذاتی ندارند که حقی داشته باشند. آنها شأنی ندارند. بلکه همه حقوق به فعل خدای متعال برمی‌گردد. همه موجودات عالم حق دارند ولی حقشان همان است که خدای متعال به آنها اعطا کرده. آن اعطایی که خدای متعال به آنها کرده - یعنی ظرفیتی که برای رشد در آنها گذاشته است - حقی است که خدا به آنها داده و هیچ موجود دیگری حق ندارد این حق را ضایع بکند؛ یعنی مثلاً شما حق ندارید حتی حق نباتات و جمادات را ضایع کنید. اینکه در روایات آمده است: «فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّىٰ عَنِ الْبِقَاعِ وَ الْبَهَائِمِ»،^۱ شما درباره چهارپایی که در اختیارتان است

۱. «اتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادَةٍ وَ بِلَادَةٍ فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّىٰ عَنِ الْبِقَاعِ وَ الْبَهَائِمِ [وَ] أَطِيعُوا اللَّهَ وَ لَا تَعْصُوهُ وَ إِذَا رَأَيْتُمُ الْخَيْرَ فَخُذُوا بِهِ وَ إِذَا رَأَيْتُمُ الشَّرَّ فَأَعْرِضُوا عَنْهُ»؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۶۷.

مسئول‌اید، برای این است که او حقی دارد. او ظرفیتی برای رشد داشته، شما نباید مانع آن ظرفیت شوید. تا چه رسد به حق انسان‌های دیگر، تا چه رسد به حق انسان نسبت به خودش.

پس اولاً پایگاه حق اعطای خدای متعال و فعل اوست که به هر موجودی ظرفیتی برای رشد داده است و به همان اندازه، حق کمال داده است.

ثانیاً آیا آن رشدی که خدای متعال ظرفیتش را به موجودات داده، آیا آن رشد به معنای رسیدن به رفاه و توسعه (توسعه‌ای که در غرب تعریف می‌شود یعنی توسعه پایدار) است یا رسیدن به قرب است؟ یکی از مصوبات سازمان ملل - که حدوداً سال ۱۹۸۶ تصویب شده - حق توسعه است. این سندی است که حق توسعه را تقریباً محور همه حقوق قرار داده و همه حقوق به حق توسعه برمی‌گردد. آیا واقعاً حق، به معنای «توسعه» به مفهوم اصطلاحی آن است که در «فرهنگ توسعه» تعریف می‌شود؟ یا نه، حق، قرب و عبودیت است؟ یعنی آیا ظرفیت رشدی که خدای متعال به

انسان داده این است که به توسعه مادی برسد یا به قرب و کمال برسد؟ آیا بستر تمدن دنیا باید بستر رسیدن به قرب باشد یا بستر رسیدن به لذت‌های مادی؟ یعنی پرستش دنیا اصل در کمال است یا پرستش خدای متعال؟ حق انسان، حق دنیاپرستی، شدت در میل به دنیا، شدت روانی به دنیاست یا شدت حبّ خداست؟

پس اولاً حق برای هر موجودی، اعطایی است که خدا می‌دهد. هیچ موجودی، حقّ ذاتی ندارد. حقّ اعطایی هم حقّ کمالی است که خدا در موجود قرار داده است، ظرفیتی است که در او گذاشته است. آیا آن ظرفیت، ظرفیت توسعه است یا ظرفیت قرب و تعالی است؟ ما می‌گوییم اصلی‌ترین حقی که به موجودات داده شده، حق عبودیت است، حق قرب است، حق تعالی است. به آنها اجازه داده‌اند در درجات قرب و عبودیت، شدت پیدا کنند، نه در درجات نفسانیات و کامجویی. حقی که خدا داده، این است.

سؤال سوم این است که آیا حقوقی که خدای متعال به موجودات، مثلاً به افراد انسان داده است، یک، آیا به صورت

جزایر مستقل است؟ یعنی آیا هر موجودی، حقی جدا از دیگری دارد و ربطی به حقوق بقیه ندارد؟ دو، یا حقوق متضاد است؟ سه، یا هیچ کدام از اینها نیست؟ یعنی حقّ کمالی که به همهٔ عالم داده است، یک نظام حقوق هماهنگ است؛ یعنی ظرفیت‌هایی در موجودات قرار داده است که اگر همه متناسب با ظرفیت خودشان عمل کنند، همه به کمال خودشان می‌رسند. نه تنها مزاحم کمال همدیگر نیستند بلکه مؤید کمال همدیگر هم هستند. مثال می‌زنم: خدای متعال به من و شما جسم داده و برای جسم‌مان هم حقی قائل است؛ این هم باید به کمال برسد. برای روح‌مان هم حقی قرار داده است. حق این دو، هماهنگ است؛ یعنی اگر جسم من که مسخّر من است، در تبعیت از من کوتاهی نکند، (یک) و من هم در تصرف در او تخلف نکنم، یعنی وقتی تصرف می‌کنم، در مسیر بندگی خدا باشد (دو)، هم من به کمال می‌رسم، هم جسم. البته ظرفیت‌ها متفاوت است ولی خود ظرفیت‌ها در حال رشد هستند، ثابت نیستند.

خوب عنایت کنید! دست شما وقتی به کمال می‌رسد که در اختیار شما باشد. شما هم وقتی به کمال می‌رسید که این دست را داشته باشید. ولی به شرطی هردو به کمال می‌رسید که شما در تصرفات تان الهی تصرف کنید، یعنی متناسب با کمال تان تصرف کنید. اگر شما متناسب با کمال تان تصرف کنید و این دست هم در اختیار شما قرار بگیرد، هم شما به کمال می‌رسید هم دست.

حالا اگر شما فرض کنید اراده‌هایی که خدا خلق کرده، نظام دارند و محور آنها نبی اکرم ﷺ است. همه عالم به عنوان پیکره نبی اکرم ﷺ است. اگر عالم در تبعیت از نبی اکرم ﷺ کوتاهی نکند و حضرت هم در تصرفی که در آنها می‌کند الهی تصرف کنند - که همیشه الهی تصرف می‌کنند - هم عالم به کمال می‌رسد هم ولی خدا. پس کمال همه عالم در تبعیت از نبی اکرم ﷺ است. کمال همه عالم در این است که ولایت نبی اکرم ﷺ در آن جاری شود.

ساده‌تر مثال بزنم. این آبی که شما تناول می‌فرمایید، وقتی جذب عالم ملکوت می‌شود که قوه وجودی شما شود و

شما با آن نافله شب بخوانید یا به مؤمنین احسان کنید یا عبادت دیگری کنید. کمال آن در عبور از بستر اراده شماست. خدای متعال کمال موجودات را متناقض قرار نداده؛ هماهنگ قرار داده است. کمال عده‌ای در «تبعیت از بالاترها» و «دراختیار آنها» بودن است. این طعام اگر از اراده شما عبور کند، به کمال می‌رسد، به نور عالم ملکوت تبدیل می‌شود. ما هم اگر از بستر اراده ولی‌مان عبور کنیم، وارد عالم انوار می‌شویم.

لذا حق همه موجودات، یک حقّ اعطایی است. این حق، حقّ قرب و رسیدن به کمال است، نه حقّ انانیت و خوش‌گذرانی بر محور نفس. البته در آن کمال، بهجت هست، انبساط هست، لذت هست ولی لذت و انبساطی که قابل مقایسه با این لذت‌ها نیست. این حقوق، یک حقوق هماهنگ است؛ یعنی کمال همه عالم، هماهنگ است. بنابراین هر موجودی در جایگاهی که دارد اگر نسبت به بالاتر از خودش تسلیم باشد و بالاتری هم در تصرف در او تسلیم خدای متعال باشد، همه به کمال می‌رسند.

بنابراین همین‌طور که من اگر در تناول این طعام، الهی عمل کنم، هم این موجود را به کمال می‌رسانم و هم خودم به کمال می‌رسم، اگر هم من تمام وجود خودم را تسلیم ولی حق کنم و وجود من مجرای نور او شود، هم من به کمال می‌رسم و هم بستر جریان ولایت او در خودم را فراهم کرده‌ام.

بنابراین کمال همه موجودات در این است که نور سجدهٔ نبی اکرم ﷺ، نور عبادت حضرت و نور ولایت ایشان در آنها جاری شود. بنابراین عدل در یک کلمه: یعنی ظهور ولایت نبی اکرم ﷺ در همه شئون حیات؛ یعنی همه عالم، مجرای خواست او شود؛ یعنی خواست‌ها، در خواست او فانی شود. آن‌وقت مشیتی که از طریق او جاری می‌شود، همه را به نقطه کمال و عدل می‌رساند. هیچ نقطه‌ای از عالم ملک و ملکوت باقی نمی‌ماند که این عدل در آنجا نباشد. پس عالم به میزان تخلف از ولایت ولی معصوم ﷺ از عدل خارج

می‌شود.^۱ کمال عالم در این است که ولایت نبی اکرم^ﷺ در آن، بسط پیدا کند. اگر این بسط محقق شود، عالم از نور ولایت نبی اکرم^ﷺ و نور حیات طیبیه محروم می‌شود.

۳. بسط علم و تحقق عقلانیت ایمانی

براساس روایات ما تا قبل از ظهور حضرت، فقط ۲ حرف از علم در اختیار بشر است. ۲۵ حرف را حضرت برای ما می‌آورند.^۲ البته ابتدا اشاره کنم که معنایش این نیست که علم حدوداً ۱۳ برابر می‌شود؛ چون ممکن است ۱ حرف

۱. «فِي رَوَايَةٍ سَعْدُ الْإِسْكَافِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ^ﷺ قَالَ: يَا سَعْدُ ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ﴾ وَ هُوَ مُحَمَّدٌ فَمَنْ أَطَاعَهُ فَقَدْ عَدَلَ...»؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۶۸. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۸۷، «باب أَنَّهُمْ^ﷺ وَ وَلَايَتُهُمُ الْعَدْلُ وَ الْمَعْرُوفُ وَ الْإِحْسَانُ وَ الْقِسْطُ وَ الْمِيزَانُ...».
۲. «عَنْ أَبَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^ﷺ قَالَ: الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَ عَشْرُونَ حَرْفًا، فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ حَرْفَانِ، فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْحَرْفَيْنِ، فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ^ﷺ أَخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَ الْعِشْرِينَ حَرْفًا فَتَبَّهَا فِي النَّاسِ، وَ ضَمَّ إِلَيْهَا الْحَرْفَيْنِ حَتَّى يَبْتَهَا سَبْعَةٌ وَ عِشْرِينَ حَرْفًا»؛ مختصر البصائر، ص ۳۲۰.

از این ۲۵ حرف، اعظم از آن ۲ حرفی باشد که ظاهر شده است.

نکته دیگر این است که گاهی شما دو حرف الف و ب را که ترکیب می‌کنید یک کلمه می‌سازید مثلاً آب یا با. اگر ۲۵ حرف داشته باشید، چقدر کلمه می‌توانید بسازید؟ علاوه بر اینها ترکیب کلمات را هم ببینید. کلمات الهی و علوم الهیه وقتی با هم ترکیب می‌شوند ممکن است چیز دیگری حاصل شود. حالا من نمی‌خواهم در آن وادی بحث بکنم ولی همان‌طوری که علوم مادی وقتی با هم ترکیب می‌شود، این دانش و عقلانیت پیچیده امروز درست می‌شود که با آن یک تمدن پیچیده ساخته می‌شود، علوم الهی هم وقتی ترکیب شدند، تمدن الهی پیچیده‌ای با آنها درست خواهد شد و نوع مدنیت دیگری پیدا خواهد شد.

البته باید توجه داشت که علم، آن حقیقت نورانیتی است که طریق بندگی خدای متعال است.^۱ این‌طور نیست که هر

۱. «...ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ: مَا مَسْأَلْتُكَ؟ فَقُلْتُ: سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَعْطِفَ قَلْبَكَ عَلَيَّ وَ يَرْزُقَنِي مِنْ عِلْمِكَ وَ أَرْجُو أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَجَابَنِي فِي

دانشی که برای ما حاصل شد، علم باشد. ممکن است اطلاعی ما داشته باشیم، از نوع جهل باشد. در ادبیات معصومین^{علیهم السلام} هر اطلاعی، علم نیست. در حدیث عقل و جهل آمده است که خدای متعال به نبی اکرم^{صلی الله علیه و آله} نور علم را داده است. شیطان درخواست کرده که در مقابل این نوری که به حضرت دادی، به من قوه‌ای بده. خدا هم به او جهل داد.^۱

←

الشَّرِيفَ مَا سَأَلْتَهُ. فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْعِلْمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ وَاطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ وَاسْتَفْهِمِ اللَّهَ يُفْهِمُكَ. قُلْتُ: يَا شَرِيفُ! فَقَالَ: قُلْ "يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ". قُلْتُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَّةِ؟ قَالَ: ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ: أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ مُلْكًا لَأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مُلْكٌ يَرَوْنَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ...؛ مشكاة الأنوار فی غرر الأخبار، ص ۳۲۶-۳۲۷. «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ»؛ مصباح الشريعة، ص ۱۶. «إِنَّ الْعِلْمَ يَهْدِي وَ يَرْشُدُ وَ يَنْجِي وَ إِنَّ الْجَهْلَ يُغْوِي وَ يَضِلُّ وَ يَرْدِي»؛ غرر الحكم، ص ۲۴۲.

۱. «ثُمَّ جَعَلَ لِلْعَقْلِ خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ جُنْدًا فَلَمَّا رَأَى الْجَهْلُ مَا أَكْرَمَ اللَّهُ بِهِ الْعَقْلَ وَ مَا أَعْطَاهُ أَضْمَرَ لَهُ الْعَدَاوَةَ فَقَالَ الْجَهْلُ يَا رَبِّ هَذَا خَلْقٌ

همه دانش ابلیس از نوع جهالت و سفاهت است. لذا با آن، طغیان را در عالم گسترش می‌دهد. این‌طور نیست که هر دانشی که در جامعه پیدا شد - که امروزه به آن می‌گویند «عقلانیت» - این، علم باشد. ما مدعی هستیم باید عقلانیت، در سایه تعبد قرار بگیرد تا به نور علم نورانی شود. به- تعبیر دیگر باید هوشمندی، عقلانیت و تجربه بشر به ایمان او گره بخورد؛ یعنی تعبد، تعقل و تجربه باید به هم گره بخورند تا دانش، نورانی شود. لذا ما معتقدیم که بسیاری از علوم و دانش‌هایی که بعد از رنسانس پیدا شده، فاقد نورانیت است؛ لذا ابزارِ بسطِ بندگی در عالم هم نیستند. ابزار گسترش طغیان هستند. در عصر ظهور، نورانیت دیگری در عالم پیدا می‌شود. برخی می‌گویند: «علمی که الان در دست ماست،

←

مِثْلِي خَلَقْتَهُ وَ كَرَّمْتَهُ وَ قَوَّيْتَهُ وَ أَنَا ضِدُّهُ وَ لَا قُوَّةَ لِي بِهِ فَأَعْطَنِي مِنَ الْجُنْدِ مِثْلَ مَا أُعْطِيْتُهُ فَقَالَ نَعَمْ فَإِنْ عَصَيْتَ بَعْدَ ذَلِكَ أَخْرَجْتُكَ وَ جُنْدَكَ مِنْ رَحْمَتِي قَالَ قَدْ رَضِيتُ فَأَعْطَاهُ خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ جُنْدًا فَكَانَ مِمَّا أُعْطِيَ الْعَقْلَ مِنَ الْخَمْسَةِ وَ السَّبْعِينَ الْجُنْدَ... الْعِلْمُ وَ ضِدُّهُ الْجَهْلُ؛
الکافی، ج ۱، ص ۲۱.

یک جا را درست می‌کند، چند جای دیگر را خراب می‌کند. ولی وقتی حضرت حجت^ع بیایند، چون علم دیگر از سرچشمه وحی است، بدون هیچ ضرر و زیانی است.». این، حرف خوبی است ولی من یک چیز دیگری اضافه می‌کنم. بعضی‌ها هم معتقدند آن یک جایی هم که درست می‌کند، درواقع درست نمی‌کند. آن یک جا هم خراب می‌کند. حالا من به دنبال نقد جریان تجدد نیستم. ولی می‌خواهم بگویم این‌طور نشود که «هر کسی از ظن خود شد یار من» و با تخیلات خودمان دنبال حضرت برویم. خیال کنیم مثلاً وقتی حضرت می‌آیند، حتماً باید این ابزار ارتباط جمعی باشد تا حضرت بتوانند عالم را اداره کند. این‌طور نیست. در روایات آمده است که مورچه خیال می‌کند - العیاذ بالله - خدای متعال هم دو شاخک دارد؛ چون کنترل خودش با شاخک‌هایش است.^۱ یک موقع خیال نکنیم ولی‌الله - کسی

۱. «روی عن أبي جعفر الباقر^ع: كل ما ميزتموه بأوهامكم في أدق معانيه مخلوق مصنوع مثلكم مردود إليكم. و لعل النمل الصغار يتوهم أن الله زبانيين فإن ذلك كمالها و يتوهم أن عدمهما نقصان لمن لم

که صاحب امر الهی است^۱ که این امر، مقام «کُن» است و با این «کُن» همه کائنات جابجا می‌شوند^۲ - برای ایجاد یک تمدن، نیاز به این بساطها دارد. درعین حال هر کاری حضرت کنند، چون معصوم‌اند، مدار حق است.

←

یتصف بهما و هكذا حال العقلاء فيما يصفون الله تعالى به؛ الوافی، ج ۱، ص ۴۰۸.

۱. در روایات متعدد، نام «صاحب امر» برای امام ذکر شده؛ برای نمونه در باب ازدیاد علم امام آمده: «إِذَا كَانَ ذَلِكَ بُدِئَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ الْأَدْنَىٰ فَالْأَدْنَىٰ حَتَّىٰ يَنْتَهِيَ إِلَىٰ صَاحِبِ الْأَمْرِ الَّذِي فِي زَمَانِهِ؛ بصائر الدرجات، ص ۳۹۴. همچنین در روایت علی بن مهزیار از حضرت ولی عصر عجله آمده: «...ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾، ﴿أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَّمْ تَغْنَبْ بِالْأَمْسِ﴾؛ فَقُلْتُ: سَيِّدِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا الْأَمْرُ؟ قَالَ: نَحْنُ أَمْرُ اللَّهِ وَ جُنُودُهُ...»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۶۹-۴۷۰.

۲. ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾؛ سوره یس، آیه ۸۲.

پس نکته قابل توجه در باب علم این است که تلقی مان از علم را با تلقی علم از روایات، یکی نگیریم. علم، بسط نورِ عبودیت و بندگی است. در آن عصر، همه دانش بشر، دانشی نورانی بر محور نورانیت علم امام* می‌شود. آن علمی که بسط پیدا می‌کند این است: خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾^۱؛ اگر مردم بر طریقه، استقامت می‌کردند، آنها را با آب گوارا سیراب می‌کردیم. این آیه، در روایات ما متنوع معنا شده^۲ و البته همه آنها هم معانی قابل جمعی است. یکی از آنها این است می‌فرماید: «اگر در مسیر امیرالمؤمنین* حرکت می‌کردند، پای ولایت حضرت می‌ایستادند و تخلف نمی‌کردند، ﴿لَأَمْدَدْنَاهُمْ عِلْمًا﴾ آنها را از علمی منتفع می‌کردیم که «کَیْ

۱. سوره جن، آیه ۱۶.

۲. رجوع شود به: البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۵۰۶-۵۱۰.

يَتَعَلَّمُونَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ» فقط از امام* آموخته می شود؛^۱ یعنی باب علم امام* را که سرچشمه جوشان معارف است، به رویشان باز می کردیم. در حدیث نورانی دیگری امیرالمؤمنین* - بعد از اینکه توضیح می دهند که «نَحْنُ الْأَعْرَافُ» ما اعراف هستیم و «الَّذِينَ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا» خدا جز از راه معرفت ما شناخته نمی شود - می فرمایند: «فَلَا سَوَاءَ مَنِ اعْتَصَمَ النَّاسُ بِهِ وَلَا سَوَاءَ» فرمودند این دو دسته، با هم مساوی نیستند، شیعیان ما و دیگران. «حَيْثُ ذَهَبَ النَّاسُ إِلَى عِيُونِ كَدِرَةٍ يَفْرَغُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ» مردم، غیر شیعه، می روند سراغ دیگرانی که ظرف های محدودی هستند و آب شان هم تیره است. وقتی این آب از این ظرف در ظرف دیگر می ریزد، ظرف دوم، آن آب را آلوده تر می کند. آنها چشمه جوشان نیستند؛ ظروف آلوده هستند. نفسانیات ما، دانش های ما را آلوده می کند. این دانش آلوده وقتی از این نفس در نفس

۱. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ* قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾ قَالَ يَعْنِي لَأَمْدَدْنَاهُمْ عِلْمًا كَيْ يَتَعَلَّمُونَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ*»؛ تأویل الآيات، ص ۷۰۳.

دیگری ریخته می شود، آلوده تر می شود. ولی «وَذَهَبَ مَنْ ذَهَبَ إِلَيْنَا» کسی که رو به ما می آورد «إِلَى عِيُونِ صَافِيَةٍ تَجْرِي بِأَمْرِ رَبِّهَا» به سرچشمه های زلالی که به اذن پروردگارش جاری است، «لَا نَفَادَ لَهَا وَلَا انْقِطَاعَ» پایان پذیر و نفادپذیر هم نیست، روآورده است.^۱ فرق علم امام* با علم غیرامام، این است. وقتی مردم به امام* رومی آورند، درواقع سرچشمه

۱. «عَنْ مُقَرَّنٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ* يَقُولُ جَاءَ ابْنُ الْكَوَّاءِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ* فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ﴾ فَقَالَ نَحْنُ عَلَى الْأَعْرَافِ نَعْرِفُ أَنْصَارَنَا بِسِيمَاهُمْ وَنَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّتِي لَا يُعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِسَبِيلٍ مَعْرِفَتَنَا وَنَحْنُ الْأَعْرَافُ يُعْرِفُنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَنَا وَعَرَفْنَاهُ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَنَا وَأَنْكَرْنَاهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَلَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَصِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَالْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ فَمَنْ عَدَلَ عَنْ وَلَايَتِنَا أَوْ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَإِنَّهُمْ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ فَلَا سَوَاءَ مَنْ اعْتَصَمَ النَّاسُ بِهِ وَلَا سَوَاءَ حَيْثُ ذَهَبَ النَّاسُ إِلَى عِيُونِ كَدْرَةٍ يُفْرَغُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ وَ ذَهَبَ مَنْ ذَهَبَ إِلَيْنَا إِلَى عِيُونِ صَافِيَةٍ تَجْرِي بِأَمْرِ رَبِّهَا لَا نَفَادَ لَهَا وَلَا انْقِطَاعَ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۱۸۴.

علم ایشان به سوی مردم گشوده می شود. ائمه علیهم السلام خزان علم الله هستند.^۱ در توحید صدوق نقل شده است که امام صادق علیه السلام از «الف» و «لام» کلمه «الصَّمَد» اسرار فراوانی بیان کردند، همین الف و لام که در کتابت نوشته می شود و در قرائت خوانده نمی شود! بعد فرمودند اگر من اهلش را پیدا می کردم، «لَنَشَرْتُ التَّوْحِيدَ وَ الْإِسْلَامَ وَ الْإِيْمَانَ وَ الدِّينَ وَ الشَّرَائِعَ مِنْ الصَّمَدِ» همه مراتب توحید و ایمان و همه شرایع و اسلام را از کلمه صمد برایش بیان می کردم.^۲ آن حقیقت علمی که

۱. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۱۹۲، «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ علیهم السلام وَلِأَهْلِ أَمْرِ اللَّهِ وَ خَزَنَةُ عِلْمِهِ».

۲. «قَالَ وَهْبُ بْنُ وَهَبٍ الْقُرَشِيُّ سَمِعْتُ الصَّادِقَ علیه السلام يَقُولُ قَدِمَ وَقَدْ مِنْ أَهْلِ فَلَسْطِينِ عَلَى الْبَاقِرِ علیه السلام فَسَأَلُوهُ عَنْ مَسَائِلَ فَأَجَابَهُمْ ثُمَّ سَأَلُوهُ عَنِ الصَّمَدِ فَقَالَ تَفْسِيرُهُ فِيهِ (الصَّمَدُ) خَمْسَةُ أَحْرَفٍ فَأَلْفٌ دَلِيلٌ عَلَى إِيَّتِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) وَ ذَلِكَ تَنْبِيهُ وَ إِشَارَةٌ إِلَى الْغَائِبِ عَنْ دَرْكِ الْحَوَاسِّ وَ اللَّامُ دَلِيلٌ عَلَى إِلَهِيَّتِهِ بِأَنَّهُ هُوَ اللَّهُ وَ أَلْفٌ وَ اللَّامُ مُدْغَمَانِ لَا يَظْهَرَانِ عَلَى اللِّسَانِ وَ لَا يَقَعَانِ فِي السَّمْعِ وَ يَظْهَرَانِ فِي الْكِتَابَةِ دَلِيلَانِ عَلَى أَنَّ إِلَهِيَّتَهُ بِلُفْظِهِ خَافِيَةٌ لَا تُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ وَ لَا تَقَعُ فِي لِسَانٍ وَ أَصْفٍ وَ لَا أُذُنٍ سَامِعٍ لِأَنَّ تَفْسِيرَ إِلَهِ هُوَ



الَّذِي أَلَهَ الْخَلْقُ عَنْ دَرْكِ مَا هَيْتِهِ وَ كَيْفِيَّتِهِ بِحَسٍّ أَوْ بَوَهْمٍ لَا بَلْ هُوَ مُبْدِعُ الْأَوْهَامِ وَ خَالِقُ الْحَوَاسِّ وَ إِنَّمَا يَظْهَرُ ذَلِكَ عِنْدَ الْكِتَابَةِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَظْهَرَ رَبُّوبِيَّتَهُ فِي إِبْدَاعِ الْخَلْقِ وَ تَرْكِيبِ أَرْوَاحِهِمُ اللَّطِيفَةِ فِي أَجْسَادِهِمُ الْكَثِيفَةِ فَإِذَا نَظَرَ عَبْدٌ إِلَى نَفْسِهِ لَمْ يَرِ رُوحَهُ كَمَا أَنَّ لَامَ الصَّمَدِ لَا تَبَيَّنُ وَ لَا تَدْخُلُ فِي حَاسَّةٍ مِنَ الْحَوَاسِّ الْخَمْسِ فَإِذَا نَظَرَ إِلَى الْكِتَابَةِ ظَهَرَ لَهُ مَا خَفِيَ وَ لَطْفَ فَمَتَى تَفَكَّرَ الْعَبْدُ فِي مَا هَيْتِهِ الْبَارِئِ وَ كَيْفِيَّتِهِ أَلَهَ فِيهِ وَ تَحَيَّرَ وَ لَمْ تُحِطْ فِكْرَتُهُ بِشَيْءٍ يَتَصَوَّرُ لَهُ لَأَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِقُ الصُّورِ فَإِذَا نَظَرَ إِلَى خَلْقِهِ ثَبَتَ لَهُ أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِقُهُمْ وَ مُرَكَّبُ أَرْوَاحِهِمْ فِي أَجْسَادِهِمْ وَ أَمَّا الصَّادُ فَدَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ صَادِقٌ وَ قَوْلُهُ صَدَقَ وَ كَلَامُهُ صَدَقَ وَ دَعَا عِبَادَهُ إِلَى اتِّبَاعِ الصِّدْقِ بِالصِّدْقِ وَ وَعَدَ بِالصِّدْقِ دَارَ الصِّدْقِ وَ أَمَّا الْمِيمُ فَدَلِيلٌ عَلَى مُلْكِهِ وَ أَنَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ وَ لَا يَزُولُ مُلْكُهُ وَ أَمَّا الدَّالُّ فَدَلِيلٌ عَلَى دَوَامِ مُلْكِهِ وَ أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ دَائِمٌ تَعَالَى عَنِ الْكَوْنِ وَ الزَّوَالِ بَلْ هُوَ عَزَّ وَ جَلَّ يُكُونُ الْكَائِنَاتِ الَّذِي كَانَ بِتَكْوِينِهِ كُلُّ كَائِنٍ ثُمَّ قَالَ ❁ لَوْ وَجَدْتُ لِعِلْمِي الَّذِي آتَانِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَمَلَةً لَنَشَرْتُ التَّوْحِيدَ وَ الْإِسْلَامَ وَ الْإِيْمَانَ وَ الدِّينَ وَ الشَّرَائِعَ مِنَ الصَّمَدِ وَ كَيْفَ لِي بِذَلِكَ وَ لَمْ يَجِدْ جَدِّي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ❁ حَمَلَةً لِعِلْمِهِ حَتَّى كَانَ يَتَنَفَّسُ الصُّعْدَاءُ وَ يَقُولُ عَلَى الْمَنْبَرِ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَإِنَّ بَيْنَ الْجَوَانِحِ مِنِّي عِلْمًا جَمًّا هَاهُ أَلَا لَا أَجِدُ مَنْ يَحْمِلُهُ أَلَا وَ إِنِّي عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُجَّةُ

به امام علیه السلام داده شده، چنین چیزی است. اگر گفته می شود در عصر ظهور، باب علم گشوده می شود، یعنی سرچشمه های علم امام علیه السلام به روی مردم جاری می شوند. امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه شقشقیه فرمودند: من مثل آن کوهسار بلندی هستم که هیچ پرنده بلندپروازی به قله اش نمی رسد؛ «يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ»^۱. همه سیلاب های حقایق و معارف از دامنه وجودی من جاری می شود؛ دست شما به آن

←

الْبَالِغَةُ فَ لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَسُؤُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَسُؤُا الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ». ثُمَّ قَالَ أَبَا قَرٍّ علیه السلام الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا وَ وَفَّقَنَا لِعِبَادَتِهِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِي ﴿لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ﴾؛ التوحيد، ص ۹۲-۹۳.

۱. «أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَ لَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا وَ طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا وَ طَفَقْتُ أُرْتَبِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بَيْدَ جَدَاءٍ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيئَةِ عَمِيَاءٍ يَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَ يَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَ يَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى فَصَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَذَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجًّا أَرَى تُرَائِي نَهْبًا»؛ نهج البلاغه، خطبه ۳.

معارف جاری شده، می‌رسد ولی به قله‌های معرفت امام[ؑ] و آن حقایق، احدی راه پیدا نمی‌کند، ولو بلند پرواز باشد. آنچه در عصر ظهور به‌روی مردم گشوده می‌شود، روزنه‌ای از علم امام[ؑ] است که مابقی آن در بهشت و قیامت گشوده خواهد شد. حتی سلمان هم که درجات ایمان را طی کرده است،^۱ در عصر ظهور دوباره زنده می‌شود تا از ولایت بهره‌مند شود.^۲ آن دوره، دوره ظهور است؛ یعنی سلمان هم از آن مراتب باطنی که در عصر غیبت ظهور پیدا می‌کند، بی‌خبر است؛ باید بیاید و بهره‌مند شود.

۱. «عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْقُرَاطِيسِيِّ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ[ؑ]: يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ إِنَّ الْإِيمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السَّلَامِ... وَكَانَ الْمَقْدَادُ فِي الثَّامِنَةِ وَأَبُو ذَرٍّ فِي التَّاسِعَةِ وَ سَلْمَانَ فِي الْعَاشِرَةِ»؛ الخصال، ج ۲، ص ۴۴۷.

۲. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ[ؑ] قَالَ إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ اسْتَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ الْكَعْبَةِ سَبْعَةً وَ عَشْرِينَ رَجُلًا خَمْسَةَ عَشَرَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى الَّذِينَ يَقْضُونَ ﴿بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ﴾ وَ سَبْعَةً مِنْ أَصْحَابِ الْكَهْفِ وَ يُوْشَعَ وَصَى مُوسَى وَ مُؤْمِنَ آلِ فِرْعَوْنَ وَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ وَ أَبَا دُجَانَةَ الْأَنْصَارِيَّ وَ مَالِكَ الْأَشْثَرِ»؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۲.